





هو الجامع

بسمه تبارك

اوراق پریشان

تألیف

احقر ابو القاسم مرتضوی

متخلص به آذر



با اجازهٔ ریاست جلیلهٔ علوم ومعارف

محل فروش

تبریز: کتابخانهٔ آذربایجان

ربیع الاول

۱۳۳۴

تبریز مطبعهٔ «امید»



هو

الجامع المتفرقين

افادهٔ مرام

از آنجائیکه محصلین علوم وطالبان فنونرا در وطن عزیز ما برحسب صعوبت اصول تدریس وفقدان اسباب لازمه وفقر و مسکنت عمومی که نتیجه وثمرهٔ شجرهٔ خبیثهٔ جهالت و نادانی است تدارك وتحصیل کتب متعلق بعلوم قدیمه وفنون جدیده موجب بسی اشکال و برای اغلبی بالمره ممتنع ومحال میباشد نه کتابخانهٔ ملی داریم ، نه قرائت خانهٔ عمومی ، نه انجمن های دانش ونه مجالس علمی

لهذا این بندهٔ احقر ابوالقاسم مرتضوی متخلص بآذر محض خدمت بعالم معارف و معارف خواهان تسوید و تحریر صحایف چند موسوم به **اوراق پریشان** را از بیست سال قبل تصمیم عزم داده ومجلدات چند نیز تالیف و نگاشته بودم که انقلابات زمان و اغتشاشات خانه خراب کن ایران و اختلال حواس و مسافرتهای بیمقصد و اساس جمعیت ما را پریشان ونگاشته ها را محو وتلف واز زحمات فوق العادهٔ چندین ساله جز افسوس و اسف چیزی در دستم باقی نگذاشت

اکنون که اسباب اقامت موقتی در تبریز فراهم آمده شروع بنگارش این ورقپاره ها

نموده وبدواً بیان اعتذاری بقارئین عظام و مطالعه کنندکان کرام مینماید

از آنجائیکه افکار واذواق ومسالك وسلق ابنای بشر در کلیهٔ احوال واعمال مخالف ومغایر یکدیگر میباشد مقتضی وصلاح چنان دیدیم که دراین صحایف اوراق ازهر قبیل وهر مقوله از احادیث واخبار وتواریخ وسیر وقصص وحکایات وتراجم احوال مشاهیر رجال وقصاید واشعار با احتراز ازتطویل وتصدیع بروجه اختصار انتخاب کرده وبنکاریم که هرکس برحسب ذوق وسلیقهٔ خود آنچه را مایل وطالب است دراین پریشان اوراق دریابد تعداد مجلدات این کتاب را عجالةً تعیین نمیتوانیم کرد زیرا که تا کنون که عشر آخر ربیع الاوّل ازسال هزار وسیصد و سی وچهار هجرت ومطابق باششم برج دلونوشقان ئیل ترکی وبیست دویم ژانویه ماه فرانسه ۱۹۱٦ میلاد است چهار مجلد تألیف و تمام شده وبر آن سرم که اگر عمر باقی باشد و روزکار فرصت دهد آنچه ازدست برآید برعدّهٔ مجلدات آن بر افزایم

طبع وانتشار اینورقپاره ها را باتمام وتألیف مجلد دهم موکول داشته بودم چون بنده زاده ابراهیم از دیر زمان یعنی از پانزده سال قبل که اورا ایام طفولیت و بهار جست خیز وملاعبت بود اشتغال دائمی بنده بمطالعه وتحریر وجمع وتألیف این پریشان اوراق ذهن اورا خسته وبستوهش میآورد وپس از آنکه بتحصیل وتعلیم مداومت ولذت فوق‌التصور علم را چشید همین ورقپاره ها اسباب اشتغال وامرار وقت او گردید مسامحه وتأخیر در طبع وانتشار آن را جایز ندانسته و محض خدمت بعالم معارف مخارج طبع ونشر این کتاب را متقبل ومتکفل گردید

استدعای عاجزانه ازقارئین ومطالعه کنندکان محترم این است هر قسم سهو وغلط داشته باشد باچشم اغماض بنگرند واگر مفید فائده بدانند در افاده واستفاده فرو گذاری نفرمایند

الاحقر آذر

سعدی

شکر وسپاس ومنت و عزت خدایرا پروردکار خلق و خـداوند کبریا
سبحان من یمیت و یحیی و لا آله الا هو الذی خلق الارض و السما

قاموس الاعلام

این کتاب از تألیفات ادیب شهیر ودانشمند نحریر ترك (یعنی عثمانی) شمس الدین سامی بیگ میباشد وآنچه ما از قاموس مذکور ترجمه می کنیم ترجمهٔ تحة باللفظ عبارات وجمل مؤلف است وابداً تغیر وتبدیلی نداده واظهار رأی و عقیده از خود نمی‌کنیم محض تیمن ابتدا اوراق پریشان خودرا با ترجمهٔ احوال قدسیت اشتمال حضرت خاتم الانبیا وسید الاوصیا **محمد المصطفی** علیه واولاده افضل التحیة والثنا مزین می نمائیم

ابوالقاسم محمد المصطفی و احمد مختار بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر القرشی الهاشمی

نام نامی واسم گرامی حضرت سید الکونین وامام الثقلین مفخر موجودات خاتم الانبیا والمرسلین صلواة الله علیه وآله بوده وآنحضرت درسال ۵۶۹ میلاد عیسی ص ع وپنجاه وسه سال قبل ازهجرت خودشان ودرسال وقعهٔ فیل درسال چهل ودوّیم سلطنت نوشیروان در روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاوّل قبل از طلوع آفتاب دنیا را با قدوم میمنت لزوم مسعود خود مشرف ومزین فرمودند

پدر والا گهر آنحضرت عبدالله بن عبد المطلب از اولاد فاطمه بنت عمر بن عائذ بن عمران بن مخزوم المخزومیه با زبیر وابوطالب با عاتکه وامیمه وبیضا وبره از یك مادر بوده‌اند باینوجه مخزومیان مدینهٔ منوره دائی های عبد الله والد ماجد حضرت نبوی بودند

والدهٔ ماجدهٔ آنحضرت آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر الزهریة القرشیه بوده ونسب او در کلاب یعنی درچهار بطن با نسب زوج مکرم خود عبدالله اتصال میباید

گذشته از آنکه جناب عبد الله درحسن وجمال یکتا بود نور غریبی در جبههٔ مبارکشان لمعان داشت لهذا تمام بنات قریش بمزاوجت آنجناب انهماك فوق الحد داشتند و از میان آنها آمنـهٔ بنت وهب باین شرف نائل وپس از برداشتن حمل آن نور سمانی بسیمای آمنـه انتقال یافت وپس از وضع حمل نور مذکور درذات مبارك حضرت خیر البشر علیه السلام تجسم یافت

جناب عبد الله ازجانب پدر خود عبد المطلب بجهة ابتیاع ارزاق با قافلهٔ از قریش عازم شام گشتند در مراجعت برای ملاقات دائیهای خود بمدینه تشریف فرما ودر آنجا بمرضی مبتلا گردیده ودراثنای عزیمت قافله بمکه درعرض راه ارتحال ودر دارالنابغه مدفون شد در زمان وفات بیست وپنج سال داشت بنا بر اقوی روایات وفات آنجناب قبل از ولادت کثیر السعادت حضرت فخر کائنات وقوع یافته وبزیارت دیدار آنمولود محمود نایل نگردیده وآنخواجهٔ دارین مانند دریتیم یتیم بدنیا آمده وجدش عبدالمطلب وظائف ابوت وپرستاریرا بجا آورده وبجهة ارضاع (شیردادن) ازقبیلهٔ بنی سعد بن ابی بکر بن هوازن بحلیمه بنت ابی ذؤیب سپرده شده وچهارسال درمیان قبیلهٔ مذکور مانده ودر پنجسالگی بمادر محترمهٔ خود اعاده شده چون بنی سعد با فصاحت وبلاغت اشتهار داشتند آنحضرت فرموده اند (انا افصح العرب بیدأنی من قریش ونشأت فی بنی سعد بن بکر) بعد ازیکسال مادر محترمه شان آنحضرت را درمدینه بنزد دائی های خود برده و برحسب وقوع وفات مادرشان درمدینه دایه اش ام ایمن آنحضرت را بمکه معاودت داده و بعبد المطلب تسلیم نموده وآن دریتیم بحر نبوت درشش سالگی از مادر نیز یتیم ماند ودرهشت سالگی عبدالمطلب که وظایف پرستاری آنحضرت را درعهده داشت

رحلت نموده وعمویش ابوطالب آنحضرت را حمایه ونگاه داری میکرد

سن مبارکش بدوانزده رسیده بود که باتفاق عم خود ابوطالب بشام مسافرت فرموده در قریهٔ موسوم به (کفر) با راهب بحیرا ملاقات ومشارالیه در سیمای مبارك آن حضرت علایم نبوّت را مشاهده وتبشیر وبعزیمت از شام بانطرف منع ودر شهر بصری یعنی شام قدیم بیع وشرای خودرا نموده ومعاودت فرمودند ودر سن چهارده وبروایتی هفده باتفاق زبیرابن عبدالمطلب یاعباس (رض) بجانب یمن مسافرت ودر اینسفر چندین فقره خوارق عادت از آنحضرت بظهور آمد

ودر سن بیست پنج بنا براشتهاری که درامانت واستقامت داشت از طرف خدیجه بنت خویلدبن عبدالعزی بن قصی که بیوه بود بجهة تجارت بحساب مشارالیها باهمراهی (میسر) نام غلام وی عزیمت شام فرموده این بار نیز در وصول بدیر بحیرا (نسطورا) جانشین بحیرا نبوّت آنحضرت را تبشیر و از عزیمت شام منع ودر همان محل خرید وفروش خودرا فرموده ومراجعت کردند

پس ازمعاودت از اینمسافرت با خدیجه بنت خویلد که در آنوقت چهل سال داشت عقد مزاوجت فرموده درسن سی وپنج بودند که بنای کعبه تجدید می شد در باب وضع ستونی ما بین فرق قریش اختلاف واقع شده وبشرط متابعت آنحضرت را حاکم قرار دادند وحضرت فخر کاینات ستونرا میان کلیمی گذاشته وهرگوشهٔ آنرا بدست یکی ازفرق قریش داده وقطع نزاع ورفع نفاق فرمود

درسن چهل به نبوّت مبعوث شده ووحی نازل وشروع بدعوت مردم باسلام فرمودند پیش از همه حضرت خدیجة الکبری بعد وصی حضرت نبوی علی ابن ابیطالب وابوبکر الصدّیق رضی‌الله عنهما وزید ابن حارثه وعبدالله ابن مسعود ایمان آوردند وبعد باتشویق ابابکر عثمان بن عفان ومتعاقب آن عبدالرحمن ابن عوف وسعد ابن ابی وقاص وزبیربن

العوام وطلحة ابن عبدالله وسعد بن زید وبلال حبشی وصهیب رومی عمار بن یاسر و مادرش میمنه وام سلمه وخوله بنت حکیم وعدهٔ کثیری از رجال ونسوان بشرف اسلام مشرف شدند ولی بجهة ممانعت وتعرض کفار قریش سه سال حضرت رسول الله مردم را سراً دعوت میفرمود معهذا فیهٔ قلیلهٔ مسلمین گرفتار انواع اذا وجفا بودند وباقوت نور ایمان که آن شمس فلك نبوت بقلوب ایشان داده بود بهمهٔ آنهـا بلا شکوی تحمل مینمودند درسال چهارم آیهٔ وافی هدایه (فاصدع بما تؤمر واعرض عن المشرکین) شرف نزول بخشیده جهراً وعلناً شروع بدعوت فرمودند واز تزاید اذیت وآزار کفار هرکدام ازاصحاب کبار مایل بمهاجرت ارض حبشه گردید رخصت واجازت اعطا شده وقافلهٔ مرکب از ١١ نفر مرد وچهار نفر زن در تحت ریاست عثمان بن عفان از بحر احمر عبور وبه نجاشی (اصمحه) التجأ بردند ورقیه بنت رسولخدا زوجهٔ عثمان بازبیر بن العوام وعبدالرحمن بن عوف نیز دراین قافله بودند سورهٔ مبارکهٔ والنجم نازلشده ودر مسجد الحرام تلاوت وکفار قریش نیز بامسلمین بسجده درافتادند بوصول این خبر بمهاجرین حبشه باسائقهٔ حب وطن بمعاودت شتاب نموده ولی دراثنای راه خبر مداومت کفار را دراذا وجفا شنیده ومجدداً بمعاودت حبشه مجبور شدند ودفعهٔ دیگر نیز قافلهٔ بزرگی باریاست جعفر بن ابیطالب عبارت ازهشتاد نفر ذکور وهیجده نفر اناث بحبشه هجرت نمودند

سال ششم بعثت بجهة تدین حمزة بن عبد المطلب عم بزرگوار آنحضرت وازشجاعان عرب عمر بن الخطاب اگرچه اسلام قوتی یافت ولی بنا بر بغض وعداوت ابولهب عم دیگر حضرت نبوی وازصنادید قریش ابوجهل وسایر کفار ازهیچگونه اذیت واضرار واذا وآزار بگروه مسلمین فروگذار نمیکردند معهذا بنا برحمایت وصحابت ابوطالب عم دیگر آنحضرت در حالتیکه بشرف اسلام هم تشرف نجسته بود قدرت رسانیدن صدمه وگزند بوجود اقدس حضرت نبوی ص ٤ نداشتند.

سال دهم بعثت برحسب وقوع وفات ابوطالب که حضرت خدیجه نیز سه روز بعد از وفات او ارتحال نمود کفار قریش بجهة رفع موانع براذیت و آزار وجور وجفای خود افزودند حضرت پیغمبر اکرم سه ماه بعد از تحمل بالاضطرار بجانب طایف رهسپار و در مدت یکماه اقامت خود مردم طایف را بدین اسلام دعوت و چون آنها نیز با اظهار کفر وتمرد بنای تعرض گذاردند ناچار ازطایف حرکت و با معاونت وامداد مطعم بن عدّی وقبیلهٔ او بمکه داخلشدند

درسال پانزدهم بعثت درموسم حج ششنفر ازمدینهٔ منوره بمکهٔ مکرمه آمده و بدایرهٔ اسلام داخل وسال بعد باترغیب وتشویق آنها جم غفیری از مردم مدینه در محل موسوم به عقبه بحضرت خاتم الانبیاء ص۴ بیعت ودرسنهٔ متوالیه یعنی سال سیزدهم بعثت عقبهٔ ثانیه وقوع یافته واینذفعه ازقبیلهٔ (اوس) و (خزرج) مدینه متجاوز ازپانصد نفر ازاناث وذکور درعقبهٔ مذکور بیعت وبفدای مال وجان درراه حضرت سید الانام و دین مبین اسلام قسم یاد کردند وباسم شریف انصار استحقاق یافتند

بنا براین از اصحاب یاسربن عمار وابن مسعود وبلال حبشی خفیاً وعمربن خطاب با استصحاب بیست نفر از اصحاب علناً بجانب مدینه عزیمت ومتعاقب آن حضرت رسولخدا ص۴ بجهة تسلیم اماناتی که بعضی از اصحاب بانحضرت سپرده بودند حضرت علی المرتضی را درجای خود وکیل وباتفاق ابوبکر الصدیق وغلام خود عامربن فهیره وعبدالله بن ارقم درسن پنجاه وسه بعزم مهاجرت بصوب مدینه روانه شدند وبجهة تعاقب کفار قریش مجبور باختفا گردیده ودر غاری پنهان شدند ودر اثنای راه دوچار اذیت وآزار ومشاق ومحن بسیارشده بالاخره بمحل موسوم به (قبا) در نزدیکی مدینه واصل وباینی سالم بن عوف نماز جمعه را ادا واساس مسجد قبارا درمحل مذکور بنا گذاشته پس از چهارده روز اقامت در آنجا داخل مدینه شدند واز جانب اهل مدینه حسن قبول و پذیرائی فوق العاده بظهور

پیوست و تقریباً تمام اهل مدینه بشرف اسلام مشرف شدند و این شهر مبارك که نام اصلی آن (یثرب) بود باسم مقدس مدینة النبی شهرت یافت ودر مابین اعیان انصار ومهاجرین امر بمؤاخاة فرموده وهر یك از مهاجرین با یکی از انصار برادر اخروی شدند وقبلهٔ مسلمین که تاآنوقت به بیت المقدس بود من طرف الله امر تبدیل بمکهٔ مکرمه صادر شد واکثر ارکان وقواعد اسلام تعیّن یافت وبغزا وجهاد کفار نیز مأمور گردیده ودر سال دویم هجرت نبویه غزای بدر واقع شد درغزای مذکور در حالتی که عدهٔ مجاهدین اسلام سیصد وبیست وعساکر کفار نهصد وپنجاه نفر بود خداوند احدیت غلبه ومظفریت بجان نثاران اسلام احسان فرمود ورئیس مشرکین ابوجهل و سایر اصحاب تمرد مقتول و ابولهب باستماع خبر مغلوبیت قریش از شدت غصه و کدر هلاك شد ودر این غزوه از قریش پنجاه نفر مقتول وچهل وچهار نفر اسیر شدند که در میان اسرا عباس عم حضرت نبوی وپسر عمویش عقیل بن ابیطالب نیز بودند که بزمرهٔ مسلمین التحاق یافتند

ودر مقابل سایر قبایل عرب نیز بعضی غزوات کوچك واقعشده

در سال سیم هجرت باز در مقابل قریش غزوهٔ احد بوقوع پیوست ودراین غزوه نیز لشکر مشرکین سه هزار ومجاهدین اسلام هفصد نفر بودند که عبدالله بن ابی وبعضی منافقین گفتند سبب این قتال وخونریزی چیست که اسباب تردید بعضی طوایف در میان عساکر مؤمنین گردید اگرچه در عارف مسلمین به حکمته تعالی گاهی علائم شکست وانهزام مشاهده میگشت ولی حضرت رسول مکرم باکمال متانت ثبات ورزیده واصحاب کرام نیز حملات دلیرانه نموده وتلفات زیاد بطایفهٔ کفار وارد آوردند در اینغزوه از مهاجرین جناب حمزة بن عبدالمطلب با سه نفر دیگر واز انصار نیز هفتاد ویکنفر بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت نایل آمدند ویکی از دندانهای مبارك حضرت خاتم الرسل ص۴ مصاب گردید

در سال چهارم هجرت غزوهٔ خندق واقع وفتح وظفر نصیب مسلمین گشت

درسال پنجم هجرت نیز غزوات (بنی‌مصطلق) و (بنی‌لحیان) بوقوع پیوست درسال ششم غزوهٔ خیبر واقع وپنج قلعه مفتوح در این اثنا جعفرا بن ابوطالب باپنجاه دو نفر مسلمین مهاجر حبشه معاودت وحضرت نبوی ازعودت جعفر بسلامت بیش ازحد مشعوف شدند

اهل فدك نیز در آن اوان بشرط ادای نصف محصولات خود عقد صلح نمودند وآنجا ملك خاص حضرت رسولخدا صلعم گردید

باز درهمان سال باعزم عمره باتفاق هزار وچهار صد نفر از مهاجرین و انصار عازم طواف بیت الله شده وعثمان را ازپیش روانه داشت که بجهة جنك نیامدن آنها را خبر بدهد ولی قریش بورود آنها بمکه موافقت نکردند در قرب (حدیبیه) در تحت الشجره حضرات مسلمین بحضرت سید کونین بیعت کردند که این بیعت را (بیعت الرضوان) مینامند وباقریش نیز صلح کرده ومراجعت فرمودند

در سال هفتم هجرت بملوك اطراف نامهٔ سعادت ارسال و قیصر روم جواب احترام آمیزی نوشت ولی خسرو پرویز کسری ایران بکستاخی شق نامهٔ سعادة علامه جرأت نمود

باز دراینسال (عمرة القضا) واقع شده وحضرت رسول الله بادو هزار نفر از اصحاب بیت الله را زیارت فرمودند

درسال هشتم هجرت اوّلین دفعه لشگری بمقابلهٔ رومهای شام اعزام وبیرقرا بدست زید بن حارثه داده وفرمودند درصورت شهادت او به جعفر بن ابیطالب و درصورت شهادت او هم بعبد الله بن رواح تسلیم شود چون رومها اینعدّهٔ قلیل را باجمع کثیری مقابله کردند این هر سه نفر پس ازمقاومت دلیرانه شهید شدند و باقی عساکر اسلام را خالد بن ولید بایك خدعهٔ حربیه استخلاص ومعاودت داد و درهمین سال فتح مکه میسر شده و دین اسلام اعتلای زیاد یافته وصناُدید قریش زمرهٔ بامیل و رغبت خویش وبرخی در مقابل وعده و وعید که محض تألیف قلوب شده بود قبول اسلام نموده که ابوسفیان ابن حرب

وپسرش معاویه وعکرمة بن ابوجهل و ابوقحافه پدر مکحول ابوبکر درآنمیان بودند وهم دراینسال در مقابل هوازن غزوهٔ (حنین) ومحاصرهٔ (طایف) وقوع یافته وبعد از ادای عمره بمدینه معاودت فرمودند

درسال نهم هجرت به (تبوك) عزیمت ومسجد خودشانرا که مدتها باقی بود بنا فرمودند وخالد بن ولید را (بدومة الجندل) اعزام وصاحب آنجا را گرفته وآورده وعقد صلح نمودند وپس ازمعاودت بمدینه طایفهٔ مسلمین را باامارت ابوبکر بمکهٔ مکرمه فرستاده و اوّلین دفعه می باشد که در اسلام ایفای حج گردیده ومتعاقب آن برحسب نزول سورهٔ مبارکهٔ (براءة) بتوسط علی بن ابیطالب بمکه ارسال و پس از ادای حج درحرم شریف قرائت واعلان گردید

درسال دهم هجرت از هرطرف جزیرة العرب (وفد) ها یعنی هیئت مبعوثه آمده وتصدیق نبوّت وقبول بیعت نمودند وسورهٔ شریفهٔ (اذا جاء نصرالله والفتح) نازلشده بحمدالله تعالی بین العرب دین حنیف اسلام تعمم یافت

درهمان سال شخصاً عازم بیت الله الحرام شده باکافهٔ مسلمین ادای حج فرموده که آنرا (حجة الوداع) گویند بعد ازمعاودت بمدینه روز بیست وهشتم صفر سال یازدهم هجرت قشونی باسرداری اسامة بن زید بجهة مقابلهٔ رومها تجهیز ودراینحال انحرافی در مزاج مبارك نبوی واقع وپس ازسیزده روز اضطراب باحمی وصداع روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاوّل سال یازدهم هجرت روح پرفتوح آنحضرت باعلی علیّین صعود فرمود درزمان رحلت سن مبارکشان شصت و سه سال بوده وریش مبارکش چندین موی سفید داشت درخانهٔ عایشة‌الصدیقه ارتحال فرموده وبرحسب وصیّت خود آنحضرت ازجانب حضرت علی المرتضی (رض) بامعاونت جناب عباس وپسرانش (فضل) و (قثم) تغسیل وتکفین ودرهمانمحل ارتحال دفن کردند محل مذکور که الی یوم القیامه زیارتگاه مؤمنین است بروضهٔ مطهره

تبدیل شده ودرمکهٔ معظمه خانهٔ سعادتی که تولد یافته اند دست بدست بانواع اشکال تبدل یافته والیوم زیارتگاه میباشد

آن سید کونین (حسن الوجه) (بشوش) (درحالتی که لبهای مبارکش اکثر اوقات متبسم بود ولی هرگز با قهقهه نمی خندید) (متوسط القامه) (گندم گون) (قلمی دماغ) (بادام چشم) (سیاه ریش) وبلانهایه نورانی ودر صورت کامل محبوب القلوب خلق شده بود دربارهٔ حلم وصبر واخلاق حمیده واوصاف پسندیدهٔ آنحضرت هزارها مجلد کتب نوشته شده ولی باز بطور الیق تعریف وتوصیف آنحضرت را ادا نکرده اند

معراج نبویه وسایر اعجاز آنحضرت برهمهٔ مؤمنین معلوم است اگر تذکار آنها لازم بیاید این کتاب ما تحمل استیعاب آنرا ندارد

ازحضرت (خدیجة الکبری) اناث وذکور هشت اولاد داشته ذکور آنها (قاسم) (طاهر) (طیب) (عبدالله) هر چهار نفرش درایام طفولیت فوت شده اند اناث (زینب) (رقیه) (ام کلثوم) (حضرت فاطمة الزهرا علیها سلام)

زینب قبل‌الاسلام با (ابوالعاص ابن الربیعه) مزاوجت ودرسال هفتم هجرت درمدینه رحلت کرده واو دختری (امامه) نام داشته وامامه هم پسری موسوم به یحیی از (مغیرة بن نوفل) داشته وبا فوت یحیی ذریهٔ زینب منقطع شده

رقیه وام کلثوم متعاقب هم با ذی‌النورین ازدواج واوّلی درسال اوّل هجرت در مدینه ارتحال و عبدالله نام پسر وی نیز قبل‌الوصول بسن شش فوت کرده وام کلثوم نیز درسال هشتم هجرت بلا اولاد وفات نموده

وحضرت فخر کاینات صع راَ از (ماریة القبطیه) پسری موسوم بابراهیم متولد ودر ایام طفولیت وفات کرده پس حضرت خاتم الانبیا نه نفر اولاد داشته وهشت نفرش در حال حیات آنحضرت ارتحال فقط حضرت فاطمة الزهرا (رضها) در حیات مانده و ذریت نیز

فقط ازمعظم الیها باقی مانده واهل بیت نبوی در نسل سبطین مکرمین حضرت امام حسن وامام حسین علیهما السلام تسلسل یافته است

بعد ازخدیجة الکبری حضرت سید الاوصیا وسرور انبیا (صع) چهارده نفر زن تزویج فرموده اسامی یانزده نفر آنها (خدیجه بنت خویلد) (عایشه بنت ابوبکر) (حفصه بنت عمر) (ام حبیبه بنت ابی سفیان) (زینب ابنة خزیمه) (زینب ابنة حجش) (ام سلمه بنت ابی امیّه) (میمونه بنت الحرث) (صفیه ابنة حی) (جویریه بنت الحرث) (سوده ابنة زمعه) واسامی چهار نفر آنها مختلف فیه است

نخبهٔ سپهری

فاضل شهیر مرحوم حاجی ملا عبد الرحیم طالبوف درنخبهٔ سپهری شرح اوصاف و شمایل وخصایص حضرت خاتم پیغمبران صلواة الله علیه را چنین می نگارد

صورت مبارك آنحضرت چون آفتاب درخشان قامتش با اندازه موی زنخش احمر پیشانی کشیده وبمو چشمهایش گشاده دستها بلند موی سررا ازبن گوش فروتر نمیگذاشت واگر میگذاشت میانش را شکافته ازدو طرف سر درآویختی ابروان باریك و مقوس یعنی نازك و کشیده که در میانش اندکی برآمدگی داشت لبها نازك و درلب زیرین خالی بود دهان با اندازه دندانها سفید وبراق گردن مثل نقرهٔ خام اعضاً بدن متناسب سینه باشکم برابر میان کتفها پهن بند ها قوی بدن سفید کف دستها گشاده پاها قوی انگشتها دراز وبلند متکبرانه قدم نمیزد قدم مبارکرا نیك برمیداشت و نیك میگذاشت سر بزیر افکنده راه میرفت مثل کسیکه ازفراز به نشیب آید با هر کس سخن میگفت تمام بدن خود را بر میتافت باگوشهٔ چشم نگاه نمیکرد همیشه مهموم ومتفکر بود هرگز ازفکری یا شغلی خالی نبود هیچکس را خار نشمرد جز دراحتیاج سخن نگفت سخن را با بیان واضح ادا می کرد که همه کس می فهمید نعمت اندك را عظیم می شمرد هرگز برای کار شخصی متغیر

نگفت اگر حق کسی ضایع میشد چنان متغیر میگشت که کسش نمیشناخت و از غیظ عرق میکرد با چشم وابرو اشاره نمود اشاره با دست میفرمود در مقام تعجب دستها بهم میزد هنگام سرور چشمهای خودرا بهم مینهاد که اظهار فرح نشود آواز خندهٔ او کمتر شنیده شد اوقات خودرا سه بهره کرده بود یکی برای عبادت یکی برای مصاحبت عیال و اولاد وخورد وخواب یکی برای رسیدگی امور جمهور اول بکار خواص دوم بکار عوام مردم کاردان وکریمرا امارت قوم میداد اصحاب را فحص حال مینمود بعیادت مرضی میرفت با مردم چنان میزیست که هرکس خودرا درحضرتش ازدیگری عزیزتر میپنداشت برای نشستن خود جای مخصوص معین نکرد در هرجا و باهمه کس می نشست عیب کس نگفت سرزنش کس نمود از گذشته حکایت نمیکرد تقصیر هیچکس را بروی نگرفت هرکس را بقدر فضل ودانش او برتری میداد علما را دوست میداشت با غلامان چیز میخورد روی خاك می نشست بدراز گوش سوار میشد باخود ردیف سوار میکرد بز را خود میدوشید لباس خودرا وصله میزد نخ وسوزن ومسواك وشانه همیشه داشتی غریب نواز بود خورد سالان را ترحم میکرد بایشان سلام میداد به مهمانی همه کس میرفت هر نوع مینشست غیر ازچهار زانو بجسارت اعراب متحمل بود بقدر امکان رد سؤال نمود باهرکس می نشست قبل از وی برنمیخواست بهرکس دست میداد تا کشیدن آن شخص دست خودرا فرا میداشت سخن هیچ قائل را فصل نکرد مگر اینکه باطل گوید مسواك میزد عطر استعمال میکرد بدنش را زیاد می شست هنگام خواب بدو چشم چهار میل سرمه کشیدی بطرف راست میخوابید دست راست زیر رو میگذاشت رختخواب خودرا زبر وخشن میداشت بالش پر از لیف خرما میداشت کرباس میپوشید و بیشتر سفید عمامهٔ بی کلاه بسر میگذاشت پای خود را نزد اصحاب نکشید طعام با سه انگشت بر میداشت آب را کم کم میخورد صلهٔ ارحام را فرو نگذاشت خدمت خانهٔ خودرا خود میکرد بربد

کننده نیك جزا میداد چیزیکه مکروه میداشت اظهار نمیکرد مگر اینکه رنگش متغیر میشد ومردم میفهمیدند گوشت شکار میخورد ولیکن شکار نکرد بهر خانه میرفت سه بار اذن دخول میخواست گاهی مزاح میکرد ولیکن باطل نمیگفت باهل مجلس مساوی نظر میکرد این اوصاف بعقیدهٔ تمام مورخین در شخص رسولخدا برای بینش ظاهری معاینه ولی اوصاف آنحضرت که ورای ادراك عقول واوهام انسانی است بیرون از حیطهٔ ثبت وضبط است ترجمهٔ احوال خلفأ اربعه وخلفأ امیه وعباسیه بتدریج درصفحات اوراق پریشان نگارش خواهد یافت نیکو دستور العملی است برای طالبان تهذیب اخلاق آذر

قاموس الاعلام

آریا نامی است که ژوغرافیون قدیم یونان بشهر هرات وقسمت شرقی خراسان وسیستان داده اند وبعضی اوقات تا حدود هند وبتمام افغانستان و بلوجستان نیز تعمم یافته لیکن گمان اینست که نام قدیم بلخ و جهات هرات باشد و از طرف علما متأخرین که با انساب امم والسنه توغل کرده اند این نام را بیك قوم قدیمی که درازمنهٔ بسیار دور و قدیم درآنجا ها سکنی داشته واز آنجا بهند وایران وبتمام اروپ ریشه دوانیده و شعبه انداخته اند داده شده مملکت قدیم (آریا) اگر گهوارهٔ نوع بشر هم نباشد لا محاله اوّلین محل ظهور تمدن ابنای بشری میتواند شمرده بشود

باقتضای اقلیم وموقع اهالی آن ازکافهٔ اقسام سایر انواع بشر دارای تناسب اعضأ و قوهٔ مدرکه وذکاوت بوده وبیش ازهمهٔ آنها بیدار شده اند ودرآن ازمنه اکثر انسانها با چوپانی وصیادی زندگانی نموده ودرحال چادر نشینی سیار بودند بدوأ قوم مذکور در قرأ ودهات ساکن وبنای کشت وزرع گذارده بودند زراعت مثل چوپانی وصیادی موجب مخاطره و تهلکه نبوده و ازآنجائیکه مستلزم اقامت دریك محل است سبب تکثیر نفوس گردیده و اینجماعت با مرور زمان تزاید یافته در مملکت مذکور که بمنزلهٔ مرکز آسیای

وسطی است جای آنها تنگ شده وبتفحص و جستجوی اراضی قابل زراعت مجبور شدند وباطراف متفرق گشتند با این ترتیب ازقوم (آریا) هرچند گاهی قومی وقبیلهٔ سوا شده تا جائی که اراضی قابل زراعت بیابند مسافرت میکردند و با ساکنین چادرنشین وصیاد آن نقاط جنك کرده ودرصورت غلبه جابجا میشدند ودر عکس آن از آنمحل گذشته پیش میرفتند لکن این اقوام دریکوقت و یکزمان تفرق نکرده درازمنهٔ مختلفه بتدریج متفرق شده اند ودر مابین هجرتهای اقوام مذکوره قرنها گذشته وانگهی این اقوام پیش از آنکه بنقاط بعیده هجرت نمایند بدواً بآسیای وسطی وتمام اطراف واکناف ایران پراگنده و در ممالك واراضی ازجیحون تا مجراهای دجله وفرات مسکن گرفته اند وهر قدر ازهمدیگر دور می افتادند با مرور زمان از حیث زبان مغایرت ومباینت درمیان آنها ظاهر میشد وقوافلی که بنقاط بعیده مهاجرت کرده بودند هر کدام ازیکطرف این ممالك وسیع سر درآورده وبا این نحو درمابین آنها زماناً ومکاناً بعدیتی حاصل شده وزبانشان نیز ازآنوقت یکی نبود و این نکتهرا هم فراموش ننمائیم ازاقوام (آریا) که بااین‌ترتیب مهاجرت کرده اند اقوامی که تا منتهای غرب ویا شمال اروپ رفته اند اینمسافرت طولانی را یکمرتبه و با قصد معینی اختیار ننموده ابتدا بنقاط نزدیك متفرق شده ودر آنجاها برحسب سخت گیری وتضییق اقوام دیگر به پیش رفتن مجبور گردیده ودر هریك ازمنازل اینسفرهای طولانی قرنها اقامت داشته اند مثلاً بقیهٔ قوم (کات) امروز درحالتیکه درمنتهای غرب اروپ هستند دو هزار دو هزار وپانصد سال قبل بودن آنها درسواحل دریای سیاه و نهر دانوب با تواریخ ثابت است و همچنین آثاری هست دلالت میکند براینکه قوم مذکور وقتی در قفقاز سکونت داشته اند و حال آنکه احاطهٔ این قوم به قطعهٔ ازقفقاز تا انکلستان خارج ازامکان بوده وبلکه درحین مسافرت درهر منزل قرنها اقامت ویحتمل دربعضی ازمنازل ازافراد آن نیز مانده باشند

وبنا براحتمال ازامت (آریا) اول بلا اول دوشعبه سوا شده شعبهٔ رو بغرب جنوب رفته

وایران را پرکرده اند با اسم ایران که باکلمهٔ آریا مناسبت ومشابهت تامی داود تسمیه شده وشعبهٔ دیگر رو بجنوب شرقی رفته وداخل هند شده ودر آنجا مدت متمادی اسم (آریا) را محافظت نموده واهالی خود هند که مردم سیاه رنك وقریب بزنکی وبیخبر از زراعت و فلاحت بودند قوم (آریا) اراضی را بدست خود گرفته و صاحب ملك شدند چون تنزل بامتزاج واختلاط باهالی بومی سیاه و وحشی نمیکردند درحال صنف علاحدهٔ بوده اند و از اینجهة در زبان سانسکری قدیم کلمهٔ (آریا) معنی صاحب اراضی واصیل وحر و آقا را بیان مینماید بعضی ازعلماء لسان اگر چه مدعی هستند که اصل معنی کلمهٔ (آریا) همین است ولی این یك معنی مجازی است متحصل از سمتی که (آریا) ها در هند یافته بودند اصل اسم (آریا) از کلمهٔ (آر) مشتق است که بمعنی مزرعه میباشد واینکلمه بصورت (آر) یا (ار) یا (ایر) درترکیب اکثر اسامی اقوام (آریا) مشهود است

بنا براقوا احتمال دو قوم ازاقوام (آریا) که بجهات ایران متفرق شده اند ازجهات مازندران و طبرستان سوا شده و متعاقب هم باطریق قفقاز وسواحل بحر سیاه باروپ داخلشده اند وازایندو قوم یکی قوم (کات) ودیگری (بلاسج) است

کات ها ازطرف بلاسجها یا اقوام دیگر طرد وخودرا بجهات غرب اروپ کشیده‌اند وبلاسجها نیز درجهات شرق جنوبی اروپ ویکقطعهٔ (آناطول) جابجا شده

ودوقوم دیگر نیز ازجیحون وسیحون عبور وپس ازمدت متمادی سکونت در جهات ماوراء النهر وخوارزم مجبور به پیش رفتن رو بغرب شمال گشته و از اینها (توتون) یعنی ژرمنهای قدیم تا شمال غربی اروپ پیشرفته اند و (اسکیت) ها یعنی (اسلاوها) نیز درشرق شمالی اروپ مانده اند

ازاقوام (آریا) که بقطعهٔ اروپ مهاجرت کرده اند بزرگترین آنها ازاینچهار قوم بوده فقط قبل ازاین چهار قوم نیز بعضی قوافل کوچك رفته و بعد هم بعضی قافله های کوچك

مجرت نموده اند که مهم ترین آنها یونانیها ولاتین ها بوده که با (پلاسجها) نیز ممزوج گشته اند امی را که ازقوم قدیم (آریا) منشعب شده اند چنانکه امم (آریه) یا (آریانیه) میگویند هکذا السنهٔ را که اینها درازمنهٔ مختلفه متکلم شده اند السنهٔ (آریه) یا (آریانیه) مینامند امم (آریه) که امروزه موجود هستند بروجه ذیل منقسم میشوند

- **شعبه هند**
  - هندیها
  - کولیها
- **شعبه یونان**
  - رومیها
- **شعبه پلاسج**
  - آرناودها
- **شعبه ایران**
  - ایرانیان
  - افغانها
  - کردها
  - ارمنیها
- **شعبه کلت**
  - کومریها
    - کلتهای غال
    - برتانیا
  - غالیها
    - اکوسیها
    - ایرلاند
    - جزیرهٔ مان
- **شعبه لاتین**
  - ایتالیها
  - اسپانیها
  - پورتغالیها
  - فرانسه ها
  - غریزونها
  - رومانیها

- **شعبه اسکیت**
  - لتها
    - لیتوآنها
    - لیوونها
  - اسلاوها
    - روس‌ها
    - له ها
    - چه ها
    - اسلوواقها
    - صربها خرواتها
    - اسلاوونها
- **شعبه توتون**
  - غوتها
    - آلمانها
    - انکلیس‌ها
    - هولاند ها
    - فریسونها
  - اسقاندیناوها
    - دانیمارکها
    - سوئد ها
    - نوروژها
    - اسلاندها

با این نحو از اقوامی که امروز در اروپ هستند تنها ترکها و مجارها و بلغارها و (فینوای) ها و (باسقها) ازاقوام (آریه) نبوده وازاینها (باسقها) که دردامنه های جبال (پیرنه) سکنی دارند چنین مظنون است که ازجنس قدیم اهالی اروپ قبل از آمدن اقوام (آریه) میباشند وزبان آنها نیز بیك زمرهٔ مجهول و منقرضی منسوب است و باقی دیگر از اقوام تورانیه بوده فقط بلغارها زبان خود را ترك و با زبان اسلاو تکلم می کنند اگر نسلاً هم

نباشد لساناً باسلاوها التحاق یافته اند

والسنهٔ آریه یا آریانیه نیز بروجه ذیل منقسم میشوند

شعبه	زمره	السنهٔ قدیمه	السنهٔ جدیده
هند		سانسکری قدیم	هندوستان اردو
		سانسکری جدید	بنگالی
		بالی	گجراتی
		بر کوی	نپالی
			کشمیری
			ملتانی
			سندی
			کولی
ایران		زند	فارسی
		فرس قدیم	پختی (زبان افغان)
		پهلوی	کردی
			ارمنی
			آوستا
کلت	کومری	غالی	
		برتانی	
		گوربنکی	
	غال	اکوسی	
		ایرلاندی	
		جزیره مانی	

شعبه	زمره	السنهٔ قدیمه	السنهٔ جدیده
پلاسچ		زبان ایلیری	آرناؤدی
		مقدونیه	
		تراکی	
		فریجیا	
یونان		زبان یونی	رومی
		دوری	
		اتولی	
ایتالی		لاتینی	ایتالیانی
		اوسقی	اسپانیولی
		اومبری	پورتغالی
			فرانسوی
			پرووانسی
			غریزونی
			رومانی
توتون	آلمان	غوتی	آلمانی
			هولاندی
			انکلیسی
	اسقاندویناو	نوردی	سویدی
			نوروژی
			دانیمارکی
			اسلاندی

شعبه	زمره	السنهٔ قدیمه	السنهٔ جدیده
اسکیت	اسلاو	اسلاو مشترك	روسی
			روتی
			لهی
			چهی
			اسلوواقی
			اسلاوانی
			صربی‌خرواتی
			بلغاری
	لت		لیتوآنی
			لتی
			پروسی قدیم

غیر از اینها (اتروسکی) که زبان قدیم طرف شمال ایتالی است و (داچی) که زبان قدیم رومانی میباشد ازالسنهٔ (آریه) بودن اینها متفق علیه است ولی هنوز فهمیده نشده است که بکدام قسم وشعبه ملحق میباشد بموجب جدول فوق السنهٔ مهمهٔ دنیا منسوب بزمرهٔ (آریا) بوده وکافهٔ امم اروپ از امت (آریا) منشعب میباشند و پس ازکشف این حقیقت علماء و محققین اروپ فن مخصوصی اتخاذ نموده و بتوسیع و تعمیم میکوشند مشهورترین تألیفی که دایر بمناسبات السنهٔ (آریه) نوشته شده کتاب (صرف بامقایسهٔ) مسیو (بوپ) میباشد واز علماء (ژنو) مسیو (پیقته) که بنجسال قبل وفات کرده کتاب مفصل مکملی در حق احوال قوم قدیم (آریا) وهجرتهای اقوام (آریه) نوشته ودراین کتاب لسان (آریا) راکه اصل کافهٔ السنهٔ (آریه) است نیز بامعاونت السنهٔ که از آن متولد شده اند کشف واحیا کوشیده است

چون دراین‌ماده ذکری از اقوام اربعهٔ (کلت) و (پلاسج) و (توتون) و (اسکیت) رفت محض ازدیاد بصیرت واطلاع محترم مطالعه کنندکان بطور اجمال ازکم وکیف احوال اقوام مذکوره می نکاریم

کلت یکی ازاوّلین قافله های اقوام آریاست که ازآسیای وسطی بسمت اروپ مهاجرت کرده اند سواحل شمالی دریای سیاه وبعد وادی آناطولرا پیش گرفته در قسمت شمالی ایتالی وسویس و در بعض جهات غربی اطریش و فرانسه جابجا گردیده و بانکلستان گذشته و برخی نیز از جبال (پیرنه) عبور و باایبرهای اسپانی مخلوط شده بودند باین نحو در جهات منتهای غربی اروپ بوده وازسمت شرق شمال با پلاسجها شمالاً با توتونها ازجهت شمال شرقی با اسلاوها وازسمت جنوب غربی با ایبرها که از جنس آریا نبوده و مناسبت شان با بربرها مظنون است هم حدود بودند نقاطی را که کلت ها جمعیّت زیاد داشتند (غالیا) نام داده شده وخود آنها نیز موسوم به (غال) شده بودند بعضی ازمورخین (غالها) یا (غولوآ) ها را غیر از کلت ها پنداشته اند لکن بنا برتحقیق وتحریر قیصر مشهور (یولیوس) که پیش ازهمه اینها را دیده وممکلتشانرا نیز تصرف کرده عبارت‌کلت غیر ازصیغهٔ جمع اسم (غال) چیز دیگری نیست فی الحقیقه دراکثر السنهٔ (آریانیّه) امروز هم جمع بعض اسمها بمجرد باتبدیل فتحهٔ ضخیم به فتحهٔ خفیف یعنی باتبدیل صدای (a) بصدای (e) با نازك شدن حرفی که درروی آن میباشد تشکل مییابد پس بمجرد قلب‌شدن الف اسم (غال) بفتحهٔ قلب (غ) بکاف فارسی‌هم طبیعی بوده وجمع آن (کل) میشود و (ت) آخری نیز چنانکه درزبان پلاسج معمولست محتمل حرف تعریف باشد دراینحال یکی بودن اسامی کلت و غال و باصطلاح فرانسه ها (غولوآ) تحقق میکند واز هریك ازشعبات منقسمهٔ جنس آریا مؤخراً سلاسل ونتاج های متعددی سوا شده و در حالتی که هریك از السنهٔ اریانیهٔ قدیم اصل ومنشأ بعضی وزمرهٔ از السنهٔ جدیده اروپ میباشد اما زبان کلت ها که بیشتر ازنصف اروپ درتحت تصرف آنها بود

بدون اینکه ذریهٔ بگذارد منقرض گردیده اگرچه در خطهٔ برتانی فرانسه و والس انگلستان ودرا کوس وایرلاند وبعض جزایر دیگر بعضی لغت هائی باقی مانده از زبان کلت استعمال میشود لکن متکلمین آن خیلی جزئی وروز بروز هم کمتر میشوند واندکی نمیگذرد که فرد واحدی متکلم بازبان غال نمی ماند ازحیث جنس ذریهٔ کلتها انقراض نیافته اهالی اروپای غربی بااینکه با جنس توتون وسایر اجناس مختلط شده اند ولی غیر ازاحفاد کلت چیز دیگری نمی باشند ودر میان آنها نیز السنهٔ لاتین و یا توتون تعمم یافته مثلاً در السنهٔ فرانسه و انگلیس لغات کلت اگر باشد هم جزئی است

برای اطلاع ازاحوال تاریخی ومدنی کلتها رجوع بمادهٔ غالیا نیز لازم است

پلاسج امتی ازامتهای بسیار قدیم امم آریانیه بوده ودر زمانهای بسیار قدیم که تاریخ ازضبط آن عاجز است از آسیای وسطی باروپ مهاجرت نموده و بمجرد وصول بوادی (دانوب) گروهی بشبه جزیرهٔ بالقان داخل و بخطه های تراکی و مقدونیه و ایلیری و یونان پراگنده شده وازخلیج (هلسپونت) عبور تا (میسیا) و (فریجیا) و (لیدیای) آسیای صغیر و سایر جهات آن نزول وزمرهٔ نیز با مجرای نهر دانوب بالا رفته وبایتالی داخل شده بودند و اینها گروه گروه و قافله قافله از جهات بلخ و هرات باینجا ها آمده وپس از جابجا شدن ومدتی تنها زندگانی کردن باز ازاقوام آریانیه (هلن) ها یعنی یونانیها آمده وسواحل یونان را ضبط وپلاسجها را بکوهها گریزانده وفقط جبال آرقادی یونان باخطهٔ (پلاسجیوتیدهٔ) تسالی با پلاسجها مسکون مانده ولی سایر جهات شبه جزیرهٔ بالقان با قسمتی از غرب شمالی آسیای صغیر باز با پلاسجها مسکون بود و بایتالی نیز اگرچه بعض اقوام دیگر آریانیه مهاجرت کرده بودند ولی پلاسجها نیز بالمره محو نشده و برخی باآنها اختلاط نموده و زمرهٔ نیز خود را بکوه ها وبعضی جنگلها کشیده بودند پلاسجها باوجود محرومی ازمدنیت باز درامر زراعت واخراج معادن ودرفن معماری که حق‌المقدور صاحب ملکه بودند وآثار

معماریهٔ آنها عبارت ازسنگ های جسیم حجاری شده بوده که بعض آثار این قبیل ابنیه الیوم موجود است مذهب آنها عبارت ازتجسم احوال وقوای طبیعی وعبادت برآنها و اجرام سماوی باجن پری بوده واساطیر روم ویونان قدیم مأخوذ از اعتقادات اینها بوده واسامی اکثر آلهه های کاذبه یونانیه بودن آنها در زبان پلاسج با شهادت مورخین قدیم یونان مثل (هردت) ثابت است

❋ فلاحت مظفری ❋

از آنجائیکه شاید اینورقپاره های پریشان ما را مالکین و زارعین و دهاقین محترم نیز مطالعه فرمایند اصلح چنان دیدیم که مجملی هم ازعلم فلاحت وزراعت که دانستن آن برای هموطنان عزیز من لازم و بلکه واجب است بنگارم که بلکه بواسطهٔ آن یك پرسی بر حاصل وعایدات زراعتی خود بیفزایند

مختصری ازتاریخ وفایدهٔ زراعت سیب زمینی

چون ازسیب زمینی منافع وفواید بیشمار حاصل میشود دراین ایام زارعین بخوبی قدر آنرا شناخته ودرهمه جا زراعتش را معمول داشته اند زیرا که خریدارش زیاد ومقاومتش باخشکی و بی آبی بسیار است بعلاوه زمینی که در آن سیب زمینی کاشته شده است نرم و پر قوت وبرای زراعت غله جات مساعد میباشد

سیب زمینی غذائی است بسیار لذیذ و گوارا خصوصاً برای اشخاص کار کن چنانکه درامریکا واروپا جزء عمدهٔ غذای عمله جات سیب زمینی است و درهر جائی که زراعت این نبات معمول ومتداول شده بلای قحط و مجاعه آنجا راه ندارد وهیچیك از حبوبات جای گندم را نمیگیرد مگر سیب زمینی که قوتش جزئی کمتر از گندم است پس هرگاه در تمام نقاط ایران زراعتش را چنانکه شایسته میباشد معمول ومجری دارند فوائد عمده عاید زارعین

وملا کین خواهد شد چون مورخین زراعت این نبات را در تألیفات خود مشروحاً نوشته‌اند که از ازمنهٔ خیلی قدیمه درعالم معمول بوده و مردم از آن بهره و نصیب میبردند ما نیز خالی ازمناسبت ندیدیم که دراین اوراق قبل از شروع به ترتیبات زراعت آن شعبهٔ ازتاریخ آن بیان نمائیم درممالك اروپا اول کسیکه زراعت سیب زمینی را شیوع داد (پارمانتیه) فلاح فرانسوی بود که درسال ۱۷۷۳ میلاد درخصوص امتحان وتجزیهٔ شیمیائی آن رسالهٔ تألیف نمود و در سال ۱۷۸٦ طریقهٔ زراعت واستعمال آنرا طبع و منتشر نمود و بتمام ملاکین معروف قدر وقیمت این نبات پرمنفعت را فهمانید و در فرانسه همین مرد جلیل القــدر بود که سعی وهمت وافی درانتشار این نبات نمود و حال آنکه درهمان اوقات پارلمنت (بزانسون) بضد او برخاست ببهانهٔ اینکه خوردن ثمرهای این نبات که سیب زمینی باشد باعث بعضی ناخوشی‌ها میشود از اکل و زرع آن ممانعت میکرد (پارمانتیه) در پیشرفت خیـال خود سعی داشت ومردم را بکاشتن وخوردن آن ترغیب مینمود و بقدری جد و جهد کرد که بیست یا سی سال بعد درشورش فرانسه سال ۱۷۹۰ میلاد سیب زمینی مخلوط با نان جزء عمدهٔ غذائی فقرا ومساکین شده بود

در آن اوقات که درفرانسه ازاستعمال این نبات اجتناب داشتند درمملکت بلژیك قبل از سنه (۱۷۳۰) کاشتن سیب زمینی نزد ساکنین (فلاندر) واهالی (لیژ) معمول بوده و سکنهٔ بعضی از اهالی ایتالی نیز آنرا استعمال می نمودند و بر حسب دعوی اغلب مصنفین کاشتن سیب زمینی دراین مملکت توسعهٔ بسیاری داشته است

سیب زمینی اصلش ازامریکاست وبواسطهٔ ملاحین اسپانیول از (شیلی) و (پرو) حمل ونقل شده است ازقراریکه مسیو (کاندل) مینویسد سیب زمینی در آنصفحات بحالت خود روئی وصحرائی بوده بمرور زراعتش شیوع پیدا کرده

بهرتقدیر بسبب اینکه ملل مغربی مسیو (پارمانتیه) را مؤسس زراعت سیب زمینی دانسته و

معتقدند که خدمت بزرگی بعالم انسانیت کرده این است که در آن اوقات اتصالاً در ممالك اروپا قحط وغلا دست میداد اینشخص محترم باکمال جدّ وجهد کشت و زرع سیب زمینی را درآنجاها رواج داده از برکت این گیاه پرحاصل مردم از چنك گرسنگی و تنگی مستخلص گردیدند

ماده وخاصیت سیب زمینی

مقصود از زرع این گیاه حصول غدّهٔ آنست و غدّهٔ آن دارای مادّهٔ نشاسته ایست که بواسطهٔ اثر نور آفتاب ازمواد قندی که در برگش تهیه میشود تشکیل یافته و این نشاسته درغدّهٔ سیب زمینی جمع میشود و بهار آینده برای تغذیهٔ جوانه های همین نبات قبل از ریشه دادن بکار میرود

سیب زمینی را بپزند وپوست کنند یا بدواً پوستش را کنده درآب بپزند غذائی است سالم ومانند برنج لذیذ ومطبوع ومقصود ازطبخ سیب زمینی نرم کردن و جدا نمودن ذرات اوست ازیکدیگر وبرطرفشدن طعم خامی اوست وهمینکه سیب زمینی پخته شد نه فقط برای انسان بلکه برای حیوانات نیز (اسب گاو گوسفند) غذای عالی بسیار مأکولی است وبرای طبخ آن اسبابهای مخصوص اختراع کرده اند

وقتی خواسته باشند سیب زمینی را بدواب بدهند باید آنرا خورد کرده باکاه مخلوط نمایند ومقداری را که بحیوانات میدهند بسته بتناسب جثهٔ آنهاست مثلاً بیك اسب در روز تقریباً دو من باید داد زیرا که بمنزلهٔ یك قسمتی از جو واقع میشود

مملکتی نیست که درآن زارعین سیب زمینی نکارند وقدرش را ندانند چنانکه ازشمال اروپا و کانادا تا جنوب استرالیا و آمریکا یافت میشود در سالهای گرانی که غلّه کمیاب باشد انسان میتواند آنرا بعوض نان تناول نماید پس بر ماست که قدرشرا بدانیم و وجودشرا مغتنم شماریم هرگاه روزی برما تنك شود وازسایر آذوقه ها محروم مانیم ممکن است بهمین

عطیهٔ خدائی قناعت نمائیم ودر کمال راحت ازحیات خود مطمئن وبرخوردار باشیم وشکر پروردکار را بجای آوریم

انتخاب زمین

سیب زمینی نباتی است که ازسرما صدمه میخورد وبانجهة وقت کاشتن آن در بهار است اقلاً حرارت هوا کمتر از ۱۲ درجه نباشد این نبات اراضی شنی رسی یا رسی شنی نرم و پرقوت که دارای مواد مغذیه باشد لازم دارد هرکاه درزمین رسی مجبور بزرع سیب زمینی باشند باید شخم عمیق کنند تا هرچه ممکن است برای کاشتن این نبات نرمتر ومناسبتر شود ولازم است ازپائیز شروع بتهیهٔ زمین آن بکنند کلیتهً مزرعهٔ که درآن سیب زمینی کاشته میشود همیشه باید قبل از زمستان یك شخم عمیق زد تاکوت در زمین داخل شود و چهار وپنج هفته قبل از کاشتن در روزهای خوب اول بهار خصوصاً بعد از باران شخم دیکری باید زد بطوریکه طولا شخم اول را قطع کند (یعنی هرکاه شخم اول را ازطرف طول کرده اند ایندفعه عملرا ازسمت عرض بجا بیاورند) پس ازآن مسقله (یعنی مالهٔ دندانه دار) بکشند تا زمین نرم وسست وصاف شود سیب زمینی نباتی است که کوت خیلی لازم دارد پس در هریکخروار زمین اقلا شصت وپنج الی هفتاد خروار کوت نیم پوسیدهٔ قلعهٔ باید داد که عبارت از ۲۸۰ بار اولاغی است (کوت قلعهٔ عبارت از اختلاط مجموعهٔ فضولات حیوانات اهلی واجزاء پوسیدهٔ حیوانی ونباتی است)

کوت کوسفند تنها برای سیب زمینی خیلی قوی است بنا براین اگر آنرا به نبات سیب زمینی دهند برکش زیاد غده اش کم میکردد اما هرکاه مخلوط بکوت کاو واسب نمایند برای سیب زمینی کوت بسیار قوی وخوبی است

سیب زمینی در زمینی که سال قبل درآن غله کاشته شده است خوب عمل میآید زیرا که ریشهٔ غلات چون در زمین می ماند پوسیده و ذرات اراضی را ازهم منفصل کرده

بالاخره زمین را نرم وسست وقوی میکند چنین مزرعه برای زرع این نبات مساعد است بعلت اینکه زمین آن باید نرم و سست باشد آنست که در زمین سخت و متراکم غدهٔ سیب زمینی نمیتواند نمو کند ودرشت شود برعکس در زمین نرم وسست غدهٔ آن بسهولت درشت وحجیم میکردد

اقسام مختلفه سیب زمینی در اروپ متجاوز ازهزار قسم سیب زمینی میکارند و عموماً این اقسام بواسطهٔ شکل غده ورنك ورسیدن ازهم مختلف ومتمایز میشوند مثلا بعضی درمدت هشتاد روز غدهٔ خود را میدهند وبرخی صد وهشتاد روز لازم است تا حاصلشان بدست آید در هر صورت برای کاشتن قسمی ازسیب زمینی را باید انتخاب نمود که بر حسب تجربه مساعدت بآب وهوا وزمین نموده حاصلش فراوان و مواد نشاستهٔ آن زیاد و مخصوصاً مطبوع خاطر استعمال کنندکان وخریداران باشد برحسب تجربه اقسام سیب زمینی تابستانه که درطهران زراعت میشود چندان حاصلخیز نیستند بهر حال ما قاعدهٔ عمومی زراعت این نبات را بیان میکنیم که چکونه باید حاصل آنرا زیادتر کرد

سیب زمینهای که در مزارع بزرك کاشتن آنها معمول است عبارت از سیب زمینی دیر رس میباشد که زمستان در انبار بخوبی می ماند و حاصلش نیز فراوان است و سیب زمینهای زودرس مانند اسلامبولی برای مزارع کوچك و سبزی کاری خوب است و آن اگرچه لذیذ وکوارا است ولی مثل تمام نباتات زودرس چندان حاصل نمیدهد برای ازدیاد حاصل سیب زمینی مراعات چندین شرط لازم است اولا زمین بسیار نرم وسست باید انتخاب نمود ثانیاً شخم عمیق یکی در پائیز دیکری دربهار ثالثاً مقدار معینی کوت قبل از زمستان بزمین باید داد وبرای کاشتن انتخاب غدهٔ سیب نیز بسیار مفید است این خبط بزرکی است که اغلب زارعین برای کاشتن غده های کوچك وکم حجم اختیار میکنند زیرا که نمیتوان ازچنین غدهٔ کوچك وریزی حاصل درشت وفراوانی بدست آورد و چنین متاعی

ناچار خریدار خوب و قیمت اعلی نخواهد داشت در هر صورت انتخاب غده های بزرك سیب زمینی برای کاشتن ترجیح دارد زیرا ساقه وجوانه هائیکه از آن میروید چون غذای اوّلیّهٔ او کافی بوده قوی وضخیم میشود اگرچه سیبهای بزرك برای کاشتن رجحان دارد ولی ازحیث وزن زیاد بمصرف میرسد وبیشتر وجه لازم دارد پس بهتر آنست برای کاشتن درمزارع بزرك سیبهای متوسط الوزن اختیار نمایند تقریباً هر دانه یك سیر که بحجم تخم مرغی باشد بعضی زارعین برخلاف قاعده سیب زمینرا برای کاشتن بچند قطعه قسمت مینمایند اگرچه در صورت گرانی برحسب صرفه جوئی بد نیست ولی مشروط براینکه سیبهای خوب انتخاب نموده و هر غده را از روی قاعده بیش ازدو جزء قسمت نمایند و اینکار را ده و پانزده روز قبل از کاشتن مجری دارند یعنی سیبها را جزء جزء کرده مجاور هوا بگذارند که سطوح مقطوعهٔ آنها خشك شود زیرا که اگر هماوقت بکارند غده هایآن در زمین میپوسد خصوصاً هنگامیکه زمین متراکم باشد و موقع کاشتن باید سطح مقطوع غده را در زمین بطرف تحت وچشمه های آنرا بطرف فوق قرار دهند تا بسهولت بروید وعموماً سیب ها را ازطرف طول باید نصف نمود برای آنکه چشمه های سر غده به تساوی درهر جزء واقع شود زیرا ساقهائیکه ازچشمه های سر غده میروید سریع النمو وقوی تر ازساقهائی است که ازچشمه های تحت غده میروید پس اگر سیب زمینی را طولا قطع نموده وبکارند ساقهائی که از آنها میروید درتمام نقاط مزرعه یکطور ومتحد الشکل خواهد بود وقتی که سیب زمینی را ده الی پانزده روز قبل از کاشتن نصف نمودند چنانکه مذکور شد درمکان خشك هوا دار روشنی که چندان گرم نباشد باید گذاشت که تا وقت کاشتن جوانه ازآن نروید واگر از غـده جوانه روئید بمصرف خواهد شد و از زمین مرطوب باید احتراز نمود که باعث روپانیدن جوانها وفاسد شدن آن میشود

مکتوب فاضل شهیر ودانشمند نحریر حاجی ملا عبدالرحیم مرحوم طالبوف بمؤلف بعد ازانعقاد مجلس شورای ملی

مجلس ملّی علی الحساب کم کم درانظار عالم به اعتنای خود می افزاید اورپا یا باید کتب معلومات خودرا بآب بشوید ویا اقرار بکند که مبعوث امّی بوده است مبعوثان امّی مجلس ملّی شاهد صادق این اعتقاد است

اما مبادا در عالم خود ازصدارت حضرت اشرف میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و آقای مشیرالملك (مشیرالدولهٔ حالیه) برفراز آیند مثلاً از اخباریکه میرسد نورسان ما خمیازهٔ مراتب عالیه ولی بشرط (لا) را میکشند ومثل فرانسه اساسهٔ سلطنتی را تنخواه ملّی می شمارند نعوذ بالله ازتصور این افسانه ها که آتش بوجود ملیّت ما میزند وخاکسترشرا بباد میدهد

ایران را خداوند بلا استحقاق قانون اساسی داد اینکه چرا بی استحقاق است واین جهل وظلمت و بیعلمی و بیسوادی را باعث که بود در اینجا باید دو نفر از سلاطین ماضیه وده نفر ملا های صاحب نفوذ ایران را از قبر درآورد . . . . . . آنهم بحالت امروزی ما ثمری نمی بخشد ولی با اینهمه خدای رئوف در رحمتی برروی ما گشود وبقول صاحب مسائل الحیات (خود طالبوف میباشد) قیم مقتدر امروزی بحالت ایتام مظلوم رحم آورد داد آنچه هیچکس نمیداد ومردم گرفت آنچه هنوز قادر بحفظ آن نیستند فقط مایهٔ امید واری غیرت و بی غرضی مبعوثان است که بحول خدا روز بروز در تزاید است و حس فهم آزادی است که تبعهٔ جاهله را این کلمهٔ حریت تأثیر اکسیر بخشیده در ایران دزدان رعیتی و گرگان چوپانی وپاسبانی میکنند که در هیچ تاریخ عالم مثل آن دیده وشنیده نشده واینفقرهٔ غیر مترقبه که داخل و خارج را متحیر میکند یا از فشار ظلم و استبداد است که مردم یکدفعه آسوده شده و به شعف آینده محو و مبهوت هستند و هنوز حالی نشده اند

(مؤلف گوید نه خیر هرگز تصوّر نمیکردند که عقلاء ملّت اینقدر اختیار نامه بآنها بدهند که استقلال یك مملکت و دولت ششهزار ساله را بر باد بدهند بعد که دیدند این اختیار را دادند بدون اقامهٔ وقت کردند آنچه را که نبایست بکنند) یا بالطبع پیشوائی علماء و روحانیان همهٔ ایران مردم را یك استغنای روحانی وحیثیّت وجدانی که خودشان هم نمیتوانند تشخیص بدهند بعمل آورد که اگر کار ها اینطور پیش برود ایران در ده سال شهر صاحب الزمان ص ع میشود و اشخاص مؤید ظهور میکنند صفحهٔ دیگر شروع کردم چشم درد کرد تا تمام فرستادم

قاموس الاعلام

سعــدی (شیخ مصلح الدین شیرازی) از اعاظم شعرای ایران واجلّهٔ دانشمندان و فیلسوفان مشرق زمین بوده و در اواخر قرن ششم هجرت درزمان سعد ابن زنگی از اتابکان فارس درشیراز متولد بنا بر انتساب پدرش بسعد ابن زنگی بدان مناسبت سعدیؐ تسمیه شده ۱۰۲ سال زندکانی نموده جز دوازده سال آن که با طفولیّت گذشته باقی عمر خودرا سی سال با تحصیل وسی سال با سیاحت و مجاهدت و سی سال نیز با انزوا و عبادت گذرانیده و وفاتش در تاریخ ۶۹۱ هجرت معلوم بوده و بنا بر این تولد او در ۵۸۹ لازم می آید و در هنگام تألیف گلستان بایستی ۶۷ سال داشته باشد وحال اینکه خودش در گلستان بمفهوم (اینکه پنجاه رفته درخوابی) پنجاه سال داشتن خودرا می فهماند (مؤلف گوید شمس الدین سامی بیگ در این نکته سنجی بخطا رفته زیرا که خطاب آن بیت شیخ بمردم است ربطی بسن وسال خود ندارد) در نظم بعد از فردوسی وانوری مثل ونظیر نداشته گلستان وبوستان مشهورش باسایر دواوین قصاید وغزلیات وسایر اشعارش بفصاحت وبلاغت وبفضل وکمال وی برهانی است عادل برحسب تمایل بلطایف ونکات ادیبانه اغلب اوقات در مجالس اکابر حضور میداشت و باهمام تبریزی بعضی ملاطفات دارد تألیفاتش در زمان حیات خود

باقطار عالم انتشار یافته لهذا اشتهار تمام کسب نموده ودر همه جا مورد رعایت واحترام میگردید در بغداد در مدرسهٔ نظامیه از شیخ ابوالفرج جوزی مشهور تحصیل علوم کرده ومدّتی درمدرسهٔ مذکور تدریس نیز نموده واز شیخ شهاب الدین سهروردی وپیر طریقت شیخ عبد القادر گیلانی اخذ انابت نموده و چهارده بار بطواف بیت الله الحرام و زیارت روضهٔ مطهرهٔ حضرت نبوی ص ع تشرف یافته .و قسمت بزرك عمر خود را در عراق و شام گذرانیده و تا مصر و روم و خراسان وهند و ماوراء النهر و کاشغر سیاحت وبعزم جهاد رفته و در محاربات صلیب بقید فرنك اسیر شده مدّتی در استحکامات طرابلس شام باگروه عمله بکارش وا داشته اند واوقاتی که در حوالی شیراز گوشهٔ عزلت وانزوا گزیده و با عبادت اشتغال داشت اکابر عصر بزیارتش میرفتند و اطعمهٔ لذیذه تقدیم میکردند و عادتش این بود که اضافه از خوراك خود را بزنبیلی گذاشته و از پنجرهٔ خانقاه خود می آویخت که عابرین از آن متمتع شوند گلستان و بوستان و سایر بعضی تألیفاتش باکثر السنهٔ اروپائی دفعات ترجمه وطبع شده و در ترکی نیز شرحهای مفصلی داود و گلستان ترجمهٔ عربی خوبی نیز دارد که در مصر طبع ونشر گردیده کلیات آثارش چنانکه کرات در ایران وهندوستان طبع ونشر شده گلستان وبوستانش دراسلامبول نیز مکرراً بطبع رسیده (۱)

(۱) شرح اوصاف این فیلسوف دانشمند خیلی بالاتر از اینهاست که شمس الدین سامی نوشته افسوس که درمیان ایرانیان سخن قرب وقیمتی ندارد وگمان ندارم که تاکنون از عرب وعجم وآسیائی واروپائی کسی دیباچهٔ مثل دیباچهٔ گلستان نوشته باشد اگر کسی تألیفات (وولترها) و (شکسپیرها) و (روسوها) و (هوغوها) را بخواند و باانصاف مطابقه ومقایسه نماید خواهد دید که زمین تا آسمان تفاوت داشته وعلاوه اغلبش اقتباس ازسخنان شیخ است ما نیز صفحات اوراق پریشان خود را باحکایات منظوم ومنثور این فیلسوف بیعدیل پیرایه وآرایش میدهیم

حکایت پادشاهی بکشتن بی گناهی فرمان داد بیچاره در حالت نومیدی بزبانی که داشت ملکرا دشنام داد وسقط گفت که حکما گفته اند (هر که دست ازجان بشوید آنچه در دل دارد بگوید)

وقت ضرورت چو نماند گریز   دست بگیرد سر شمشیر تیز

اذا یئس الانسان طال لسانه   کسنور مغلوب یصول علی الکلب

ملك پرسید که چه میگوید یکی از وزرا نیك محضر گفت میگوید

الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس ملك را بروی رحمت آمد واز سر خون او در گذشت وزیر دیگر که ضد او بود گفت ابنای جنس ما را نشاید در حضرت پادشاهان جز براستی سخن گفتن این بی ادب ملکرا دشنام داد و ناسزا گفت ملك روی از این سخن در هم کشید و گفت مرا آندروغ وی پسندیده تر آمد از این راست که تو گفتی که آنرا روی درمصلحتی بود واین را بنا برخبث وخردمندان گفته اند (دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز است)

هر که شاه آن کند که او گوید   حیف باشد که جز نکو گوید

حکایت یکی از ملوك خراسان سلطان محمود سبکتکین را در خواب دید که تمام اعضاً وجود او ریخته و خاك شده مگر چشمانش که هنوز در چشم خانه همیگردد حکما از تعبیر آن فرو ماندند درویشی از سر صدق وصفا تاویل کرده و گفت هنوز نگرانست که ملکش با دیگران است

بس نامور بزیر زمین دفن کرده اند   کز هستیش بروی زمین یکنشان نماند

زنده است نام فرخ نوشیروان بعدل   گرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند

❋ بوستــان ❋

حکایت

شنیدم که در وقت نزع روان   بهرمز چنین گفت نوشیروان

که خاطر نگهدار درویش باش   نه دربند آسایش خویش باش

نیاساید اندر دیار تو کس   چو آسایش خویش خواهی وبس

نیاید بنزدیك دانا پسند   شبان خفته و گرك در گوسفند

برو پاس درویش محتاج دار   که شاه از رعیت بود تاجدار

ملك سر فرو برده در نای نوش   چه دارد ببانك ستمدیده گوش

رعیت چو بیخند و سلطان درخت   درخت ای پسر باشد ازبیخ سخت

مکن تا توانی دل خلق ریش   اگر میکنی میکنی بیخ خویش

فراخی در آن مرز وکشور مخواه   که دلتنگ بینی رعیت زشاه

کجا کشور آسوده بیند بخواب   که دارد دل اهل کشور خراب

رعیت نشاید به بیداد کشت   که مر سلطنت را پناهند وپشت

مراعات دهقان کن از بهر خویش   که مزدور خوشدل کند کار بیش

مروت نباشد بدی بر کسی   کزو دیده باشی نکوئی بسی(۱)

ایران (۲) این نام در زمان قدیم بیك قطعهٔ واسعهٔ واقعه در ما بین دجله و انهار سند وجیحون وبحر خزر و خلیج فارس و دریای عمان اطلاق میشد اگر چه بعراق عرب

---

(۱) باید انصاف داد کدام (شکسپر) و (وولتر) کدام (لامارتین) یا (راسین) پندی با این سلاست وخوبی ووضوح ومطلوبی دربارهٔ سلاطین وملوك گفته

(۲) **اخطار** — از آنجائیکه اطلاع ودانستن احوال تاریخی و ژوغرافیائی ایران که وطن عزیز وملك طلق وخانهٔ موروثی ما ایرانیان است ولو بطریق اجمال باشد برای هر ایرانی با حس ازجملهٔ فرایض است لهذا لازم دانستیم که احوال آنرا بوجه اختصار که مسلك ملتزمی ماست بملاحظهٔ قارئین محترم برسانیم ومفصل آنرا ارباب تواریخ مبسوطاً نوشته اند

و افغانستان و بلوچستان نیز شامل بود ولی در حالت حالیه عبارت از قطعه ایست که جامع عراق عجم و فارس و کرمان و خراسان و آذربایجان و گیلان و مازندران و لرستان و خوزستان میباشد که از بزرگترین دول اسلامیهٔ مستقلهٔ موجوده در قطعهٔ آسیاست

موقع وحدود ومساحت ان مملکت ایران در سمت غرب آسیای وسطی واقع و از آسیای غربی شمرده شده و دائماً مادار باجبال مرتفع محاط و وسط آن عبارت از حوضهٔ داخلیهٔ مرتفع بدون مخرجی است و درجهات جنوب و شمال دارای سواحل می باشد

شمالاً با قفقاز و خوارزم که الیوم درتصرف روسیه است و باسواحل جنوبی بحر خزر واقعه در ما بین ایندو قطعه و شرقاً با افغانستان و بلوچستان و از سمت جنوب با دریای عمان و خلیج فارس و غرباً نیز با ممالك عثمانی یعنی عراق عرب و کردستان عثمانی محاط و محدود بوده و در ما بین ۳۰ ۲۵ با ۵ ۳۹ عرض شمالی و ۴۴ با ۶۵ و ۳۰ طول شرقی ممتد شده نقطهٔ بسیار شمالی و بسیار غربی آن درحوالی بایزید دامنهٔ شرقی عاید بایران کوه آغری (آرارات) واقعه در نقطهٔ اجتماع حدود عثمانی و روس و نقطهٔ بسیار جنوبی آن در ساحل بحر عمان و در منتهای بلوچستان میباشد طول اعظم آن در ما بین ایندو نقطه از غرب شمالی دو بشرق جنوبی (۲۲۵۰) کیلومتر و عرض اعظم آن از شمال بجنوب یعنی از حدود خوارزم تا ساحل بحر عمان وخلیج فارس نیز (۱۳۰۰) کیلو-متر و محل بسیار کم عرض آن درما بین بحر خزر با منتهای خلیج فارس بقدر (۷۳۰) کیلو-متر ومساحت سطحیهٔ آن نیز (۱۶۴۸۱۹۵) کیلو متر مربع میباشد

شکل طبیعی و کوههای ان چنانکه مذکور شد اطراف مملکت ایران خصوصاً جهات شمال و غرب و جنوب با کوهها محاط بوده و وسط و بلاد قریب بحدود شرقیهٔ

آن عبارت از صحرای بدون مخرجی است

جبال بسیار مرتفع ایران سلسلهٔ جبال (البرز) واقعه درجهات شمالی است که ازجبال قفقاز منشعب گشته وبطول ساحل بحر خزر رو بشرق امتداد و پس از وصول باستر آباد بچندین شعبه منشعب شده درقسمت شمالی خراسان با اسامی کوه (غورستان) و (بلور) افغانستان را منشق و به (هندو کوه) از شعبات سلسلهٔ جبال (هیمالایا) که مرتفعترین کوههای کرهٔ زمین است تلاقی میکند وبلندترین قلهٔ رشتهٔ (البرز) کوه (دماوند) است که (۴۶۰۰) متر ارتفاع دارد وبلندترین نقطهٔ تمام ایران است در منتهای البرز کوه یعنی درمحلی که برشتهٔ جبال قفقاز ملاقی میشود یکرشته جبال دیگری نیز ازجبال قفقاز منشعب شده و رو به جنوب شرقی امتداد وپس از تشکیل کوههای (سوالان) و (سهند) درآذربایجان و در خطه های لرستان و خوزستان وعراقعجم وفارس و کرمان بشعبات زیاد منشعب ونامکران وبلوچستان نیز امتداد میباید وایرشتهٔ جسیم اسم مخصوص نداشته درهر نقطه بیك اسمی موسوم میگردد اگرچه ارتفاع آن ازسلسلهٔ (البرز) کمتر است ولی با وجود حرارت مقتضیهٔ اقلیم باز قلل آن با برفهای دائمی مستور است وبلندترین آنها کوه (خضر) کرمان (۴۵۷۲) متر ارتفاع دارد دویمی کوه (دنا) که بمنزلهٔ گنبد کوههای فارس میباشد (۳۶۵۶) متر سیمی کوه (الوند) در بالای شهر همدان (۳۳۵۰) متر بلندی دارد

غیر ازایندو رشته جبال خطهٔ کوهستان واقعه درجنوب خراسان که بجبال افغانستان ارتباط دارد اگرچه بعضی کوههای خشك و سنگلاخ است ولی برخی نیز با مراتع و جنگلها مستور ودارای صحاری زمردآسا و درمیان آنها وادیها وجلگه های بسیار قشنك واقع است خصوصاً دامنه های شمالی (البرز) و در درجهٔ دویم اقالیم آذربایجان و فارس با لطافت وجیادت هوا و کثرت محصولات اشتهار دارند

دشت وسیعی موسوم بدشت کبیر واقعه در ما بین عراق عجم وخراسان که خاك آن

عبارت ازشن و نمك میباشد بوده ودر جنوب شرقی آن درمیان کرمان و کوهستان نیز دشت لوط واقع است

انهار واستخرهای ان جبال ایران نزدیك بکنارهای آن بوده و آبهای جاریه از مائله های درونی آن چون در بیابانها و صحاری خشك و تلف میگردد وآبهای بیرون نیز مجرا هائی که توسعه یابند نداوند بنا برعلل مذکوره انهار بزرك درایران نیست

مملکت ایران منقسم بسه مائله میباشد اوّل مائلهٔ بحر خزر دویم خلیج فارس سیّم مائلهٔ دریای عمان است که مائلهٔ داخلی بدون مخرجی است که بصحاری داخلی نظارت داود

آبهائی که بحر خزر میریزد عمدهٔ آنها عبارت از سه نهر میباشد اوّل رود (ارس) از ممالك عثمانی آمده بعد بروسیه داخل و از سمت قفقاز پس از تفریق حدود ایران روس باز داخل خاك روسیه شده واز ساحل غربی بحر مذکور میریزد

دویم (سفید رود) که از آذربایجان نبعان رو بشمال شرقی بعد بجنوب شرقی بالاخره باز رو بشمال شرقی جریان واز یك تنگهٔ از رشتهٔ (البرز) گشته درما بین رشت ولاهیجان از ساحل جنوبی بدریا میریزد

سیّم رود (ترك) از جبال خراسان نبعان رو بغرب جریان و در مسافت دوری پس از تفریق حدود روسیه از ساحل شرقی بحر خزر میریزد

و بزرگترین انهاری که بخلیج فارس داخل میشوند (کرخ) و (کارون) تابع شط العرب میباشد که هر دو از جبال لرستان بائین آمده پس ازشق خطهٔ لرستان بممالك عثمانی داخل اوّلی در (قرنه) دویمی در زیر بصره وحوالی محمره بشط العرب داخل میشوند و از کوهای فارس انهار زیادی بخلیج مذکور میریزند که عمدهٔ آنها ازغرب شروع شده وعبارت از رودهای (ستارکان) (دیورود) (برستار) (آب خور) میباشد و از اینـدو رود آخری اوّلی از جبال بالای شیراز بائین آمده ودویمی در پیشگاه جزیرهٔ (کیش) به

دریا داخل میشود و رودهائی که از کرمان ومکران بدریا داخل میشوند اهمیّتی نداشته و اغلب آنها عبارت از سیلهائی هستند که درتابستان خشك میشوند

و در میان رود هائیکه از مائلهٔ داخلی جبال ایران جاری شده و در بیابانها محو میشوند رود بزرك ومهم نیز هست و عمدهٔ آنها ازاینقرار است (آبساررود) درسمت جنوب غربی طهران جریان و پس التقا با (آب خور) که از سه شعبهٔ که از همدان وسلطان آباد و خونسار میآیند ترکب ودر دشت کبیر غایب میگردد

و (زنده رود) که از اصفهان میگذرد از کوهستان بائین آمده پس از اختلاط با آبی که از کرمان میآید و نهر کوهستان که در دشت لوط ناپدید میشود و (هریرود) که از هرات آمده بعد از مرور از حدود ایران در دشت خراسان غایب میگردد

و (شوره رود) که از نیشابور میگذرد وچندین رود دیگر که از جبال خراسان بائین آمده ودر دشت کبیر می خشکند

مملکت ایران دارای چندین استخر میباشد که آب آنها شور است و بزرگترین آنها استخر ارومیه واقعه در مابین آذربایجان و کردستان و دیگری استخر (هامون) وبا نام دیگر (زره) درحدود افغانستان ودر مابین کوههای فارس و کرمان نیز چندین استخر هست وبزرگترین آنها استخر (نیریز) در قرب شیراز و (بختکان) در کرمان می باشد

اقلیم وهوای ان هوای ایران برحسب عمومیّت خشك واکثر نقاط آن بی آب وگیاه واز حیث هوا ممکن است بچهار قسمت منقسم بشود

اوّل سواحل خلیج فارس وبحر عمان که هوایش بسیار گرم ویابس ووخیم میباشد که ازسواحل آفریك واقعه درزیر خط استوا چندان فرقی ندارد

دویم صحاری واقعه در وسط وجهات شرق بااینکه هوای آنها چندان گرم نیست

ولی بیشتر یابس است و تابستان شدت حرارت بهر اندازه باشد زمستان نیز برودت بهمان اندازه شدت دارد

سیم بعضی صحراها و جلگه ها و درّه هائی است که بواسطهٔ کوههای فارس وعراقعجم و خراسان از بادهای دشت محفوظ بوده ودارای جنگلها و آبهای جاری میباشند که بنا برعرض وارتفاع هوای آنها معتدل است

چهارم سواحل بحر خزر یعنی خطه های گیلان و مازندران واقعه در مائلهٔ شمالی کوه (البرز) وقطعهٔ آذربایجان است و گیلان مازندران بهترین مواقع ایران وبلکه تمام قطعهٔ آسیا میباشند هوای آنها معتدل ومرطوب و جنگل و نباتاتش فراوان است و جبال آذربایجان نیز با جنگلها ومرتعهای خوب مستور وهوایش معتدل است

بعضی حالات مخصوص بنقاط درونی ایران و جهات قریب بدشت هست من جمله بادی است که از دشت میوزد واغلب اوقات برای انسان دوار آورده ودرظرف چندین دقیقه مسموم و بهلاکت میرساند

وحصول ابر ومه های عبارت ازشن درهوا وابرهای خشك متحصل از تبخر باران قبل ازنزول بزمین از حالاتی است که امثال آنها درسایر نقاط دنیا دیده نشده است

سمت بسیار بارانی ایران سواحل بحر خزر بوده ودر درجهٔ دویم قطعهٔ آذربایجان وسیمی جبال لرستان وعراق عجم وفارس وخراسان است در دشت ها و سواحل جنوبی آن خیلی بندوت باران میبارد بقیه دارد

میرزا ابوالقاسم قایمقام مرحوم

(یکی از رقمهای عباس میرزای نایب السلطنه بمیرزا محمد علی مستوفی آشتیانی درحین مأموریت مصالحهٔ عثمانی بعد ازشکست چوبان اوغلی سردار قشون عثمانی نوشته)

درباب شهر زور وزهاب که آنهمه تفصیل را درمفوفهٔ علاحده داده ایم باینجهة است

که هرچند متابعت نادر وشاه طهماسب نقص دولت قاهره نیست وبحثی برما وارد نمیشود لکن اینمطلب را درکل عراق عرب وعجم ومصر وشام وفارس وخراسان وآذربایجان معدودی از خواص وفضلا وبعضی از قصه خوانها وتاریخ دانها میدانند سایر خلق این چیزها را نمیدانند ونمی فهمند همین قدر درالسنه وافواه مذکور ومشهور ودر قلوب واذهان ثابت ونقش پذیر میشود که اینولایت وایل را تا شاهنشاه فلك بارگاه بمرحوم شاهزاده واگذاشته بود نگاهداشت سهل است اگر مانده بود بغداد را هم میگرفت وتا بما سپردند ششماه نکشید که از دست دادیم سهل است زهاب هم در روی آن رفت بر آن عالیجاه معلوم است که ما همیشه وهمه جا صلاح کل را منظور میکنیم نه صلاح خود را لکن ارباب ننك ونام ازهیچ چیز نباید ترسند مگر اززبان زبان عوام وما اگر ازاین یك فقره احتیاط کنیم ننك ما نخواهد بود

جراحات السنان لها التیام ولا یلتام ما جرح اللّسان

زهاب را که بخصوصه قبلهٔ عالم رخصت نداد در باب ایل بابان و ولایات شهر (زور) و (کوی) و (حریر) اگر خدای نخواسته دست آنعالیجاه ازدامن هرچاره وگزیر کوتاه تا این حد نیز اذن واجازه میدهیم که الفاظ مبهمه وفقرات ذوالاحتمالین درفصلی که موقع ذکر اینمطلب است بزور میرزائی وقوهٔ انشائی بگنجاند که راه سخن برای ما باقی بماند واین تصرف وتسلطی که حالا داریم سلب نشود واز روی عهدنامه بحثی بر ما وارد نیاید و این آخر الدوا وآخر العلاج است ومعلوم است هرگاه کار طورهای دیگر انشاءالله پیش برود البته البته بهتر وخوبتر وباشکوه تر خواهد بود وهمین جاست که از دست دبیر وخامهٔ تدبیر زیاده ازهزار نیزه وشمشیر توقع خدمت میتوانداشت فی شوال سنه ۱۲۳۸ (۱)

(۱) عجب است که سرلوحهٔ رقم وعبارت (بعد ازشکست چوبان اوغلی) حاکی فتح وغلبهٔ ایران است ولی مندرجات متن عکس آنرا نشان میدهد

قاموس الاعلام

قریش قومی از عرب مستعربه درحجاز بوده وازنسل حضرت اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام بودنشان مروی است قبیلهٔ قریش ببطون و اقسام زیادی منقسم بوده و بتوسط روسأ خود اداره میشدند واز روسأ آنها (قصی بن کلاب) وظایف خدمت ونظارت بیت‌الله الحرام را درعهده گرفته وبانجهة قوم قریش از کافهٔ اقوام وقبایل عرب شهرت واعتبار بسیار یافته وظهور حضرت پیغمبر خاتم ونبی مکرم از قبیلهٔ قریش سبب ازدیاد شهرت و شان قبیلهٔ مذکور گردیده فقط صنادید قریش نسبت برسولخدا صع بقدری اظهار کین وخصومت کرده بودند نزدیك بود قریش شرف اساس بودن بنسل پاك حضرت نبوی را نیز منکسف نماید و در ابتدای اسلام شدت کین وغضب کفار قریش نسبت بدین حنیف اسلام همیشه مطرح مذاکره بود بالاخره درفتح مکه بسیاری ازقبیلهٔ قریش طوعاً وبرخی نیز کرهاً وبا وعد و وعید و تألیف قلوب بالتمام اهتدا یافتند قوم قریش بقبایل و شعبات زیاد منقسم میباشند اوّلاً با اسامی (اباطح) (ظواهر) (احلاف) و (مطیبون) بچهار طبقه منقسم شده بودند

اباطح (بنی عبد مناف) (بنی عبد الدار) (بنی عبدالعزی) (بنی زهره) (بنی مخزوم) (بنی تیم) (بنی مره) (بنی جمع) (بنی سهم) (بنی عدل) (بنی عتیك)

ظواهر (بنی محارب) (بنی الحرث) (بنی فهر) (بنی الادرم) (بنی غالب) (بنی هصیص)

احلاف (بنی عبد الدار) (بنی سهم) (بنی جمح) (بنی عدی) (بنی مخزوم)

مطیبون نیز (بنی عبد مناف) (بنی اسد) (بنی زهره) (بنی تیم) (بنی الحرث) بودند

هیمالایا رشتهٔ جبال بزرگی است در جهة جنوب قطعهٔ آسیا و مرتفعترین کوه کرهٔ زمین میباشد ازجبل (طالا کوه) و (قره قوروم) و (آلا طاغ) و (هندو کوه)

که در آسیای وسطی درمابین تبت و ترکستان وافغانستان وهند بیك نقطه جمع شده اند سوا شده ودر مابین تبت وهند رو بشرق جنوب قوس بزرگی تشکیل میکند ودرمنتهای شرق بکوههای چین و هند چینی تلاقی میکند درمابین °۷۰ با °۹۵ طول شرقی ممتد بوده وطول آن (۲۲۵۰) کیلو متر است مرتفعترین نقطهٔ آن کوه (غوریسنکار) واقعه درسمت شرق جنوبی میباشد که (۸۸۴۰) متر ارتفاع دارد از آن گذشته نقاط مرتفع آن درجهت غرب (دبسن) (۸۶۱۵) (گنجین جنبکه) (۸۴۸۰) (داوالکیری) (۸۱۷۰) (نانددوی) (۷۷۳۳) متر بلندی دارد واغلب تنگه های محل عبور این سلسله عظیمه از (۵۰۰۰) متر بلندتر بوده وبرای عبور ازآنها بزهای مخصوصی هست که بآنها سوارشده ومیگذرند وبرفهای دائمی آن تاچهار هزار متر پائین تر آمده ودره های یخ نیز بسیار دارد ودرزیر برفها اشجار کثیره که جنسهای آنها برحسب ارتفاع مختلف است بوده وجنکلهای زیاد و درختهای کاج و فندق و بلوط وغیره مخصوص بخود دارد بارانهای مائلهٔ جنوبی زیاد وبنا برآن اشجار ونباتات وحرارتش نیز زیاد است امّا مائله شمالی بیشتر خشك و بی آب و گیاه و سرد میباشد وکشت و زرع گندم وجو وارزن تا (۳۵۰۰) متر ودربعضی نقاط تا چهار هزار متر ارتفاع امکان داشته ودر نقاط پست آن که در زیر آب واقع هستند سالی دو مرتبه حاصل برداشته میشود ودر دامنه های پست‌تر آن درختهای میوه و انواع کثیرهٔ سایر اشجار با محصولات مختلف بدست میآید واز جانب انکلیسها چائی وخیلی ازسایر محصولات اروپ بآنجا برده اند حیوانات وحشی خصوصاً انواع شکار وگاو وبزهای کوهی ودرنقاط مسکونهٔ آن حیوانات اهلی زیاد میباشد معادنی که تا کنون کشف شده آهن و مس و سرب و آنتیموان و ذوغال سنك بوده ودر آب بعضی انهار ریزه های طلا نیز یافت میشود

خاقانی (افضل‌الدین ابراهیم بن علی) از مشاهیر شعرای ایران و از اهل شیروان میباشد چون از ندمای محفل خاقان کبیر منوچهر ازملوك شیروان بوده بدان مناسبت خاقانی

متخلص شده با اثیرالدین آخستکی معاصر ودر میانشان مکاتبهٔ بسیار بطریق مشاعره واقع شده بزیارت حج مشرف درمعاودت برحسب عبور ازعراقین کتابی مبیّن احوال آن خطه ها بعنوان (تحفة العراقین) نوشته است بروایتی دراواخر عمر خود بجهة اختیار عزلت ازخاقان کبیر رخصت طلبیده بجهة عدم مساعدت خاقان درحین فرار دستگیر و به حبس گرفتارشده و بروایت دیگر درمراجعت ازطواف بیت الله در دست قوم (اوزی) اسیر و برحسب عدم قبول تکلیف تنصر در دیری محبوس شده درهر حال مدّت طویلی محبوس مانده واشعاری دایر بمحبوسیّت خود دارد در تاریخ (٥٨٢) هجرت در تبریز وفات یافته منظومهٔ موسوم به (هفت اقلیم) و دیوان مرتبی دارد

هان ایدل عبرت بین از دیده نظر کن هان   ایوان مداین را آینهٔ عبرت دان
یکره ز ره دجله منزل بمداین کن   وزدیده دوبم دجله بر خاك مداین ران
دندانهٔ هر قصری پندی دهدت از نو   پند سر دندانه بشنو ز بن دندان
گوید که تو ازخاکی ما خاك تو ایم اکنون   کامی دو سه برما نه اشکی دوسه هم بفشان
از نوحهٔ جغد الحق مائیم بدرد سر   از دیده گلابی کن درد سر ما بنشان
بر دیدهٔ من خندی کاینجا زچه می گرید   گریند بر آن دیده کاینجا نشود گریان
کسری و ترنج زر پرویز و به زرین   برباد شده یکسر بر خاك شده یکسان
از خون دل طفلان سرخاب رخ آمیزد   اینزال سفید ابرو وین مام سیه پستان

اسیری اصفهانی ازشعرای قرن سیزدهم هجرت است

بر آن تخت زرین که جم می نشست   شنیدم چو برخواست این نقش بست
چو باید از این تخت برخواستن   نشستن نیرزد بیر خواستن

ولە ایضاً

یکی از اسیران شیرین نفس   نپراند در بزم از خود مگس

که چون گیرد از راندن من گران   مبادا دهد زحمت دیگران

صفائی میرزا محمد صفی بن میرزا شرف الدین ازاهل قم وبکاشی مشهور ازشعرای قرن سیزدهم هجرت است

درحیرتم آیا که چرا مدرسه کردند   جائی که در آن میکده بنیاد توانکرد

بینوای مشهدی

باغ خرم باغبان بیرحم وما بی آشیان   عمرگل کوتاه وفرصت کم فلك بی اعتبار

تسلی شیرازی

تسلّی گرهمی خواهی بکام خویش دورانرا   ترا افلاك دیگر باید وسیاره دیگر

حیدری یزدی

بتو گر هر دو جهان گلزار است   بدو چشمتر که به چشمم خار است

تاریخ سنت هلنه

ناپلئون بزرگ میگوید درمراجعت ازشامات یکی از قبائل محض احترام مرا استقبال نمود چون رئیس قبیله مریض بود پسرش که سمت قایمقامی اورا داشت برشتری سوار ودر پهلوی من حرکت نموده واتصالاً با کمال پر گوئی چنین صحبت میداشت سلطان کبیر الحال که بقاهره مراجعت میفرمائید مرا پند سودمندی است که میخواهم بشما عرضه بدارم گفتم چه عیب دارد بگو دوست من اگر خوب باشد البته درمتابعت و پیروی آن قصور نخواهد شد گفت اگر من جای شما بودم چنین میکردم که در ورود بمصر امر میدادم که غنی ترین تجار برده فروشان را درمیدان عامه حاضر ساخته واز میان کنیزان او بیست زن بسیار خوشگلی برای خود انتخاب میکردم پس از آن معتبرترین جواهریانرا احضار کرده و ازمکنت او هم سهم بسیار خوبی برای خود کنار گذارده وبا سایر تجار نیز همین روش رفتار میکردم زیرا که سلطنت وقوه و قدرت اگر محض تحصیل مال وثروت نباشد چه فایده وثمری دارد

گفتم ولی دوست عزیز من آیا محافظت ونگاهداری اینهائی که تو میگوئی برای صاحبانش اولی و انسب نیست اینکلام اگر چه ظاهراً اسباب خیال او گردید ولی باطناً او را ملزم نساخت انجوانك با اینکه عرب بود دستهٔ خودرا چنان مرتب ومنظم داشت که اسباب حیرت من بود و در قیافهٔ وی چنان دیدم که دور نیست روزی در قاهره آنچه را که بمن امر وتکلیف مینمود خود مرتکب آن گردد.

قاموس الاعلام

دماوند درسمت شمالی ایران بلندترین کوه سلسله جبال البرز است که متوازیاً بسواحل بحر خزر ممتد گردیده در مابین ری وطبرستان در صد کیلومتر شمال شرقی طهران واقع ومرتفعترین نقطهٔ مملکت ایران ومتجاوز از (٦٠٠٠) متر ارتفاع دارد که بالاتر از (۴٣٠٠) متر آن تابستان وزمستان بابرف مستور است ودره های منجمد زیادی نیز داشته وبزرگترین آنها به (دریای یخ) معروفست ودر آثار ژوغرافیون اسلام بصورت (دباوند) و (دنباوند) محرر است و یاقوت حموی مسمی بودن ناحیهٔ اطراف کوه مذکوررا بهمین اسم بیان میکند (١)

جیحون از رودخانه های بسیار بزرگ آسیا بوده و از رودهای بسیار که از کوههای (پامیر) واقعه درشمال هندوستان نبعان میکند متشکل شده و از محل مذکور که قریب (۴٨٠٠) متر ارتفاع دارد گاه بشمال و گاه بجنوب میلان ورو بغرب جریان ودرحین عبور از کوهستان ونقاط بلند یعنی درخطه های (وخش) و (بدخشان) انهار بسیار از چپ و راست اخذ در وصول به صحاری (بخارا) و (خوارزم) انهاری که از دو طرف پائین میایند درمیان شنزارها خشك وآبهایش تبخر وتناقص یافته ورو بغرب شمالی جاری شده وپس از (١٨٠٠) متر جریان بحر خوارزم یعنی استخر (ازاق) داخل میگردد ومصب

(١) لازم نبود یاقوت حموی‌را شاهد بیاورند امروز نیز آن محال را دماوند میخوانند

آن حالت باطلاقی‌را دارد وموسم فیضان این رودخانه ازماه مایس تا تشرین اول امتداد داشته فقط دراین موسم نیز چون نادراً بیشتر از (٨٠٠) متر وسعت میابد لهذا طغیان میاه آن موجب خسارت زیاد نمیگردد بالعکس از فیضان آن بواسطهٔ جداول وانهار استفاده شده و جنبین مجرای آن خیلی آباد وحاصلخیز است در فصل زمستان اگرچه آبش کم میشود ولی باز پهنای آن از (۴٠٠) منتها (٣٥٠) متر کمعرض‌تر نمیشود ودر هیچ نقطه معبر نمیدهد قسمت اعلای آن با مصبش یعنی قسمتی که درخانیت خیوه است زمستان همیشه و قسمت وسطی آن نیز درسرماهای شدید منجمد شده و از روی آن کاروانها میگذرند یاقوت حموی حال انجماد جیحون را دیده وصورت انجماد آنرا تعریف میکند — درمصب آن تخته‌سنگها وتنگه ها وجاهای بلند نداشته سفاین بسهولت سیر کرده وتا (قندز) یعنی تا (١٠٠) کیلومتر بالاتر ازمصبش اگرچه میتوانند بروند چون مصبش باتپه های شن مسدود است کشتی‌ها ازاستخر (آرال) بالاتر نرفته وفقط کشتیهای کوچك کار میکنند — رودخانهٔ جیحون ازقدیم الایام معروف بوده ودر مابین ایران وتوران حد فاصل شمرده می‌شد یکی ازانهاریکه اینرودخانه را تشکیل میدهد وبلکه بزرگترین آنها نهر معروف (وخش) است که ازخطهٔ وخش میگذرد و در نقشه های فرنك باسم (واخان) مذکور می باشد بعد از فتوحات اسکندر ژوغرافیون یونان این اسم را بتحریف به (او گسوس) منقلب کرده اند — اما اسم جیحون ازکتب بنی اسرائیل مأخوذ بوده و یاقوت حموی جیحون را مأخوذ از اسم شهر (جیهان) که درکنار آن واقع بوده میداند و امروزه با اسم (آمودریا) یا (دریای آمو) معروفست و این اسم نیز غلط از اسم (ام دریا) بودنش چنانکه زعم شده است نبوده مرکب ازاسم صحرای (آمو) که درمابین مرو ومجرای اینرودخانه واقع است میباشد و بعد از رود (وخش) بزرگترین توابع جیحون که ازدست راست اخذ میکند (آق‌سو) یعنی آب سفید که از حدود (کاشغر) میآید و (قزیل‌سو) یعنی آب قرمز که ازخطهٔ (فرغانه)

میآید و (سرخاب) که از کوه (زرافشان) بائین میآید و چندین نهر دیگر وبالاخره نهر مشهور زرافشان که از پهلوی سمرقند وبخارا گذشته و آن صفحات را مانند باغ ارم نموده است میباشد فقط اینها درموسم باران آبشان بجیحون واصل شده و درسایر فصول بآبیاری اراضی صرف شده وباقی آن درشنزارها خشك میشود — و انهاریکه از سمت چپ بجیحون داخل میشوند عمدهٔ آنها انهاریست که از سلاسل (هندو کوه) و (کوه بابا) بائین آمده وجهات (بدخشان) و (قندز) و (بلخ) را سیراب میکند بوده و بزرگترین آنها نهر (کوکچه) که ازخطهٔ بدخشان میگذرد با نهر قندز میباشد و آخریها تنها در موسم باران بجیحون واصل میگردند — جیحون ازقدیم اهمیت ژوغرافیه داشته وبمنزلهٔ رود (رین) آسیاست وایرانیها بمجرای ایزود بانظر تابعیهٔ حدود ایران وتوران مینگرند وعربها بممالك آنطرف جیحون یعنی به ممالك شمالیهٔ آن (ماوراءالنهر) میگویند

معالجهٔ مارگزیدگان با محلول پرمنگنات دوپتاس

قریب بیست و پنجسال است که مارگزیدگان را باتزریق تحت جلدی با محلول (پرمنگنات دوپتاس) معالجه میکنند واغلب اطبای فرنگستان این دوارا تریاق مخصوص زهر مار میدانند ولی ترتیبی را که تازه بمورد تجربه آورده اند بسیار مفیدتر است و محتاج بتزریق تحتا جلدی نیست

اول قدری بموضع جای دندان مار یخ میگذارند تا بحس بشود بعد همان نقطه را با چاقو شکاف کوچکی میدهند وقطره قطره از محلول غلیظ (پرمنگنات دوپتاس) روی زخم میچکانند (محلول غلیظ عبارت ازیك گرام (پرمنگنات دوپتاس) و ٥٠٠ گرام آب صاف است) بالاخره پارچهٔ پاك ونرم را بمحلول مذکور آلوده کرده بموضع لدغ مار میگذارند وساعتی یکمرتبه کنار آن پارچه را بلند کرده محلول پرمنگنات در زیر آن میچکانند

درصورتیکه اینمعالجه را کمتر ازیکساعت بعد از گزیدن مار مجری دارند محققاً تادوسه

ساعت مریض بکلی صحت خواهد یافت همچنین مکرر تجربه شده که پس از دوسه ساعت بعد از گزیدن مار اینمعالجه را کرده اند فائدهٔ کلی بخشیده است اگر (پرمنگنات دوپتاس) نداشته باشند بالای زخم را ببندند وزخم را شیار داده وبطریقهٔ قدیم محل آنرا داغ بزنند

راه ترقی و ابادی مملکت ومسائل اقتصادیه واحصائیه

مملکت ایران تقریباً چهل کرور جمعیت دارد روزی چهل کرور چارك غذای نباتی لازم دارند که روزی پنجاه هزار خروار ودرعرض سال سی و شش کرور و دویست و پنجاه هزار خروار میشود درایصورت فقط برای غذای انسانی باید سه کرور و سیصد و بیست وپنجهزار خروار زمین زیر زراعت داشته باشیم و اینمقدار زمین پنجاه هزار و هفتصد وپنجاه سنك آب لازم دارد آیا زمین بقدر کفایت داریم بلی قریب چهار کرور خروار زمین داریم وباوجود خشکی ایران آب هم چندین برابر بیشتر از لزوم داریم در ایران علاوه بر رودخانه ها اقلاً صد هزار رشته قنات هست روی هم هر قناتی یکسنك آب داشته باشد صد هزار سنك آب داریم و بااینمقدار آب بالمضاعف کفاف خوراك خودمان میتوانیم اخذ اغذیه از زمین بنمائیم پس علت اینکه همیشه کسر غذا و خوراك داریم چیست تنبلی. چرا تنبل شده ایم ودست ودلمان بکار نمیرود تنبلی مارا هر کس سببی فرض کرده — بعضی میگویند بواسطهٔ نداشتن قانون وعدم اطمینان جانی و مالی است — برخی بواسطهٔ بی علمی و گروهی بجهة عدم حساب وکتاب دانسته وجماعتی علت را از بی دیانتی میدانند — اما درحول وحوش طهران فقط بواسطهٔ تنبلی رعایاست بدلیل اینکه اولاً هیچ اربابی نسبت بآنها زور وبیحسابی نمیتواند بلکه برعکس آنها تعدی واجحاف بر ارباب میکنند

فی‌المثل کدخدا نوروز در بنه شش گاوی خود بیست خروار جنس باید بکارد ودر اراضی غار اقلاً تخمی پنج تخم لاکلام باید بدهد باینمعنی که در سر خرمن صد خروار حاصل باید داشته باشد باضمام دویست خروار کاه درآخر خرمن وقتی که ثبت خرمنها را ملاحظه

میکند سی وهشت خروار وچهل‌نه من تبریز است وعلّت اینهمه تفاوت از اینفقره میتوان کشف نمود جهتش اینست که کدخدا نوروز دراوّل سنبله چهار نفر رعیت میگیرد وبآنها قرار میدهد که بهر کدام پانزده قران نقداً بعنوان بسوز ویکخروار گندم مساعده بدهد اوّلاً باید دانست که اینچهار نفر هیچ ربطی ازعمل زراعت رعیتی ندارند وازفراریهای اطرافند که بواسطهٔ ظلم وبی اعتدالی متواری گشته ویابعلّت بیقانونی مرتکب هزار گونه تقلّب وجنایات گردیده وگریخته وبطهران آمده اند وبهرشرطی قبول کار میکنند بجهة استیصال وپریشانی.—— کدخدا نوروز در اینموقع مآل بینی نموده بنا را به نصفه میگذارد یعنی فقط بذر اربابی که ده خروار است به عنوان مساعده ازمباشرمیگیرد ومصمم میشود که بکارد واین بذر اربابی لابد بتوسط مباشر باید داده شود مباشر بی مواجبی که همیشه خوب میخورد وخوب میپوشد ومخارج گزاف میکند ناچار ازهمه طرف باید دزدی بکند قبض ده خروار جنس پاك وبی‌خاك از کدخدا نوروز میگیرد جنس پرخاك وتخم علف هرزدار تحویل میدهد . از آنطرف رعایای بنهٔ کدخدا نوروز باکمال خوشوقتی این قسم بذر را تحویل گرفته درعوض کاشتن شروع بخوردن میکنند وهمه روزه چهل من بذر سر زمین برده وپانزده من خاك وعلف هرز که تك تك گندم دارد میکارند وبقیه را بمصرف خوراك خود میرسانند ومحض دلخوشی می‌گویند اگر خدا بخواهد از همین چند تخم هم خروارها بما کرامت خواهد کرد (با این دیانت تمنای برکت هم ازخدا دارند) خلاصه تا اوّل زمستان امر زندکانی خود را بادزدی بذر میگذرانند همینکه اوّل زمستان شد مطالبهٔ یك خروار گندم مساعده را میکنند وکدخدا نوروز هم بخیال خودش میخواهد باتهمت حریف را ازمیدان در کند میگوید تمام بذر ارباب را دزدیده وخورده اید پدرتانرا میسوزانم اینها هم که بدزدی مسبوقند ازآنجا گریخته بشهر می آیند یکچشم ویکپای خود را بسته وشروع بگدائی می کنند وکدخدا نوروز هم باکمال بشاشت وارد خانه شده بعیالش میگوید خوب کلیغه شان کردم ده خروار تخم اربابی را مفت ومسلم کاشتم بدون

اینکه خرجی کرده باشم تخمی ده تخم هم که عمل بیاید صد خروار میشود پنجاه خروارش را میدهم بارباب وپنجاه خروار بدون زحمت برای ما میماند عیالش میگوید بلی اگر خدا بخواهد اینطور میدهد بالاخره سر محصول که میشود بدیهی است که دو خروار گندم با اینهمه تخم علف هرز که کاشته شده تخمی سه وچهار تخم بیشتر نخواهد داد منتها خیلی حدت بکند هفت وهشت خروار بیشتر نمیشود ارباب با هزار داد وفریاد اینقدار را عوض بذر برمیدارد وباکمال تشدد بدو سه خروار هم سند می گیرد درصورتیکه از آب وخاك خود هیچ بهرهٔ نبرده بعلاوه ضرر فوق العاده هم نموده کدخدا نوروز هم باکمال فصاحت می گوید ای‌وای دین نیست آئین نیست ظلم ازحد گذشته ارباب تمام مالم را ضبط کرده وهزار جور اسباب چینی برای ارباب میکند که ارباب دیگر ازمساعده دادن پشیمان شده قسم میخورد که برعیت همراهی وترحم کردن کفر است امسال دیگر کدخدا نوروز هیچ نمیکارد وبا سایر کاوبندان درقهوه خانه گرد آمده ازغضب خدا وبی برکتی زمین صحبت میدارند ولا ینقطع میگویند خدا نمیخواهد خدا نمیدهد رعیت بی انصاف خاك وعلف هرز کاشته توقع دارد گندم بردارد آنهم تخمی هزار تخم پس کدخدا نوروز دراین تقلب وبیمواظبتی درکار رعیتی وبدقولی وبیدیانتی وبیمروتی وبی انصافی وبیعلمی درحقیقت خودش را گول زده وگدا مانده وارباب هم بی بهره شده تکلیف خود را نمیداند واز ملك خود مأیوس میشود پس چاره باید کرد چاره چیست اوّلاً ایجاد قوانین حقه واجیر کردن مباشرین باعلم وصاحب سواد که ازمدرسهٔ فلاحت تصدیقنامه دردست داشته باشند ثانیاً بذر بدون خاك وعلف هرز تاآب وخاکرا بی خود بمصرف علف هرز نرساند ثالثاً مساعده دادن برعیت بشرط اینکه مباشر مواظب باشد که بذر را حیف ومیل نمایند وقرارداد صحیحی با رعیت بدهند که محتاج بدزدی نشود وبقدر نان وپنیر داشته باشد تاخود وعیالش براحتی گذران بکنند

رابعاً بکار وا داشتن رعیت با زبان خوش وملایمت چه رعیت هرقدر بیشتر کار کند زمین بیشتر باو فائده میدهد و منافع ارباب هم بیشتر میشود پس اگر بگویند اهالی قریهٔ کمال آباد خیلی متمولند باید دانست که رعایاء آن زیاد کار میکنند و کسی نمیتواند حاصل زحمت آنها را ازدستشان بگیرد بعبارة اخری اطمینان مالی وجانی دارند باینمعنی که آنقریه درتحت قانونی است که بمقتضای آن قانون از قرار دادهای معموله و ارتباطات مقرره از اعلی و ادنی نمیتوانند تجاوز نمایند و رعیت مطمئن است که هر چه بیشتر کار کند فائدهٔ کلی خواهد برد و کسی بحقوق وی تعدی نمیتواند بکند

پس قانون اسباب آبادی مملکت است وهر مملکت وقریه که خراب است بواسطهٔ ظلم خراب شده وهر ایالتی که ساکنین آن دربدر ومتواری شده از بیقانونی بوده است و قانون آخرین علاج ودوای مجرب دنیاست

واّلا با چهار صد کرور خروار زمین وقنات خدا دادی چه جهة دارد که ما همیشه درعسرت بوده وکرورها ازهموطنان ما درغربت بسختی جان سپارند

این شرحیرا که میرویم شروع بنکارش آن بکنیم پانزده سالی قبل از یك کتاب خطی که مؤلف آن معلوم نبود استنساخ کرده بودم وشش صفحه ازابتدأ آن مفقود شده چون محتوی بعض مطالب مفیده بود بنکارش ناقص آن میپردازیم

شرح احوال باستان

وشراب خوردن باستان یعنی پس از کلشائیان وقتی بودی که طبیب بآشامیدن آن برای دفع رنجوری امر فرمودی و اگر کسی بخصوص پادشاهرا رنج و بیماری پیش آمدی

که علاج آن بغیر از باده خوردن ممکن بود از آشامیدن آن هر آینه کناری میگرفتند و اگر علاج منحصر بخوردن شراب بودی ناچار بدان میپرداختند اگر چه حرام است در آنحال جایز بودی اما بشرطیکه آزار زنده بار نباشد .

از راهی که درقلمرو ایشان مردم عبور میکردند سراها بود ودرمیان دو سرا پاسبان می نشست چنانکه ازیك پاسگاه تاپاسگاه دیگر آواز شخصی میرسید .

وقایع نگار وطبیب وتیماری درسراها میبود وسراها را بهمدیگر نزدیك میساختند وتیماری آنکس بود که از جانب پادشاه بی کسانرا محافظت می نمود مانند عاجزان وخورد سالان . واز درون حرمسرای آنچه بایستی پیره زنان آورده وبه پیر مردان میدادند تاایشان باهل خدمت میرسانیدند .

اما زنان لشکریان بیکار نمیبودند از رشتن ودوختن وصنایع دیگر واسب زین کردن ودرسواری و کمانداری چون مردان ماهر بودند و همه بمحنت خو کرده ورنج کشیده .

و برجهانیان آشکار است که عرصهٔ مملکت ایشان سخت پهن وبسیار وسیع بود وآنچه واقع میشد ازاخبار واعلام آن بنا برقاعدهٔ مقرری گریزی نبود پس بموجب فرمان پادشاه در مراحل و منازل (آبادچه) ها یعنی دهات آباد کردند و در هر منزل اسبهای پادشاهی بستند وآدم تعیین کردند که ایشان را (روند) گویند چون وقایع نگار روز بروز آنچه واقع شدی بدست روند دادی واو هم بروند منزل دیگر رسانیدی وهکذا روندان منازل بیکدیگر میرسانیدند تا بپای تخت رسیدی واز جانب پادشاه نیز بهمین روش بامراء وحکام ومرزبانان .—— وگاهی پادشاه مخصوصاً کسی را مأمور میکرد که نوشته جات را بشخصه بامرأ ومرزبانان برساند که بدست دیگری نیفتد وآنشخص منزل بمنزل با اسبهای روند پادشاهی که در منازل بسته بودند میرفت تا بمقصد میرسید و او را نوند میخواندند وامرأ نیز بدرگاه خسرو میفرستادند اما (نوندان) پادشاه و امرأ قدرت نداشتند که اسب کس

دیگر را بگیرند ودر عرضراه ستمی نمایند و در صورت وقوع باداش میدیدند چه در آباد. چه ها مردمانی برای پاس بودند که اگر براهروی آزاری از کسی رسیدی ایشان ازعهدهٔ باز پرس بر می آمدند و جاسوسان با آنها همراه بودند

(آذر هوشنك یعنی مه آباد) گوید بر رعایا ستم نکنند و آنچه تواند بدهد وزیاده بر آن نگیرند لهذا بقدری میگرفتند که هم رعایا و هم لشکر آسوده بودند ومجموع مردمرا عقیده چنان بود که بدآنچه پادشاه رضا دهد سود دنیا و آخرت است و فرمان پادشاه ترجمهٔ کلام ایزد میباشد و کشته شدن درراه خسرو ستوده است ومردمان رضای خسرورا که بهشت بخشاست بر زندکی مرجح میداشتند اما رضای خسروی را که عمل به پیمان فرهنك نماید

لشکر نویس از لشکریان میپرسید که از ریش سفید خود راضی هستید یا نه ؟

در این پاسبانی چنانکه گفته شد چهار کس باهم متفق بودند که دو کس میخوابیدند ودو نفر مسلّح می ایستادند چون خوابیدکان بیدار میشدند بیداران میخوابیدند چون شب بگذشتی پاسبانان دیگر میآمدند وشبها مردم بیرون نمیرفتند اما بحکم لشکر دار درشب سه مرتبه مردم را بدیدندی و چنین مردم را هفتهٔ یکروز نوبت پاسبانی رسیدی چون از پاسبانی بر می گشتند بفرمودهٔ پادشاه ندا میکردند که اگر کسی را بر لشکر نویسان یا سرداران خود گلهٔ باشد پنهان ندارند همچنین هر ماه لشکر نویسان حضور و دور سان سپاه میدیدند واگر کسی را بهیوجهی درلوازم سان سپاهیگری تقصیری می دیدند تأدیب می کردند و اگر عذری و گواهی داشتی می پذیرفتند واگر حاجتی دامنگیر میشد بدو میفرمودند و هر که را جای گیر و مفاصا ندادندی روزانه و ماهانه روز بروز و ماه بماه میگرفتی واگر کسی ازخدمت قصور میورزید مثلاً یك پاس بدون جهة غایب میشد بعد از تنبیه همان یك پاس را از مزد او کم میکردند نه تمام روز را . و ریش سفید بایستی

خوشنودی نامه دراینکه سپاهرا ستم نکرده بنظر پادشاه برساند وجاسوسان حقایق نهفته را باز مینمودند با وجود این پادشاه بشخصه ازسپاه رضامندی باز جستی

یزدانیان آنچه درفرهنك نکوهیده بود گرد آن نمیگردیدند ودر پیمان فرهنك‌آباد هر گناهی را باداشی معین است چون کسی گناه کار میشد مقربان خسرو را نمیرسید که درصدد شفاعت آن بر آیند مثلا با فرمان پادشاه موافق فرهنك آباد پدر به پسر وپسر بپدر سزا میداد . ابنای ملوك یارای خلاف فرهنك آباد نداشتند اگر ظلم وستمی می کردند ملوك ایشانرا سزا میدادند (۱)

چنانکه (هور) نام پسر (هی آلاد) پسر دهقانی را کشت و (هی آلاد) سر پسر خود از تن برداشت جانسپاران پادشاه خودشان را بعزت نام میبردند و بتعریف و القاب او میکوشیدند وآنکه سوکند خاندان خسروان بدروغ یاد کردی او را از آمیزش خود دور میداشتند و بچهٔ شیر وفیل وسایر سباع جنکی جای مخصوص ساخته بودند بس واطرافش بلند که مردم از هر طرف تماشا میکردند وآسیبی ازفیل ومانند آن بمردم نمیرسید وپادشاه برجای بلند می نشست و افیال وسایر سباع مست را در بازار ومواقع ازدحام و کثرت نمیگردانیدند

گفته اند درعهد (شیرزادشاه) پاسانی فیلی از جائی که بسته بودند بیرون آمده و شخصی را کشت شیرزاد درعوض آنمرد فیلرا بقتل رسانید وفیلبانان ودربانان که دررا باز گذارده بودند هلاك ساخت (۲)

(۱) **مؤلف** گوید اطاعت اینگونه پادشاهان اطاعت یزدان وکشته شدن در راه ایشان فی‌الحقیقه ستوده است

(۲) **ملاحظه** درآنزمان انسان قیمت اصلی خودرا داشته ومانند دورهٔ ما تنزل نکرده بود که صد سر را به پیازی میبرند وعوض قصاص صاحب شأن ورتبه و دستگاه و اساس میشوند

خسروان حکایات و افسانه های دروغ وساخته را استماع نمیکردند مگر راست باشد رعیت وسپاه از آنچه خسرو فرمان میداد سر نمی پیچیدند واگر مسافری نام شهریار گرفته واز خانه بیرون میآمد پای او را می شستند وآب آنرا می آشامیدند که موجب شفای کلی است ومراسم خدمت گذاری اورا بجا میآوردند

درمیدان کارزار سپاه را آراسته میانه و جپه و راسته ترتیب داده ومی ایستادند و بهیچوجه این ترتیب را پراگنده نمیکردند . زیرا بعد ازتفریق جمع آن درهنگام حاجت ممکن نمیشد . وافواج بهمین ترتیب جنك میکردند وبقدر احتیاج امداد بآنها رسانیده میشد و بعد از غلبه وفیروزی نیز همان ترتیب را نگاه میداشتند . ودر روز فیروزی بردشمن وفرار خصم همهٔ سپاه بغارت نمیپرداختند وبلکه جمعی را پادشاه باوقایع نگار وبیننده یعنی ناظر و استوار یعنی امین بدان خدمت نامزد میفرمود باقی سپاه مستعد پیکار و آمادهٔ جنك میایستادند وهیچکدام گرد تاراج نمیگردید وبخانه ها نمیرفتند که مبادا دشمن بپریشانی ایشان در پی غنیمت آگاه شده وبر گردد وفیروزی یابد (بقیه دارد)

مکتوب ادیب دانشمند حاجی ملا عبدالرحیم طالبوف

باین بندهٔ مولف درسنه ۱۳۲۰

دو هفته میباشد که بسلامتی وارد (شوره) شده رسیدکی امورات خود را کرده وقدری از رنج راه آسوده گردیده اینك جواب پنجاه مکتوب که در روی میز حاضر وبه چشمهای بی نور من ناظر است که کی جواب خواهم داد فدویرا مشغول نموده ازآنجمله با جنابعالی عرضحال مینمایم

حالا که صدر اعظم قدیم تجدید شد سعی نمائید اذن امتیازات مسئولی خودتانرا زود تحصیل بکنید البته ته خورجین کفایت خودتانرا تکان دهید طبع غیور—نسب جلیل—

استطاعت بلیغ—معرفت عمیق—اشتهار کامل—وانسانیت مجسم—باشامت بحالت نشوید

این جواب یك مکتوب سرکار است که اظهار دلتنکی از غربت وروزه کرده بودید تا بدانید که هیچ فرمایش آنجناب از نظر بنده محو نمیشود.—اگر امتیاز طبع را نگرفتید زود بنویسید بنده حاجی میرزا مهدی را درماه رجب طهران میفرستم وعریضه مینویسم فوراً میسازند میدهند همینکه میخواستم که نام نیکی ازسلسلهٔ جلیلهٔ شما یادکار بماند ودوستانه سعی میکردم دستگاه معتبری بعنوان مرتضوی دروطن بنا شود

درباب سفر مکه خیلی میخواهم باجنابعالی صحبت بکنم اما آنچه بدل آید همه را بر زبان و آنچه بزبان آید همه را بقلم نمیتوان آورد اینقدر عرض میکنم یك مملکت شکوه—ویکدنیا رنجش—ویك خلقت سوز دل—ویکعالم حیرت—ازرفیق سربست ودماغ دربست خود دارم. لا والله بدرقه برد همینکه بدرقه پول عرب را دزدید اما رفیق من غیر از آنکه دزدید هزار وهشتصد منات امانت مرا که بی قبض سپرده بودم حاشا کرد بعد گردن گرفت وهیچ نداد تفصیل این فقره را بیشتر نمینویسم بنویسید از حاجی میرزا مهدی بپرسید ملاحظات خودرا درباب سفر حجاز فرصت نوشتن ندارم . حجاز و اعراب حجاز مسلمان نیستند . قبلهٔ مسلمانان درمیان الواث متنوعهٔ بشری وحیوانی محصور است کثافت را باوحشت تخمیر کرده بشعائرالله دیوار ساخته اند

ازمیان مسجد حنیفه که در فضیلت آن یك مجلد کتاب فضائل نوشته اند بمبالغه دو خروار استخوان و گوشت میتوان جمع نمود واز بیرون دور دیوارش بقد گنبد . . . . کثافات میتوان جاروب کرد

مبالهای مینا بادیوار یك متر ارتفاع ودو متر دور تقریباً سیصد جای بی سقف ومملو ایستاده باگند گوشتهای قربانی که سرباز عثمانی دروقت دفن هرکدام چرب است میفروشند وروی سنگها می خشکانند کافی است که انسانرا از حیات خود بیزار نماید مأمورین ایران

ومجادلهٔ مردم وبی ادبی حجاج دهات خراسان وآذربایجان وقفقاز نقشهٔ غربی است که اگر حیات باقی باشد درسفر نامهٔ خود میکشم

علی الحساب شما از اینصرافت بیفتید تا پنج و شش سال بگذرد امروز بعقیدهٔ من رفتن مکه برای مسلمان جایز نیست . حکومت عثمانی و شریف مکه دشمن واجب الخلع اسلامند اگر بنای محکمی در کار اماکن مقدس نگذارند بعد از چند سال دیگر یا در تصرف انگلیسها ویا در تحت ادارهٔ تمام اروپاست

حالا چند کلمه ازطرف روحانیهٔ این مکان مقدس عرض بکنم

اینخانهٔ مربع و مستطیل که با طرح وترسیم ابراهیم ابوالبشر معمار معروف بخلیل الله آذر ازسنگ وگل ساخته شده وبا پردهٔ سیاهی که حجاب مستوری هویهٔ کاملهٔ صاحب اوست پوشیده میباشد نقطهٔ تقاطع رشتهٔ مقناطی حقیقت واحدهٔ طبیعی وفطری همهٔ سلف و خلف ابنای بشری است . زیرا که جمیع موالید کاینات زادهٔ فطرتند و مجرد ازگمراهی و فترت . پس مسلماً قدسیت اینمقام مطلقا دخل باماکن مقدسهٔ سایر ملل نداورد .

نبت وبیت المقدس را کجا این شرف واحترام است مگر صنم پرستی با الله الصمد وصور ثلاثه با لم یلد و لم یولد برابر آید .

اساس استعداد لاهوتی مسلمین اعتراف یك حقیقت واحده ایست که این دین پاك و عقیدهٔ مقدسه دسترس سایرین نباشد . توجه سیصد وپنجاه ملیون مسلم را که هر یك فی الواقع دو چشم خداست که ازحدقهٔ بشر ناظر است جز این نقطه مرکزی نیست

پرتو کبریائی این بیت ساده از تبخیر اشك چشم یعنی سوختن روغن روحانی فؤاد دو ملیارد گویندهٔ لا اله الا الله در امتداد هزار وسیصد سال در قنادیل توحید شکوه معنوی او میسوزد وباطراف چنان ضوء پاش است که تجلی طور درجنب آن چون آینه وکور و چشمهٔ نور خورشید تاریکتر ازچشم مور مینماید

اینرا یقین بدانید که اگر زبریهٔ جمیع ملل وحشی عالمرا با تنصر دو هزار سالهٔ دنیا تخمیر نموده یك کافر جامد ومشهوری مثل (کلادستون) انکلیس یا سایر رجال دشمن امروزی اسلام بسازند واورا از باب السلام داخل نمایند تا آنحضر کبریائیرا دید بی اختیار سجده وبکفر خود اعتراف خواهد کرد

بنده از خدا چیزی نخواستم وجز مرگ و توفیق استدعائی نکردم یعنی بهتر ازحیات وتوفیق توحید درخلقت چیزی گمان نداشتم اگر بود بخدل میخواستم

عفو ومغفرت آمال کسانی است که رحمت را بایك نقطهٔ (زا) اززحمت فرق نمیدهند وحور وغلمان وروضهٔ رضوان را بهتر ازشعف وسرور وجدان وتقرب وجود امکان دانند

اگر شخصی اعتراف نماید که لذت عشق وجود واحد یعنی ابنای نوع در بازار سلم وصفا وصدق و وفا مثل تداولی ندارد بیچاره ازسفر حجاز بی نیاز و با حشر الاعراب انباز است والسلام

بنا براینکه هرچیزی فصل وموسم مخصوصی دارد وماه محرم نیز برای ایرانیان فصل تألم وسوگواری است ونگارش این صفحات بایام محرم مصادف آمد اشعاری چند درمراثی خامس آل عبا علیهم السلام مینگاریم

(ازمرحوم آقا میرزا تقی حجة الاسلام)

در رفع بیعت حضرت سید الشهدا ص ع از جماعت معیت خود

گفت ای گروه هرکه ندارد هوای ما — سر گیرد و برون رود از کربلای ما

نا داده تن بخواری ونا کرده ترك سر — نتوان نهاد پای بخلوت سرای ما

اینعرصه نیست جلوه که روبه و گراز — شیر افکن است بادیهٔ ابتلای ما

تادست وروی نشست بخون می نیافت کس ‌‌ ‌ راه طواف بر حرم کبریای ما
بر گردد آنکه برهوس کشور آمده است ‌ ‌ سر ناورد بافسر شاهی گدای ما
مارا هوای سلطنت ملك دیگر است ‌ ‌ کاین عرصه نیست درخور فر همای ما
یزدان ذوالجلال بخلوت سرای قدس ‌ ‌ آراسته است بزم ضیافت برای ما

ازجناب حاجی سید مرتضی مرتضوی

داغی همچون داغ اکبر درجهان باشد نباشد ‌ ‌ چون دل لیلی دلی آتش فشان باشد نباشد
دیدهٔ چون دیدهٔ زینب چنان گرید نگرید ‌ ‌ نالهٔ کلثوم کس را در کمان باشد نباشد.
چشم عالم کلشنی چون قتلگه بیند نه بیند ‌ ‌ همچو گودالش گلستان درجهان باشد نباشد
چون سکینه بلبلی اندر چمن نالد ننالد ‌ ‌ انجمن را همچو زینب باغبان باشد نباشد

ازمؤلف زبانحال حضرت زینب

گردون تهیه دید بما انقلاب را ‌ ‌ درد و مصیبت و الم و اضطراب را
یك صفحهٔ ز دفتر صفین باز کرد ‌ ‌ بالمره پاك ساخت بیکجا حساب را
یکرشتهٔ ز بدر و جمل باز کرد چرخ ‌ ‌ تا شام بست گردن ما آن طناب را
از کین گروه کینه بصحرای کربلا ‌ ‌ از جان زیاد نرخ نهادند آب را
بربود معجر از سر ما کوفیان شوم ‌ ‌ خوش داشتند حرمت نص حجاب را
چورفت یار ویاور واصحاب ما زدست ‌ ‌ درخواب هم ندید کسی روی خواب را
مجنون بشد زفرط کدر لیلی آنکه دید ‌ ‌ بی زین و بی لجام بمیدان عقاب را
اوضاع پر ملالت اطفال در بدر ‌ ‌ ازمن ربود طاقت و آرام و تاب را
کردند شامیان حسب الامر مصطفی ‌ ‌ خوش احترام عترت و آل وکتاب را
آخر باهل عصمت پیغمبری فلك ‌ ‌ دادی نشان تو بزم قمار وشراب را

بر بانوان محترم آل مصطفی ‌ ‌ کردی مکان خرابهٔ شام خراب را
آذر ز کینه چرخ ستمگر بکربلا ‌ ‌ هرگز نداد فرق زهم شیخ وشاب را

دایر بزراعت سیب زمینی

بعضی ازاقسام سیب زمینی را برای کاشتن نمیتوان قطع نمود زیرا که میپوسد ونمیروید وبهمین جهة بدواً گفتیم که خورد کردن سیب زمینی خوب نیست مگر برحسب لزوم و احتیاج چنانکه اگر زارعین قطعهٔ ازمزرعهٔ را سیب زمینی درست وقطعهٔ دیگر را سیب زمینی خورد شده بکارند معلومشان خواهد گردید که حاصل درست ازهر حیثیت عالی تر ازخورد شده میباشد

مقدار زیر خاك کردن سیب زمینی اندازهٔ زیر خاك نمودن غده بمناسبت طبیعت زمین مختلف میشود . دراراضی شن زار ونرم یك گره ونیم الی دو گره ودراراضی کل رسی تقریباً یك گره

دریك خروار زمین اقلاً پنج خروار سیب زمینی باید کاشت وازهمه وقت بهتر برای کاشتن از یازدهم حمل است تا اوایل ثور

ترتیب کاشتن آن خواه درمزارع بزرك خواه در سبزیکاری بهترین قانون آنکه سیب زمینی را بخطوط مستقیم بکارند که فواصل بین خطوط ده الی دوازده گره و فاصلهٔ نباتی از نبات دیگر تقریباً شش گره کمتر نباشد زیرا که فاصلهٔ نباتات زیادتر نباشد مقدار حاصل آنها کم ومواد نشاستهٔ آن نقصان می پذیرد. درصورتیکه بخواهند دراراضی سخت بکارند طریقه اش اینست که بابیل یا کج بیل مزرعه را بفواصل مذکور تبدیل بشیارهای یك گره ونیم عمق نمایند و آنهارا آب دهند بعد ازدوسه روز غده هارا درآن شیارها بفاصلهٔ معین نسبت قرار داده رویشان خاك بریزند وزمین‌را تسطیح نمایند چونکه آب دراینگونه اراضی بزودی تلف میشود نباید آنرا بطور کامل آبیاری نمود بلکه طرف عصر بمقدار کم ومکرر

مزرعه را باید آب داد خاصه دراوائل روئیدن

هرگاه این نبات را در اراضی دستی بکارند بهتر آنست که مزرعه را مرزبندی کنند بارتفاع یکچارك ودروسط برجستگی آنها غدهٔ سیب زمینی را بفاصلهٔ معین بکارند وشیار مابین مرزها را آب بدهند بعضی از زارعین مرزهای بلند وعریض ساخته دردو طرف آن سیب زمینی میکارند اینکار تعریفی ندارد زیرا که کپه کردن خاك دور نبات اشکال پیدا میکند.ـــ وقتی که نبات اززمین روئید آنرا وجین میکنند هرگاه بعد ازوجین اول زمین متراکم ودارای علف هرز شد باز وجین دیگری مینمایند تاسست شود اگرچه درهمه جا ذکر کرده ایم که زمین سیب زمینی باید سست و شنزار باشد لکن زارعین هرقسم زمین که داشته باشند وازروی اینقواعد سیب زمینی بکارند حاصل خوب خواهند برداشت

بعد از وجین دور ساقه های سیب زمینی را باید خاك کپه نمود تاساقه بواسطهٔ رطوبت وظلمت وحرارت از خود ریشه برویاند وحاصلش فراوان گردد اینعمل یا بابیل یا با کج بیل مجری میشود و هرچه ممکن است زودتر باتمام رسانند تاوقت آبیاری شیارهای بین نباتات مستقیم بشود وآب در آنها جاری گردد وچند روز که گذشت باز دفعهٔ دیگر در دور ساقه خاك کپه کنند ولی بیشتر ازدفعهٔ اول تاکف شیارهای بین نباتی قدری پائین تر وآب بریشه بهتر برسد وغده های سیب هم درخاك نرم بخوبی نمو کرده ودرشت بشوند.ـــ همیشه مزرعهٔ سیب زمینی را بقسمی باید آبیاری کرد که آب درشیارها بالاتر از حد ریشه نیاید وعموماً آب باید بریشه ها بطور نشر برسد نه اینکه زیاد جاریشده تمام نباتات را در خود پنهان نماید وسبب خسارت گردد

سیب زمینی اراضی نرم و تر و تازه را مایل است وتحمل رطوبت زیاد را نمی‌کند پس آبیاری آنرا برحسب لزوم باید کرد در بعضی ممالك آب آنرا بگردش ده و برخی بگردش پانزده میدهند.ـــ ازابتدای برج سنبله هرچه ممکنست فاصلهٔ بین آبیاری را بیشتر نمایند

زیرا درایموقع است که غدهٔ آن بزرك میشود مشروط براینکه زمین قدری خشك وهوا خوب باشد وبه تجربه رسیده است که اگر دربرج سنبله مزرعهٔ سیب زمینی خشك باشد حاصل آن خوبتر میشود وبعکس اگر مرطوب باشد اغلب غده ها آب گز شده میپوسد بهر حال در برج سنبله آبرا دیر بدیر باید داد.ـــ موقع وطریقهٔ برداشتن محصول سیب زمینی هنگامی است که بتوان آنرا بآسانی از ریشه جدا نمود وشناختن ایموقع ازپژمردگی وخشك شدن ساقه وبرگها معلوم میشود همینکه ساقه وبرك آن پژمرده شد دیگر نباید آب داد زیرا که موسم نمو آن گذشته بعلاوه سیب های حاصل شده ریشه می‌کنند و مقداری از آنها ضایع واسباب ضرر خواهد بود

از ابتدای برج میزان و در اوایل پائیز محصول آن بدست میآید برای جمع آوری لازم است هر روزیکه هوا خوش و آفتاب باشد مشغول درآوردن بشوند واگر ایملاحظه منظور نشود وپس از باران سیب زمینی را از زمین بیرون آورند سیب ها رطوبت دارد نمیشود انبار کرد پس اگر برحسب اتفاق یا اجبار این کار واقع گردید و درهنگام باران ویا پس از آن بزودی ازخاك خارجش نمودند لابد باید تمام را درجائی که هوا داخل وخارج میشود چند ساعت گذاشت تاخشك شود حاصل سیب زمینی بتوسط بیل یا کج بیل یا با پنجهٔ آهنی از زیر خاك بیرون می‌آورند وزمین را عمیقاً باید کاوش کنند که بهیچوجه غده در آن نماند. ساقه وبرگهای آنرا میتوان در توده های کوتی که برای نباتات تهیه میکنند داخل کرد یا محض رفع کثافت تمام را درمزرعه آتش زده وخاکسترش را همه جا پراکنده کنند لکن طریقهٔ اولی ترجیح دارد زیرا که کوت شده و برای نبات سال آینده بمصرف میرود.

جمیع ترتیبات وقواعدیکه برای زرع این نبات ذکر نمودیم ابداً اشکالی نداشته وبآسانی میتوان عمل کرد چیزیکه مراعاتش بسیار لازم است ومکرر ذکر شد زمین است که تخمهای

عمیق وخوب بزنند ومواظب باشند که خوب نرم شود که غده های بسیار ریز و کوچك که ابتدا مانند دانهٔ خشخاش ازروی ریشه ها میروید بتوانند خاك اطراف خودرا بسهولت پس کرده نمو نموده وبزرك بشوند چنانکه خشکی وسختی زمین برای سیب زمینی مضر است زیادتی رطوبت زمین هم کمتر از آن نیست هرگاه طوریکه بیان شد در زراعت آن سعی و اهتمام نمایند میتوان از یك خروار زمین ٦٥ الی ٧٠ خروار حاصل برداشت اگر ازمقدار مزبور نقصان یابد معلوم میشود که در عملیات آن خبط ودر مواظبت فلاحتی مسامحه وسهل انکاری شده واگرچه دراراضی رستی حاصل آن باینمقدارها نمیرسد ولی باز هم اگر در مدت نمو نباتی کار صحیح بشود بهمین اندازه ها خواهد رسید

چون در این مبحث صحبتی شد بهتر اینست مجملی نیز ازسیب زمینی زود رس بنکاریم بلکه مالکین وزارعین محترم استفاده وانتفاع فرمایند

سیب زمینی زود رس عبارت ازسیب زمینی اسلامبولی میباشد که درسبزیکاری میکارند وطریقهٔ آن اینست که زمین آنرا قبل از زمستان کوت داده وشخم عمیق بزنند و بهترین موقع کاشتن آن اواخر برج عقرب است وباید آنرا بخطوط مستقیم وموازی کاشت که فواصل بین خطوط نیمزرع و فاصلهٔ بین نبات پنج گره باشد وهرچه ممکن است سیبها را یکه چین کرده تمام را یك حجم ودرست بفواصل مزبور درخطوط موازی مزرعه قرار دهند و تقریباً یك گره رویش را خاك بریزند وپس از کاشتن قدری خاك بین خطوط را بطرف سیب زمینی جمع کنند ودر تمام سطح مزرعه یك طبقه کوت اسبی بضخامت یك گره الی یکگره ونیم منبسط نمایند. — در بهار وقتی که مطمئن شدند که شبها دیگر یخ نمیبندد سیب زمینی را تسطیح نمایند وهنگامیکه نبات ازخاك روئید اورا وجین کنند وچون بارتفاع یك گره الی یکگره ونیم رسید خاك دورشرا کپه نمایند

این نبات فصل بهار آب بیشتر از دو دفعه لازم ندارد وحاصلش نیز بحجم و اندازهٔ سیب زمینی دیر رس نخواهد رسید ودرصورتیکه چهار الی پنج من آنرا در ده زرع مربع زمین بکارند پنجاه من حاصل خواهند برداشت بنا بر این زراعتش بسیار نافع ومفید است زیرا که دربهار بقیمت گرانی بفروش میرسد وهر وقت که فروشش در بازار رواج وبقیمت اعلی مشتری دارد موقع بیرون آوردن و فروختن آن است ولی بعقیدهٔ ما هنگامی باید حاصل سیب زمینی اسلامبولی را برداشت که هر غده اش اقلاً بحجم گردوئی رسیده باشد

چنانکه مذکور شد برای سیب زمینی عموماً زمین نرم وسست ومعتدل الرطوبه خوب است ورطوبت زیاد مساعد نیست برعکس این قسم جدید که چند سالی بیشتر نیست آنرا یافته اند مزرعهٔ مرطوب لازم دارد وآب وهوای مازندران برای او مناسب ومساعد است اگرچه درآب وهوای خشك نیز بعمل میآید وحاصلش باندازهٔ سیب زمینی معمولی میرسد اما اگر زمین یا آب وهوا مرطوب باشد ازهر جریب آن تقریباً تا سیصد خروار سیب زمینی حاصل میتوان برداشت و برحسب غذائیت مثل سیب زمینی عمومی است بلکه طعمش بهتر است بعلاوه آنکه نادراً مبتلا بمرض میگردد. طریقهٔ زراعتش عیناً مثل سیب زمینی عمومی است مگر اینکه غدهٔ این نبات را خیلی نزدیك بهم باید کاشت وخیلی کم باید خاك بدورش پشته کرد وچون این نبات در زمین مرطوب بهتر نمو مینماید آبیاری در آن بطریق نشر ونفوذ که سابق مذکور نمودیم فایدهٔ ندارد بلکه باید بطور کامل اورا آب داده وسیراب کرد

چون زحمت وریاضت زارعین برای کشت زرع این قسم جدید بیصرفه ونتیجه نخواهد ماند انشاءالله ملاکین محترم آنرا از راه روسیه وارد کرده درمازندران و گیلانات زراعتش را معمول دارند بلکه درسایر نقاط ایران نیز منتشر سازند تا ازاین نبات پرحاصل فوائد عمده که زارعین فرنك میبرند آنها نیز ببرند

نصایح

با تصادف بموانع جزئی مأیوس نباید شد .

کار شروع‌شده را نصفه نباید گذاشت در اینباب ازعنکبوت عبرت باید گرفت که تورش اگر صد بار پاره وخراب شود باز می تند .

کسانیکه دراقدام بکاری عزم خودرا جزم کرده اند مطلقا بمقصد واصل وبمرام خود نایل میشوند .— درهنگام گرفتاری بمشاق ومحنت مأیوس نباید شد زیرا که دروقت مصیبت وادبار بیشتر جسارت وخود داری لازم است .

مقاصد بزرك کم کم وبتدریج حاصل میشود چنانکه قطره قطره جمع گردد عاقبت دریا شود .

مهمانرا با احترام وعزت وخوشروئی وملاطفت باید پذیرفت .

ازخودستائی اجتناب باید کرد زیرا که انسان هرقدر متواضع وفروتن باشد در پیش مردم بیشتر عزیز ومحترم میباشد .

نخبهٔ سپهری

بعضی ازنصایح حضرت عقل کل وختم رسل بحضرت علی ص ع و سایر اصحاب کبار

بهترین مردم کسی است که باوجود قدرت انتقام غیظ خودرا فرو خورد ومقصر را عفو نماید (درعفو لذتی است که درانتقام نیست) .

حسن مردم وصیت نمودن قبل ازموت است .

افضل جهاد آنست که شخص روز را بشب رساند وکسیرا نرنجاند .

بدترین مردم کسانی هستند که دین خود را بدنیا عوض نمایند خاصه آنانکه دین

خودرا برای دنیای دیگری بباد دهند— سه چیز موجب نجات است زبان از یاوه سرائی بستن وبر گناهان خود گریستن واز بیهوده پوئی برجای نشستن .

شراب را باید برای بدی آن ترك کرد نه ازبرای خدا .— شراب خوار را عاقل است که خدا را نشناسد .— بعلی علیه السلام میفرمود که یا علی ناخوانده بسفرهٔ کس حاضر نباش— بصاحبخانه در کار خانهٔ او مشارکت نکن— ازلئیم سخاوت مطلب — بنزد دو کس که مخفی صحبت میدارند بی اذن نرو— بامردم ناجنس مجالست نکن— سه چیز از مکارم اخلاقست اول آنکه کسی باتو ظلم کند عفو نمائی . دویم آنکه کسی باتو کسیخت پیوند سازی . سیم هر که باتو دوشتی کند ملایمت نمائی .

چهار چیز را غنیمت دانید جوانی را قبل ازپیری . صحت را قبل ازمرض . دولترا قبل ازفقر . زندکی را قبل ازمرك .— هرکس ازخدا بترسد همه چیز ازوی بترسد— هرکس ازخدا نترسید از همه چیز میترسد— سه چیز موجب فرح است خانهٔ وسیع . زن خوب رو . اسب رونده .— صدقه بر فقرا گردانندهٔ بلاست .— قرض پدر به پسر تعلیم و تربیت اوست .— قرض پسر بپدر نیك نامی .— دست بدهان اژدها بردن سهلتر است از برای سئوال به لئیمی باز کردن .— سه چیز از نیکوئی هاست . سخای نفس — جلادت گفتار — صبر برشداید .— علم بیاموزید آموختن علم ثواب است . خواندن علم تسبیح است . یاد دادن علم صدقه است . بحث علم جهاد است . علم قلب آدمی را روشن نماید . چشم باطن را میگشاید . بریقین برافزاید . وشخص را کامل میکند . دانستن حلال وحرام میل بصلهٔ ارحام . محبت عامه ومساواة تامه . از نتایج علم است

بهترین ملل روی زمین جماعتی است که امرای ایشان از اشراف— متموّلین ایشان صاحب جود— وامور جمهور را بشوری کنند— عدل سلطان برعایا علامت رضامندی خدا ازمخلوق است— علم خزانه ایست که کلید آن پرسش و آموختن است

برای شکستن کبر و نخوت مجالست با فقرا لازم است — علم ندیم تو حلم وزیر تو عقل پیشکار تو صبر امیر لشکر تست واز انجهار اقلیم انسانیت مسخر تو میباشد — زور آزمائی در فرو نشاندن غضب است نه در کشتی گرفتن

بقیه احوال ایران

محصولات وحیوانات ومنابع ثروت ان نقطهٔ بسیار منبت و حاصلخیز ایران سواحل بحر خزر بوده و در جنکلهای گیلان و مازندران انواع اشجار بلند بعمل آمده ودر مائله های شمالی رشتهٔ البرز برحسب ارتفاع درخت خرما و نی شکر تا نباتات مخصوص باقالیم بارده هر قسم حاصل بدست میآید . بعضی مائله های کوههای آذربایجان و عراق عجم وفارس وخراسان با نقاط قریب بدشتها ودامنه های جبال که با انهار جاریه از کوهها مشروب میشوند اقسام حبوبات متنوّعه و انکور و سایر میوه جات بعمل میآید . عدم جنکلها وآب ویبوست سایر جهات ایران را از محصول محروم گذارده . درازمنهٔ قدیمه واوایل دور اسلام یعنی درزمانهائیکه این مملکت حتی الامکان میدان مدنیت بود باانهاریکه از جبال بائین می آمدند جداول متعدده حفر وحوضه ها وبندها بنا واراضی را بطور کامل اروا واسقا مینمودند بازوال مدنیت مذکور جداول وبندها نیز خراب واز یك طرف بعلّت عدم مواظبت و محافظت جنکلها آبها نقصان یافته بلادی که وقتی حاصلخیز و دائر بود اینك لم یزدع وبایر است وشهرها و قصباتی که در انتها درجهٔ آبادی و عمران بودند امروزه بالمره خراب و ویران میباشند . — محصولات عمدهٔ ایران (کتان) (کندیر) (تنباکو) (تونون) (سیسام) (پنبه) (زعفران) (زیتون) (قندرون) (ساقز) انواع (صمغ) (مازو) و انواع نباتات برای رنك است . ودرخت توت نیز زیاد بوده سالی ده هزار بار ابریشم بخارج میرود . — باغات ایران اشتهار داشته ومیوه جاتش بسیار لذیذ است . شراب شیراز ازتمام شرابهائیکه در قطعهٔ آسیا بعمل میآید بهتر میباشد . در وادی وصحراهای جبالی که ازخلیج

هرمز تا سواحل بحر خزر امتداد یافته باغات زیاد بوده ازآنجمله اطراف شهر اصفهان تا چند فرسخ باغات است وشراب آنجا هم ازشراب شیراز چندان عقب نمی ماند .

محصول حبوبات ایران بقدر کفایت اهل مملکت است (۱)

عمدهٔ حیوانات اهلی ایران (اسب) و (شتر) و (بز) و (گوسفند) میباشد . جنس اسبهای ایران بسیار خوست وپشم بز وگوسفندانش بسیار نرم و اعلی و بکار منسوجات گران بها خیلی میآید . و گربه هایش نیز مشهور است . اما حیوانات وحشی آن (شیر) و (پلنك) و (خرس) و (خوك) و (گرگ) و (ببر) و (گاو کوهی) و در هر طرف آن (آهو) و (مرال) و (روباه) و (استر کوهی) و (کوره خر) و (خرگوش) و سایر حیوانات شکار فراوان وبسیار است .

معادن ایران ازقبیل طلا ونقره و آهن ومس ویشم ومرمر وزمرد وفیروزه ونفت و پترول نیز بسیار است . ولی تمام آنها (ازبیعلمی وجهالت ما ایرانیان) مدفون خاك فراموشی مانده وخیلی کم وبلکه بمنزلهٔ هیچ هم اخراج نمیشود در خاك ایران معدن نمك ازهمه چیز بیشتر میباشد وحتی خاك وشن اغلب صحرا ها نمکین است و در جاهائیکه زمستان آب جمع میشود تابستان بمجرد خشکیدن طبقات نمك در آنجا ها میماند وآب بعضی انهار نیز نمکین است .

اهالی وجنسیت و زبان ومذهب ان درایران تاکنون اقدامی بتعداد وتحریر نفوس نشده وعدهٔ نفوس آن بطور صحیح معین نکردیده واز طرف ژوغرافیون اعداد

(۱) ولی بجهة نداشتن راه وسایر اسباب حمل ونقل دریك نقطهٔ مملکت غلّه پوسیده وبدور میریزند ودر نقطهٔ دیگر مردم ازگرسنگی می میرند درحقیقت اهالی ایران اهل دنیا نبوده واهل آخرت میباشند ولی بد بختانه اعمال وافعال آنها آخرتشان را نیز خراب میکند

مختلف ما بین پنج تا شانزده ملیون بیان شده ولی بنا براقوی احتمال نه ملیون نفوس دارد و هفت ملیون اینها ایرانی یعنی منسوب بجنس فرس ودو ملیون نیز اجناس ترك و کرد و عرب وارمنی ویهودی میباشند گذشته ازجنس فرس بیشتر ازهمه جنس ترك است وجنس مذکور عمده درسمت شمال غربی یعنی درجهات آذربایجان و طبرستان عبارت از قبائل ترکمان بوده و بقدر هشتصد هزار نفر تخمین میشوند وجنس ترك باوجود اقلیت برحسب جلادت وجنکجوئی از قرون وسطی باینطرف اغلب اوقات مالك سلطنت ایران بوده و سلالهٔ نادرشاه منسوب بقبیلهٔ افشار از قبائل ترکمان است وخاندان سلطنت امروزی نیز از قبائل ترکمان به قبیلهٔ قاجار منسوب میباشند واغلب جنس مذکور امروز نیز چادر نشین هستند ودر آذربایجان چون توطن کرده وبا اهالی بومی آنجا اختلاط نموده اند لهذا زبان ساکنین ایخطه بالمره مبدل بترکی شده بعد ازجنس ترك جنس کرد است که تقریباً نیم ملیون بوده ودرجهات جنوبی آذربایجان واطراف استخر ارومیه وأردلان سکنی دارند.

ارامنه هم عمده درطرف تبریز وعدهٔ هم درجلفای اصفهان ساکن هستند وموسویها نیز بصورت متفرق میباشد.

درزمان فتوحات اسلام و عهود خلفای امیه و عباسیه عدهٔ کثیری از اعراب بممالك ایران مهاجرت وتوطن وبا ایرانیها امتزاج وبامرور دهور زبان خود را نیز ازدست داده وفقط چندین هزار نفر درحوالی خلیج فارس بازبان عربی تکلم مینمایند.

ترکها بااینکه ازحیث قوه وجنك بجنس فرس غلبه جسته اند ولی ازحیث حرف و صنایع وعلم وتجارت وادبیات ومدنیت ایرانیهای منسوب بجنس فرس پیش بوده درحالی که سلطنت دردست اولاد ترك میباشد زبان رسمی وادبی فارسی است. وفارسی که در ایران تکلم میشود انواع مختلف دارد وساکنین هر خطه شیوهٔ مخصوصی دارند. در گیلان وسایر اقطار شمالی بعضی زبانهای غیر منفهم بین الاهالی متداول است ولی فارسی که درمیان

ادبا واکابر معمول ودرهمه جا نوشته وخوانده میشود بسیار فصیح وشیرین است.

درتمام ایران بقدر سیصد هزار نفر عیسوی و پانزده هزار جهود وهفت وهشتهزار نفر گبر یعنی زردشتی بوده ومابقی بالکلیه مسلمان و شیعی مذهب بوده فقط عدهٔ از اکراد واعراب سنی مذهب میباشند.

تقسیمات ان ممالك ایران بپانزده ایالت منقسم وهر کدام از آنها بچندین ولایت انقسام یافته وایالات ومراکز آنها بقرار ذیل میباشد

این تقسیم موافق تقسیمات ژوغرافی طبیعی آن بوده وشهر طهران مرکز خطهٔ ری میباشد اما مرکز طبیعی عراق عجم شهر اصفهان است که وقتی پای تخت نیز بوده درزمان سلطنت سلاله حاضره طهران را پای تخت قرار داده اند که بمنزلهٔ مرکز عراق عجم نیز گردیده وخطهٔ ری ایالت علاحده اتخاذ شده

ایالات	**مراکز**
عراق عجم	طهران
طبرستان	آمل
مازندران	ساری
گیلان	رشت
آذربایجان	تبریز
کردستان	کرمانشاه
خوزستان	شوشتر
فارس	شیراز
کرمان	کرمان
کوهستان	شهرستان
خراسان	مشهد

شهر و قصبات ان ایران خواه ازحیث تاریخ یاموقع وتجارت شهرها وقصبات زیادی داشته اگرچه اغلب آنها رو بتنزل وخرابی گذاشته معهذا شهرهای کثیر النفوسی دارد که بزرگترین آنها باعدهٔ نفوسشان از قرار ذیل میباشد

طهران	٣١٠٠٠٠
تبریز	١٧٠٠٠٠
اصفهان	٩٠٠٠٠
مشهد	٧٠٠٠٠
کرمان	٥٠٠٠٠

رشت	۴۵۰۰۰	کاشان	۳۰۰۰۰
قزوین	۴۰۰۰۰	شوشتر	۲۷۰۰۰
یزد	۴۰۰۰۰	بندربوشهر	۲۷۰۰۰
همدان	۳۵۰۰۰	یزدجرد	۲۰۰۰۰
کرمانشاه	۳۲۰۰۰	قم	۲۰۰۰۰
شیراز	۳۲۰۰۰	استرآباد	۱۵۰۰۰
دیزفول	۳۰۰۰۰	(۱)	

خرابه های شهر (سوس) که درزمان قدیم پای تخت بوده درنزدیکی شهر دیزفول و ویرانه های (استخر فارس) که دراوایل دور اسلام آباد بوده درقرب شهر شیراز موجود میباشد . و شهرهای مانند (نیشابور) و (بسطام) و (مراغه) که در دور اسلام معمور ومشهور بودند اینك رو به تنزل گذاشته و حال قصبات را یافته و شهر مشهور طوس در خراسان خراب وویران شده است .

اصول سلطنت ومالیه وقوه نظامی ولشگری ان

این مملکت تاسال هزار وسیصد و بیست و چهار هجری بتوسط حکمران مستقل و مستبدی بعنوان شاه اداره میشد وسلطنت برحسب ارث ازپدر باولاد میرسید و شاه در ولیعهد کردن هریك ازاولاد خود ولو اینکه مجنون صرف یامخبط محض باشد مجاز ومختار بود وهیئت وزرا در ادارهٔ امور مملکت مداخله داشتند (۲)

(۱) مؤلف گوید این اعداد را ژوغرافیون برحسب تخمین گفته اند باید خیلی زیادتر ازاینها باشد

(۲) دراینفقره مورخین اندکی بخطا رفته اند زیراکه ازصدر اعظم گرفته تاادنی فراش درهر ایالت و ولایت که بودند فعال مایشأ تشریف داشتند ولی در تاریخ ۱۳۲۴ هجری سلطنت مستبده‌را بمشروطه تبدیل نموده ومجلس مبعوثان بدون مجلس

ودرامور عدلیه ومحاکات اگرچه دستورالعمل شریعت میباشد ولی اکثر معاملات ومحاکمات باعرف قطع وفصل میشود وعلمأ ومجتهدین تسلط ونفوذ مبسوطی دارند . واردات وعایدات ایران ازدو ملیون لیره کمتر است (۳)

مالیاتش بسیار کم واصول ادارهٔ آن بسیار ساده ومخارج نیز مطابق آن میباشد . قشون منظم ایران ۷۸ طابور یعنی ۵۴۷۰۰ نفر پیاده . وهزار نفر سواره و ۲۰ بطاریه یعنی ۵۰۰۰ نفر توپچی که جمعاً ۶۰۷۰۰ نفر باشد . و ۲۳۲۵۰ نفر سواره و ۱۶۸۰۰ نفر پیاده قشون غیر منظم که من حیث المجموع ۱۰۱۷۵۰ نفر قشون دارد ولی درزمان جنك بیشتر ازنجاه ونجهزار نمیتواند حاضر نماید . وقشون کارآمد ایران سواره های آن میباشد و قشون چریك که از کوهستانیهای خراسان ومازندران وفارس جمع میشوند جسور هستند واسلحه ایران نیز تعریفی ندارد وکشتی جنگی هم ندارد (بقیه دارد)

مقالهٔ ادیب مشهور ترك نامق کمال

لیس للانسان الا ما سعی

احرث لدنیاك کانك تعیش ابدا   واحرث لاخرتك کانك تموت غدا

هم برای مرك فردا حاضر شدن وهم مثل اینکه هرگز مرك نیست سعی وکوشش کردن ازقواعد بزرك حکمت است که اساس سعادت ابنای بشر عبارت باتباع آنحکم میباشد .

(۲) سنا دارند وازتاریخ مذکور تا امروز انقلاب است وهنوز مملکت بتحت قانون نرفته وبجهة تحریر شرح انقلاب این پریشان اوراق مارا گنجایش نیست مورخین شرح نکات ودقایق آنرا جزأ وکلا نوشته اند

(۳) دراینفقره نیز سهو بزرگی واقع شده زیرا دو ملیون لیره برحسب قیمة پانزده و بیست سال قبل تقریباً پانزده کرور تومان میشود وحال آنکه درهمان تواریخ نیز عایدات ایران کمتر ازچهل کرور تومان نبوده است

البته انسان دقیقه بدقیقه در انتظار مرگ باشد در تدارك ذخیرهٔ آخرت خود کوتاهی نمیکند لیکن در حالتی که بحیات خود حتّی تصوّر نماید روزی بمخاطرهٔ گرسنه ماندن می افتد. زیرا چنانکه برای آدم آنی از مرگ امان نیست برای حیات عمر طبیعی نیز حدّ معیّنی نمیباشد خصوصاً که انسان فانی میشود وانسانیت تا دامنهٔ قیامت باقی است.

اندکی تفکر باید کرد در دنیا از طفل نوزاد عاجزتری هست بیچاره باین محنت خانه با هزار قسم احتیاج میآید درحالتیکه برای تدارك مایحتاج زندکانی خود جز دو بازوی ضعیف هیچ اسبابی ندارد هوا بیرحم با برودت ورطوبت خود قصد جان میکند خاك خسیس جواهر گرانبهای لازمه را در سینهٔ حرص خود نگاه میدارد معهذا باز باستحضار هر حاجت واظهار هرگونه استعداد خود موفق میگردد.

اسباب مدار آن مگر ثمرهٔ غیرت اشخاصی نیست که پیش از ما در دنیا بوده اند در اینصورت دین تشکری را که باسلاف داریم باخلاف باید بپردازیم

انسان با اینکه فناپزیر است مانند اینکه مظهر حیات ابدی میباشد باید سعی وکوشش نماید والّا اگر همه کس سعی خود را نسبت بمدّت حیات خود تحدید بکند انسانیت دائم البقا منتهی بزوال وفنا میگردد.

در هر نقطهٔ دنیا آقازاده وخانزاده ها دیده میشود که بدون تحمل هیچ زحمت و مشقت غریق ناز و نعمت میباشند و همه کس رشك وغبطه بحال آنها می کنند که نیك بختی منوط به نیك بخت زادنست. آیا به بینیم اینرشك وتحسر ها رواست؟ کسانیرا که ما در ناز ونعمت می بینیم ازحیث حال بهتر ازغبطه کشها میباشند مطلقا بهتر نیستند زیرا که فی الحقیقه برای انسان چیزیکه بخت نامیده شده عبارت ازخواصی است که قدرت فاطره بذهن وبازو احسان فرموده ونیك بختی عبارت ازحسن استعمال آن میباشد. در دنیا آنچه را که مال اطلاق میشود باکوشش جمع وباسعی بوجود میآید لهذا سابقه را ثمرهٔ عطالت وضرورترا

محصول سفاهت خواندن رواست — آری عطالت برادر کوچك مرگ وعیش و سفاهت دشمن بزرگ حیات است — عطالت ماری را می ماند که بوجود انسان پیچیده وعیش و عشرت نقش و نگار جلد آن حیوان سم دار است در میان چنین قیدی ایستادن و با چنین زینتی وقت گذرانیدن چه صفا و لذتی خواهد داشت.

ارباب عطالت در جوانی پیر میشوند زیرا زمانی که در بیکاری صرف شود دقیقهٔ آن ازساعتی طولانی‌تر است.

اصحاب عیش وعشرت هر قدر زندکانی نمایند ازعمر خود سیر نشده بدرود زندکانی میگویند زیرا وقتی که درمیان لهو ولعب بگذرد ساعت آن ازدقیقهٔ کوتاه تر میباشد

ما میراث خوار ها میشناسیم که از دور مستغرق حظوظات بنظر می آیند وحال اینکه آن بیچاره ها تمام ایام عمر خود را بتحصیل مشغلهٔ خوشی صرف میکنند و باهیچیك ازلذائذ دنیا محظوظ نمیشوند — خوشگذرانی بی کوشش طعام بی‌نمك را میماند انسان باید با حاصل سعی خود زندکانی نماید تا قیمت زمانش را بداند ولذت حیات خود را بفهمد — ما چه طور کسی را نیك بخوانیم که همیشه بر عمر گذشتهٔ خود تأسف میخورد وایام حیات مثل اینکه مدّت مجازات بی آغاز وانجامی است بگذرانیدن وقت خود میکوشد.

کسیکه با سعی خود پرورش میابد محتاج بجستجوی خوشگذرانی نمیشود زیرا که در خوشگذرانی کار نیست ولی در کار کردن خوشگذرانی هست وهرگز طالب امرار وقت نمیشود افسوس که وقت خود بخود میگذرد واگرنه شخص عاقل بتسریع گذرانیدن وقت نمیکوشد.

خدا اهل کسب را دوست میدارد زیرا که حیات وراحت انسان که مخلوق ممتاز اوست با کسب است.

شبهه نیست که انسان روزی فوت میشود لیکن برای مرگ بدنیا نیامده اگر برای

مرگ بود قضا همه کس را از رحم مادر بغار عدم می افکند .

بلاشك انسان بهر مذلتی تحمل میکند ولی برای مذلت آفریده نشده اگر برای مذلت خلق شده بود قدرت فاطره بیهوده بابنای بشر استعداد سعی و کوشش نمیداد .

میگویند در این پنجروزه عمر چه میتوان کرد فی الواقع اگر ما زمان حیات را نسبت بابدیت حساب کنیم هر قدر طولانی باشد باز از لحۀ بصر کوتاه تر مینماید ولی اگر نسبت بحال خودمان قیاس کرده و وقت را حسن استعمال نمائیم برای زندگانی کافیست .

درمیان همین پنجروزه عمر است که از ابنای جنس ما بعضی اصحاب سعی و همت اثرها در عالم انسانیت بیادکار گذاشته اند که تا قیامت باقی خواهد ماند .

بکن امروز عیش ابدل بخور غم بهر فردایت مگر بر تو سپردستند این دار دروغی را

آیا باین قول اعتبار می کنید .

اگر تو خیال فردا را نکنی چه کسی فردا خیال ترا خواهد کرد .

لو فرض دنیا را بتو نسپرده اند اما تو خود را بکدام کس سپردهٔ که عمرت را با عیش و نوش بگذرانی . بذهن خود رجوع و باطراف خود بنگریم از مشهودات و محظوظات آنچه بوده و هست بالتمام آثار سعی و اهتمام اشخاصی است که فکر فردا را کرده اند .

اشخاصی که عمر خود را فقط با حال مشغول داشته و در فکر استقبال نبوده اند کلیهٔ آن اعمار در میان عمان غیر متناهی زمان محو شده و رفته باز هم خواهند رفت .

اگر میخواهی امروزت از فردا بهتر باشد از محصول امروز سرمایهٔ برای فردا نگاهدار .

آنان که میگویند تحصیل کنندهٔ امروز مگر من نیستم فردا چرا نمیتوانم تحصیل بکنم دراحتیاط بی خبر از آثار حس مشترك انسانیت دون تر وساده دل تر ازمور میباشند .

تأمین استقبال بادو سهم گرد آوردن ویکسهم خوردن میباشد .

میگویند زمان طلاست ولی قدر و قیمت وقت را بطوریکه سزاوار باشد ادا نکرده اند زیرا که در یکدقیقه صد هزار لیره میتوان تحصیل نمود ولی با صد ملیون لیره تحصیل یك دقیقه وقت خارج از امکان است . بااینحال جای بسی شگفت وحیرت است که بسا اشخاص برای تضییع این وقت گران بها صدها وهزارها لیره صرف می کنند .

زمان سرمایهٔ معیشت و سعی منبع حیات است انسان در سایهٔ زمان امرار وقت و با سعی زندگی مینماید پس برای کسانیکه زمان خود را بسعی و کوشش مصروف نداشته و معطل میگذارند روی خاك با زیر آن تفاوتی ندارد .

ما یك عقیدهٔ قلندرانه داریم که میگویند هرچه میکند خدا میکند سعی و کوششها همه بیهوده است آمنا که درهر حال فاعل حقیقی خداست ولی با این عقیده عاطل نشسته ودست از کار کشیدن العیاذ بالله رزاق کریم را خادم خود قرار دادن میباشد .

نزول مائده از آسمان معجزهٔ بود گذشت ما باید به تهیهٔ اسباب آن تشبث نمائیم تا خداوند نیز تاثیرش را خلق فرماید .

اگر همه کس دست از کوشش می کشیدند در دنیا جز مرك کسی نمی ماند .

اگر همه کس هرچه بدست میاورد تلف میکرد عالم ازعدم چه فرقی میداشت .

ما هم میدانیم انسان یکمرتبه ازمنهٔ را که مجرد بوده خیال بکند . و یکمرتبه هم باستقبالی که نتیجه اش معلوم است عطف نظری نماید ایندنیای دروغی را ازنوع خواب وخیال می پندارد ولی اگر یکمرتبه هم از فلاکتزدهٔ که گرفتار سفالت ودوچار ضرورت است سؤال بشود آنوقت معلوم میگردد آنچیزی را که ما حیات می نامیم چه حقیقت مدهشی بوده است .

اگر قدرت داری حال خود را همیشه باخوشی وصفا بگذران فقط سعی کن که

در استقبال گرفتار خمار آن نشاهٔ نکردی امروز نیم سیر ازسفره برخواستن بهتر ازفردا دست احتیاج بنامرد دراز کردن است .

اگر میتوانی درتمام عمر عیش خود را ترك نکن اما کاری بکن ارثی که بباز ماندکان خود خواهی گذاشت عبارت از تأسف بر گذشته نباشد .

کسانیکه موجود خود را تلف واولاد خود را گرسنه میگذاوند کمتر ازگربه هائی نیستند که بچه های خود را میخورند .

فی الحقیقه این زمینه سخنان از قبیل تکلیف خدمت به تنبل وبحس نصیحت به سفیه نوعی از تعجیزاست ولی ارباب عقول را لازم است که از این قبیل مراتب احتراز نمایند که بجای استماع قول مشاهدهٔ فعل انسانرا مجبور به تنصح نکند سخن تلخ ازسیلی فلك ارحج است (۱)

﴿ تاریخ سنت هلنه ﴾

در زمان (گونسول) اولی ناپلئون بزرك معارف (منت بلیه) بتوسط همشهری خود (شابتال) که وزیر داخله بود از گونسول اول خواهش نمودند که در سر قبر پدر او گنبد وبارگاهی بنا نمایند ناپلئون ازمقاصد نیك آنها اظهار تشکر نموده وگفت بهیجوجه نباید متعرض ومزاحم اموات شد وبلکه برخلاف میباید دورفاهیت آنها کوشید وعلاوه جد امجد من نیز رحلت نموده اند البته ایشان اولویت دارند واگر بخواهیم برای هریك

(۱) **ملاحظه** مطالب این مختصر مقاله بسیار مفید وسودمند است امیدواریم نورسیدگان وطن مندرجاتش را آویزهٔ گوش هوش داشته وعمل نمایند محررین ترك مطلب را بقدری مغلق ومبهم ومختلط ودرهم مینویسند که درترجمهٔ اغلب مطالب ارتباط سخن ازهم گسیخته میشود با اینکه این بنده درترجمهٔ مقاله لازمهٔ سعی ودقت را نمودم باز بنحویکه شاید وباید ساده وسلیس نشد .

اسباب تجمل فراهم نمائیم اینرشته سر دراز پیدا کرده بطول خواهد انجامید اگر پدر من دیروز فوت میکرد شایسته وسزاوار بود که محض احترام چیز عمدهٔ ضمیمهٔ تأسفات خود بنمایم ولی از این قضیهٔ هائله تاکنون بیست سال گذشته و ایجادنه در انظار مردم بکلی اجنبی است .

ترجمه احوال لوتر موجد مذهب پروتستان

لوتر در تاریخ (۱۴۸۳) میلاد در آلمان درقصبهٔ (ایسلبن) (ساکس) متولد پدرش شخص فقیری بوده ودر معادن کار میکرد لوتر در (۱۵۰۵) میلاد پس ازتحصیل علم بگروه رهبانان (أوگوستین ارفورت) ملحق ودر دارالفنون (ورتمبرك) سمت معلمی یافته در (۱۵۱۰) محض تمشیت بعض امورات گروه مذکور بعزیمت (روم) مأمور شد در تاریخ (۱۵۱۷) میلاد پاپ (لئون) دهم بنا براعتقاد کاتولیك ها براتی مبنی برعفو جرایم عمومی صادر چون انتشار وتعمیم آنرا بگروه رهبانان (دومنیکن) محوّل نمود رهبانان اوگوستین را دیك رشك وحسد بجوش آمده ولوتر را آلت کین واغراض خود قرار دادند مومی الیه اعتراضنامهٔ برضد برات عفو جرایم پاپ مشتمل بر نود وپنج تکلیف منتشر ساخت اعتراضنامهٔ مذکور طرفدار بسیار پیدا نمود وپاپ هرچه سعی وکوشش در جلب لوتر بطرف خود نمود صورت امکان نپذیرفت اصلاح کار را به کاردنیال (غائیان) وکیل خود در مجلس (اوگسبورگ) رجوع نمود چون مشارالیه را نیز باقوهٔ روحانی کاری از پیش نرفت بتوقیف وحبس لوتر حکم کرد مشارالیه پیش ازوقت اطلاع یافته وفرار کرد برحسب حمایت وتقویت پرنس (ساکس) برضد اساس مذهب کاتولیك علناً شروع بنشریات نمود جز کتب مقدسه هیچ چیزرا مناط اعتبار ندانسته (ریاست روحانی وجسمانی پاپ و عزیزها) (رهبانیت) (تصرف روسأ روحانی دراملاك) (اصول عفو جرائم) وسایر مراسم وعقاید را بالمره انکار کرد .

درتاریخ (۱۵۲۰) باپ درضمن تکفیر لوتر حکمی بسوزانیدن تمام تألیفات و نوشته جات مشارالیه صادر کرد مشارالیه نیز حکم باپ وقرار دادنامه های (واتیکان) را سوزانید در (۱۵۲۱) میلاد بمجلس منتخب روم احضار شده با تأمین نامهٔ امپراطور (شارلکنت) مبنی برمحفوظیت شخصی خود درمجلس مذکور حاضر وچون درمسلك وافكار خود ثبات ورزید تمام حقوق بشری را ازوی سلب کردند. با تقویت حامی خود پرنس (ساکس) قریب ده ماه در عمارت سلطنتی (وربتورگ) اختفا ودر ظرف اینمدت چندین جلد کتب ورسایل مبین مسلك ومذهب خود تألیف وانجیل را بعبارات وجمل ساده وسلیس وعوام فهم ترجمه کرده بعد به (ورتمبرك) معاودت وبنای وعظ ونصیحت علنی را گذارده وطرفداران و پیروان زیاد پیدا کرد که از آنجمله بودند پرنسها و حکمرانان (سوید) (دانیمارگ) (فرانکلونیه) (هسه) (بالاتیناب) (براندبورگ) که بامعاونت و امداد آنها در (۱۵۲۳) و (۱۵۲٤) در مجالس عمومی مجتمعه در (نوریمبرگ) بحریت وآزادی افکار و وجدان پیروان مذهب او قرار دادند. و اینقرار داد چندان رعایت نشده خود و پیروانش دوچار پارهٔ محذورات و اشکالات گردیده تا اینکه در (۱۵۳۲) م در معاهدهٔ منعقده مابین شارلکنت وپرنسها وحکمرانان پیرو مذهب پروتستان در (نوریمبرگ) تازمان تشکیل مجلس روحانی جدید به پروتستانها حریت افکار اعطا گردید لوتر بقیهٔ عمر خود را باتألیف وتحریر کتب و رسایل دایر باستحکام و تقویت مذهب خود و وعظ و نصیحت و باجرح و ردّ بعض افکار مخالفه در علیه مذهب جدید خود گذرانیده در (۱۵٤٦) وفات یافته.

در (۱۵۲۵) با راهبهٔ عقد مزاوجت کرده و چندین اولاد برآورد.

لوتر درفصاحت بیان وطلاقت لسان وحید عصر خود بوده وسخنانش اثر غریبی درجلعت عوام داشت تألیفات عدیده دایر بمذهب خود دارد وبمناسبت نام او پروتستانهارا

(لوتریانیسم) نیز میگویند (۱)

پنـــد پادشاه را لازم است هرسفیریکه به مملکت بیگانه گسیل میداود رطب اللسان عذب البیان ملایم خوی و مناسب گوی باشد چه سفرا بمنزلهٔ زبان پادشاهند و ملایمت زبان موجب ملایمت دل گردد چنانکه یکی ازندمای (هارون الرشید) را گویند روزی بهارون گفت ترا نصیحتی خواهم کرد چون مقصود از نصیحت خیرخواهی تست اگر در مطاوی عبارات خشونتی رود معذور دار جوابداد چه باشد که این نصیحت را درلباس ملایمت گوئی که مستمع را دراصغا وطبع را درقبول آن امتناعی نباشد چنانکه خداوند تبارك وتعالی میفرماید (قولهم قولاً لینا)

قاآنی

حکایت پادشاهی از صاحبدلی پرسید که ازپادشاهی چه ماند گفت یك چیز ولیکن

(۱) **ملاحظه** از این ترجمه حال علّت ایجاد مذهب پروتستان معلوم گردید که مبنی بررشگ وحسدی ایجاد شده ومسلم است که رشگ وحسد نیز مطلقا مبنی برفائدهٔ و منفعتی میباشد البته برات عفو جرائم را مفت بکسی نمیدادند به قیمتهای مختلف نسبت به مکنت اشخاص میفروختند آنچه موجب حیرت وتعجب میباشد این است لو فرض درآنزمان یعنی چهار صد سال قبل مردم برحسب جهالت و نادانی فریب ارباب شید وحیل را میخوردند ولی امروزه که آفتاب علم اغلب بلاد عالم را با انوار معرفت خود روشن ومنور ساخته وجنود علم ومعرفت برسپاه جهالت تاخته چرا پیروان لوتر دست ازافکار قدیمه واوهام سقیمه نمی کشند ومحض استحکام جهل درقلوب واذهان ابنای بشر باصرف نقود کثیره و اهتمامات وغیره میکوشند ای ابنای عزیز وطن ترجمهٔ احوال لوتر را باتأمل وتعمق بخوانید مقاصد واغراض اورا بدانیـد که تمام دعاوی او محض جلب فوائد شخصی بوده اگر چنانچه پاپ انتشار برات عفو جرائم عمومی را برهبانان (دومنکین) محول نمیکرد امروز نه اسمی از لوتر بود و نه رسمی از لوتریانیسم (فاعتبروا یا اولی الابصار)

بدو صفت گفت آن کدام است گفت نام که چون عدل واحسان کند به نیکی والا بزشتی

هزار سال چو ضحاك پادشاهی کرد   ازاو نماند بجز نام زشت در عالم
اگرچه دولت کسری بسی نماند ولی   بعدل و داد شدش نام در زمانه علم

مجموعهٔ ابوالضیا توفیق

یکی ازسلاطین چین بیکی ازاسبهای خود میل مفرطی داشت روزی این اسب سقط شد پادشاه چندان متغیر گشت که شمشیر خودرا کشیده ومصمم کشتن امیر آخور گردید یکی ازوزرا پیش آمده زمین ادب بوسیده و گفت اعلیحضرتا اندکی تأمل فرمائید تا تقصیر وگناهش را بروی بخوانیم وبرجرمش مطلع گردانیم . پس امیر آخور را مخاطب داشته و گفت بیا ای بدبخت جرائم خودرا بشنو . اوّلاً درمحافظت ونکاهداری اسبی که اعلیحضرت بدست تو سپرده بودند تسامح وتغافل نمودی . ثانیاً بقدری اسباب خشم وغضب اعلیحضرترا فراهم آوردی که بشخصه بقتل تو قیام فرمودند . ثالثاً بتهمت اینکه امپراطور چین برای اسبی یکنفر یعنی امیر آخور خودرا کشت ناموس پاك اورا در تمام عالم لکه دار خواهی کرد این است تقصیرات تو درانحال غضب امپراطور تسکین یافته و از اینسخنان کنایه آمیز وزیر خود متنبه شده امیر آخور را عفو ووزیر را مظهر مکافات گردانید .

(سخنان حکمت امیز)

وقوع حوادث دردست ما نیست ولی اراده دردست ما میباشد لهذا بوقوع هر قسم حوادث حاضر وآماده باید شد که درحین وقوع ذهن ما را تخدیش و بسعادت ما موجب تشویش نگردد .

باالتزام بعضی چیزهای بحاصل که لزوم حقیقی ندارد محنت ومشقت خودرا تزئید وقت را ضایع وعمر را تنقیص میکنیم .

برای کسب سعادت سه چیز لازم است (صحت وجود) (سلامت فکر) (صفای قلب)

کشف حقیقت بجستن صدف ازقعر دریا می ماند وآنکه طالب کشف حقیقت میباشد مانند کسیکه بجهة تحصیل صدف ازفرو رفتن بقعر دریا واهمه نمیکند لازم است ازفرو رفتن بقعر دریای مطالعه باك نداشته باشد ولی بجهة کشف کنه وحقیقت بعض چیزها از قبیل سر وحکمت اتعاب ذهن موجب تهلکه وخطر است .

درهنکام وفات تفکر استخلاص ازهزار قسم محن ومشاق و اسائت مردم تسلی کمی نیست .

کار نباید انسان را تعاقب نماید بلکه انسان باید درتعاقب کار باشد .

نیکوترین کار آنست که بادست خود شخص ساخته شود .

اگر اجرای کارت را طالبی خود برو واگرنه بدیگری محوّل بدار .

تاقدرت هست کار باید کرد زیرا وقتی میرسد که مایل بکار کردن میشویم عدم اقتدار مانع میگردد .

اعادهٔ وقت ضایع شده و فرصت فوت گشته محال است پس لازمتر ازهرچیز عدم اضاعهٔ وقت و افاتهٔ فرصت است .

سعی

روح هرچیز سعی وکار کردن است — انسان برای کار کردن آفریده شده .

کسیکه مایل بکار کردن نباشد بجمعیت بشری مضر است .

سدّ راه احتیاج وفقر وضرورت باکار کردن ممکن است .

دردنیا همه چیز باکار کردن بوجود آمده است .

ثمری لذیذتر ازثمرهٔ سعی وجود ندارد .

کار کردن دفع غم وملال ازانسان میکند اشتها را باز وخواب را راحت وانسان را بکم وبیش ثروت مالك میکند .

برای آدم کارکن مجازاتی بالاتر ازبیکار نکاهداشتن نمیشود .

فقر وضرورت اگر از در آدم کار کن نگاه هم بکند ولی داخل خانه نمیشود .

(بقیهٔ احوالات باستان)

چون اموال وغنایم را ضبط میکردند نخست پادشاه برای ارباب استحقاق وتعمیر بقاع خیر حصهٔ جدا مینمود آنگاه مردان را درخور کوشش هریك بهره مند میساخت و بعد از آن بهریك از حاضرین بهرهٔ میداد وآنچه لایق سپهدان بود عنایت میفرمود و این عنایات را بابت مواجب و وظایف آنها حساب نمی نمود وآنچه لایق پادشاه بودی برآن رقم اختصاص کشیدی وبعضی ازخسروان بلکه همهٔ سلاطین باستان برای خود ابداً بخشش بر نمیداشتند وهر ضرری که بر سپاه از کشته شدن اسب و امثال آن درراه خسرو رسیدی آنرا تلافی وجبران میکردند بعد از غلبه و ظفر برعجزه و مساکین وتجار و مسافرین و عامهٔ ساکنان مملکت مفتوح آسیب نمیرسانیدند ومجرمان را بعد ازاثبات جرم سزا میدادند واز آنچه در میدان جنك دشمن گذاشته و میرفت وکسانیکه درممالك مفتوحه رفیق پادشاه و منسوبانش بودند بنظر خسرو میرسانیدند وآنکه سلاح انداختی وامان جستی نمی کشتند و نمی آزردند اینطایفهٔ مطیعان آذر فرهنك هوشنك را فرشته و سروش و فرشته منش و سروش منش وسپاسی وسهی دین و (زنادیل) خوانند ومخالف را اهرمن ودیو و (تنادیل) ودیوان دو قسم میباشند گروهی که زیر دست شاه فرشنکانند از زنده بار آزردن بناچار از بیم خسرو دست کشیده اند — دویم گروهی هستند درممالك پادشاهان دیگر خلاف فرمان فرهنك میکنند وزنده بار میکشند ایشان درحقیقت جزء گرك وپلنك ومار و کژدم میباشند — آورده اند درعهد (اردشیر بن آزاد بن بابکان جیانی) پهلوانی (فرهاد) نام (بن آلاد) که هر دو از سپهدان بودند درمستی گوسفندی را باشمشیر کشت وفرهاد بعد از آگاهی پدر را بکشت ومردم او را نکوهش کردند وگفتند بایستی پدر را نزد پادشاه فرستادی پاسخ داد که او را دو گناه بود یکی آنکه چندان شراب خورد که

از هوش برفت دویم گوسفند را تباه ساخت هرچند شایسته آن بود که او را بدرگاه خسرو فرستم ولی در جزا دادن درنك نتوانستم اکنون خود را گناه کار دانستم چه خلاف فرهنك آباد کرده‌ام که قصهٔ کار را نزد خسرو نفرستاده‌ام پس گفت او را بستند وبدانگونه مقید نزد پادشاه بردند وخسرو قلم بخشایش بر گناه وی کشید

باید شراب را بنهانی در خلوتخانه بخورند واگر مستی را در بازار میدیدند بسزا میرسانیدند و تجویز خوردن شراب فی الحقیقه برای بیمار است . در عهد باستان از (مه آباد) تا یاسان آجام هیچکس مسکرات وشراب نخوردی مگر بیمار که طبیب فرمودی .

ودر باستان یعنی از کیومرث تا یزدگرد در اول برای لذت نهانی بشرب خمر مبادرت مینمودند وانجام کار بجایی رسید که آشکارا درمجلس شراب آوردند وپهلوانان در حضور پادشاه شراب میخوردند . اما مست در بازار ومستی کنان درکوچه گردش کردن نمیشد وپادشاه هر روز بار میداد بر (فرازه) یعنی تابسار می نشست و همچنین در روزگاه جلوس میفرمود و (روزگاه) محلی بود که چون پادشاه از تابسار برخواستی در آنمنزل بر تخت نشستی وامرأ بار درحضور صف می بستند ومراد ازبار دادن پرداختن بکار مردم بود وهر حکمی که در روزستان وشبستان از پادشاه صادر میشد وقایع نگار آنرا مینوشت و دو مرتبه بعرض پادشاه میرسانید چون بامضاً میرسید بار دیگر بخسرو مینمود بعد بموقع اجرا گذاشته میشد . چون مسافری داخل سرا شدی یا بشهر در آمدی احوال وصورت اسباب واشیأ او را باحضور شهود وامینان و محرران نوشته وبدو می سپردند که اگر درحین فروختن یا ثانی الحال ادعائی کند عدد و نرخ گمشده یا ازمیان رفته او را بدان معلوم کنند و هر چیزی وجنسی را نرخ معینی بود و برای فروشنده نفعی مقرر وآئین شکار ایشان چنان بود که امرأ وبزرگان و گردان وپهلوانان راسته و میانه وچپه لشکر آراسته وهریك در محل خود قرار می گرفتند و چهل وپنجاه

روزه راه صحرا وکوه را می‌گرفتند وگاهی اگر چوب فراوان بودی اینهمه راهرا چوب بست میکردند پس پادشاه بدانمقام متوجه شدی و شکارچیان شکار را بتدریج میراندند وسخت متوجه میشدند تا تند باری بیرون نرود پس خسرو بافرزندان وخویشان آنچه توانستی باتیر افکندی آنگاه بر فراز بلندی تختی از چوب بسته بودند بدآنمرتبه که هیچ جانوری نمی توانست جست پادشاه باعزیزان بالای آن تخت نشستی پس سپهبدان وآنگاه عموم لشکر بعیان میراندند از تندباری یعنی درندگان و حیوانات موذی نشان نمیماند ومجموع افکندگان را میشمردند ویکجا گرد آورده وتل می‌ساختند اگر حیوان زنده بار یعنی غیر موذی در آنمیان می یافتند برکشندهٔ آن اجرای خشم میفرمودند او را نیز جزء تند بارها می کشتند (۱)

گویند درعهد یاسان ابن مهول شاه ستمکیشی گوری افکند پدر آن خیره سر باتیغ سر پسر برداشت.

آورده اند درعهد نوشیروان ابن هماون در شکار گاه (فرتوس) نام پهلوان دانسته تیری گشاد داد وبر آهوئی رسیده آهو تلف شد پسرش (آئین نوش) بر آشفت وباتیری پدر را باهو ملحق ساخت تا خلاف فرهنگ نشود. چون از کشته جانور موذی ازچرنده وپرنده وروند پشته شدی بفرمان خسرو مؤبدی بالای آن تل رفته باآواز رسا صدا درمیداد این است سزای آنکه زنده بار بکشد وپاداش آنکه بی گناهرا بیفکند پس به جانوران زنده بار خطاب میکرد که شهنشاه دادگر برای بر انداختن تند بار فرمان داد که شما را آسیب میرساند وبنفس نفیس متوجه شده کیفر کردار تند باررا داد که شما باآسایش بگذرانید وسزای خونیان خود بنگرید و پیش رب النوع خود گله نکنید پس حیوانات

(۱) از قرار معلوم مقصود از اینشکار تفریح و تفنن نبوده بلکه دفع سباع و درندگان میکردند که بحیوانات غیر موذی اذیت وآزار نرسانند

زنده بار راه میدادند تا بکوه وصحرا می شتافتند واینشکار را شکار داد یا داد شکار میگفتند و امرأ پادشاهی نیز در ممالك منسوبهٔ خود بهمین ترتیب شکار میکردند و هر پادشاهی که خلاف پیمان فرهنك نکردی هر که را ولیعهد ساختی هر کس ازآن سر پیچیدی از پای درآوردی ودر عهد شاه کلیو پهلوانی درخواب دید که شاه یکی ازپسران خودرا ولیعهد کرده واو نه پسندیده چون بیدار شد خودرا کشت چون شاه کلیو شنید به پسر او گفت در بیداری سرکشی نکوهیده است ولی درخواب نکوهیده نیست چه خواب اختیاری نیست.

در زمان بهمن ابن اسفندیار بهرام نامی ازسپهبدان که والی خراسان بود آهنك سر کشی وتمرد نمود لشکریان پس از اطلاع اورا کشته وگوشتش را مانند قربانی مسلمانان بخش کرده وخوردند که تند بار است ودر عهد همین بهمن پهلوانی (کشتاسب) نام در خواب دید که از بهمن سر پیچیده واینخواب بر لشکریان تقریر کرد بپاسخ شمشیر کشیده وخون او را ریختند وگفتند هر چند خواب قابل اعتنا نمیباشد اما ظاهر ساختن آن اهرمنی است.

آئین شکیب نام مؤبدی در واقعه دید که (اردشیر بن آراد) را دشنام میدهد چون بیدار شد زبان خود را برید (۱)

گویند اعتقاد بپادشاهان چنین داشتند که هرخسروی که بدانش وکنش وحسب و نسب آراسته باشد صلاح لشکری وفلاح رعیت جوید وطریق خلاف پیمان فرهنك نپوید

(۱) ازدیگران غرابت ندارد ولی ازمؤبد جای بسیار حیرت وشگفت است زیرا که گروه روحانیان درهر عصر وزمان ودر هر محل ومکان خلقت دایرهٔ امکان را منوط و منحصر بوجود خود دانسته وخودرا افضل واشرف ازکل ما خلق الله می پندارند ودور دوائر دوران را از برکت هستی خود می‌شمارند

هر که از فرمان او سر پیچد خون ومالش هدر میباشد پادشاهان فرزندان خودرا می‌آزمودند هر کدام شایستهٔ رتبهٔ سروری بود ملك بدو می سپردند نه اینکه بمیل ودلخواه هر کدامرا دوست میداشتند پادشاه میکردند .

گویند پادشاهی که برخلاف پیمان فرهنك رود خسروی را نشاید و گفته اند که باندك انحراف از پیمان فرهنك طبع را رخصت نمیدادند که مبادا ازسهل انکاری خلاف فرهنك همه آسان بدانند .

خدایتعالی اینملوك ستوده را مؤید گردانیده بود تا عروس مملکت را بازیور داد و احسان وانصاف بیارایند وتجار وطلاب ومسافران آسوده آمد وشد نمایند واز قسم زکواة وباج وحاصل سایر تکالیف ظالمانه درعهد ایشان نبود در کاروانسراها مزد واجرت نمی گرفتند وپادشاهان پیمان فرهنك را نوشته وباخود میداشتند وهر روز ندیمان بر پادشاه میخواندند ودر ایام شریفه بگوش رعایا ولشکریان میرسانیدند وبرحفظ آن امر میفرمودند وامرا نیز اینقاعده را بجا میآوردند وبرمتابعان خود میخواندند وبانوان نیز اینطریق را درشبستان عمل میکردند گویند هر پادشاهی که جز این پیمان فرهنك بمقتضای رای خود یا وزرا عمل کرد پشیمان گردید (حی آلاد) گفته هر کس که پیش پادشاه برخلاف پیمان فرهنك گوید وپادشاهرا براجرای آن وادارد خسرو باید بداند که خواست آنکس برهمزدن ملك پادشاهی است .

چون خسروان وحکام ومرزبانان یزدانی بیارامیدند کتابی وشمشیری وتازیانهٔ پیش ایشان بودی وآنکتاب پیمان فرهنك بود وهر کاری پیش آمدی از روی آنکتاب حکم میکردند . درعهد خسروان پیش از کلشائیان هرگز خلاف پیمان فرهنك نشده ودرزمان سلاطین کلشائی خللی درپیمان فرهنك راه یافت . گویند هرجا ازاین اوامر واحکام وقواعد ورسوم فرو گذار کردند ندامت وپشیمانی بار آورد .

درهنگامیکه ملکی آزرده گشت بیشتر ازنپرداختن بدان بود وخسروانیکه بفرخندگی گذرانیدند ازفرو نگذاشتن دقیقهٔ از دقایق فرمان فرهنك بود .

پادشاهان قدیم که (آبادیان) (جیان) (شائیان) و (یاسانیان) میباشند عظماً خسروان ایشانند وهیچگاه بی این فرهنك آباد یعنی پیمان فرهنك کار نکردند وپیمان فرهنك را (هیربدسار) نیز گویند و در عهد ایشان دشمنی برنخواست وعدوئی مستولی نگشت و سپاه ورعیت آسوده بودند .

ازخسروان کلشائیه (هوشنك) (تهمورس) (فریدون) (منوچهر) (کیقباد) (لهراسب) (بهمن) واردشیر بابکان وامثال ایشان پیمان فرهنك را باخط ریز نوشته تعویذ بازوی جان و حرز روان میکردند . نوشیروان این روش را نوشته و همیشه باخود داشت . اگرچه همهٔ خسروان برآن عمل میکردند اما نه آنچنانکه خسروان قدیم از آبادیان وجیان وشائیان ویاسانیان که بعقیدهٔ یزدانیان رتبهٔ ایشان زیاده برکلشائیان است وبلکه کلشائیان بدیشان نسبت نتوان داد وشاهان کلشائیه نیز بمنع قتل زنده بار بسیار میکوشیدند اگرچه کلشائیان را چون خسروان پیش مردم فرمان نبردند لیکن نظر بپادشاهان بعد از ایشان راه فرمانبری نیکوتر می سپردند .

گویند رستم زال در هنگام مرگ آهی از دل بر کشید کابل شاه از او پرسید که ازمرگ می هراسی گفت یزدان نه پسندد مردن تن زنده شدن روانست اندوه من از آن است که چون کاوس بطوس فرمود مرا بردار کشد من سرکشی کردم هرچند کاوس خلاف پیمان فرهنك کرده وحکمی بخلاف فرمان مه آباد فرموده بود وصلاح پادشاه درسرکشی کردن من بود از آن میترسم که مبادا ازمن خلاف پیمان فرهنك بوجود آمده باشد وهمچنین اسفندیار بدست من کشته گشت وبند برخود نپذیرفتم هرچند تکلیف آن شایسته نبود وموافق پیمان فرهنك بیوسطه نادم میزیست که چرا من برخلاف فرمان کیخسرو

روزیکه لهراسب را بخسروی برگزید حرف زدم هرچند آن برآئین رأی زدن بود

چون بهمن ابن اسفندیار آهنگ تخریب سیستان نمود مردم رستم را هرچند ترغیب بجنك کردند نه بپسندید و گفت دیگر خلاف پیمان فرهنك نمیکنم و پیاده پیش بهمن شد وخسوو اورا بند فرمود وآخر بسر التفات آمد وباز گذاشت ولیکن فرامرز خلاف پیمان فرهنك نموده وجنك کرد چون گرفتار شد پادشاه اورا بدار زد (۱)

(گلستان)

حکایت یکی ازملوك عجم را حکایت کنند که دست تطاول بمال رعیّت دراز کرده

(۱) **ملاحظه لازم المطالعه** نمیدانم علّت اینکه محررین و مترجمین وطن عزیز ما دراین دورهٔ تجدّد که شروع بتألیف و ترجمه فرموده اند چرا ازاین قبیل مطالب مفیده محتوی تهذیب اخلاق ومشوّق ترقی وتمدن ننوشته واقدام بترجمه و تالیف بعضی کتب ورسائل وقصص وحکایات که جالب سوء اخلاق ومخل تربیت و تمدن است میفرمایند وهرگز اینملاحظهٔ مهمه را ندارند که ابنای عزیز وطن ما دراین دوره بمنزلهٔ اطفال سه وچهار ساله میباشند که تازه شروع بتحصیل وتعلیم کرده اند که حافظهٔ آنها مانند شیشهٔ حساس عکاسی ولوحهٔ ناقل صدای (گرامافون) مسموعات و مشهودات را در خود مرتسم و محکوك داشته و بالاخره همان را ظاهر خواهند ساخت . قصهٔ (معاشقات لوئی پانزدهم) وامثال آن را که دیباچهٔ عدم عصمت وعفت وسرلوحهٔ هرزگی ورسوائی است ترجمه می کنند وحال اینکه در فرانسه این قبیل حکایات که سهل است نسوان را ازمطالعهٔ قصهٔ (لامادام اوکاملیا) تالیف (دومافیس) که هزاریك فواحش معاشقات لوئی پانزدهم را ندارد منع می کنند واگر در دست زنی یا دختری آن کتاب را به بینند تعییب و تقبیح می نمایند بد بختانه محررین ما با اینحال ملّت که مذکور شد بوسائل اینگونه ترجمه و تالیفات بیچاره ها را براه فواحش وعدم عصمت وعفت راهنمائی ودلالت می کنند (وای برسیرت این اهل حرم)

وجور واذیت آغاز نهاده تابحدیکه مردم از مکاید ظلمش بجهان برفتند واز شدّت ستمش راه غربت پیش گرفتند چون رعیّت کمشد ودخل ولایت نقصان پذیرفت وخزینه خالی ماند دشمنان از هرطرف زور آوردند

هرکه فریادرس روز مصیبت خواهد گو درایام سلامت بجوانمردی کوش

بندهٔ حلقه بگوش ار ننوازی برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش

روزی درمجلس او کتاب شاهنامه همی خواندند درزوال مملکت ضحاك وعهد فریدون وزیر ازملك پرسید هیچ توان دانستن که فریدون گنج وملك وحشم نداشت چگونه ملك بروی مقرر شد گفت چنانکه شنیدی خلق بروی به تعصب گرد آمدند و تقویت کردند پادشاهی او قوت یافت وزیر گفت ای ملك چون گرد آمدن خلق موجب پادشاهی است تو چرا خلق را پریشان کنی مگر سر پادشاهی نداری

همان به که لشکر بجان پروری که سلطان بلشکر کند سروری

ملك گفت که موجب گرد آمدن سپاه و رعیّت چیست گفت پادشاهرا کرم باید که خلق براو گرد آیند ورحمة باید تا درسایهٔ دولتش ایمن نشینند وترا این هردو نیست

نکند جور پیشه سلطانی بر نیاید ز گرگ چوپانی

پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار ملك خویش بکند

ملکرا پند وزیر ناصح موافق طبع نیامد وروی ازاینسخن درهم کشید بند فرمود و بزندان فرستاد بسی برنیامد که بنی اعمام ملك بمنازعت برخواستند وبمقاومت لشکر آراستند و ملك موروثی پدر خواستند قومی که ازتطاول وی بجان آمده بودند برایشان ملحق شدند وتقویت کردند تا ملك ازتصرف او برفت وبرآنان مقرر شد .

(بوستان)

شنیدم که خسرو بشیرویه گفت درآندم که چشمش زدیدن بخفت

بر آن باش تا هر چه نیت کنی — نظر در صلاح رعیت کنی
گریزد رعیت ز بیداد گر — کند نام زشتش بگیتی نمر
بسی بر نیاید که بنیاد خود — بکند آنکه بنهاد بنیاد بد
خرابی کند مرد شمشیر زن — نه چندانکه دود دل پیر زن
از آن بهره ور تر در آفاق کیست — که در ملك رانی بانصاف زیست
خدا ترس را بر رعیت گمار — که معمار ملکست و پرهیز کار
ریاست بدست کسانی خطاست — که از دستشان دستها بر خداست
مکافات موذی بمالش مکن — که بیخش بر آورد باید ز بن
مکن صبر بر حاکم ظلم دوست — که از فربهی بایدش کند پوست
سر گرگ باید هم اول برید — نه چون گوسفندان مردم درید

ایضا

ندانم بکجا دیده ام در کتاب — که ابلیس را دید شخصی بخواب
ببالا صنوبر بدیدار حور — چو خورشیدش از چهره میتافت نور
فرا رفت گفت ای عجب این توئی — فرشته نباشد بدین نیکوئی
تو کاین روی داری بسان قمر — چرا در جهانی بزشتی ثمر
ترا سهمگین روی بند اشتند — بگرمابه بر زشت بنگاشتند
شنید این سخن بخت برگشته دیو — بزاری بر آورد از دل غریو
کای نیك بخت آن نه شکل من است — ولیکن قلم در کف دشمن است
بر انداختم بیخشان از بهشت — کنونم بکین می نگارند زشت

از یك کتاب خطی قدیمی که درمیان کتب جدّ امی این بنده بود چون بعضی ازمندرجات آنرا مفید وسودمند یافتم بامید اینکه ابنای محترم وطن عزیز من استفاده فرمایند آنچه را بسلیقه و ذوق خود پسندیدم استنساخ نمودم

⋺ درتأنی وتأمل ⋲

بحکم این خبر که (التأنی من الرحمن والعجلة من الشیطان) تأنی وتأمل نمودن در کارها برحمن وانتساب تعجیل وشتاب بشیطان است . تأنی کارها بیاراید وازعجله ندامت وزیان آید . مهمی را که با تأمل و آهسته گی شروع نمایند غالب بدلخواه انجام پذیرد ودر تعجیل وشتاب دست امید دامن مراد نگیرد .

دروصایای هوشنك آورده اند که در تمشیت امور سیاسی شتاب ازطریق عدل دور است و در هنکام خشم و حدّت غضب زمام اختیار بدست نفس نباید داد واز سر فکرت نظر بپایان کار باید انداخت که مبادا بعد از وقوع مهم پشیمانی بر آرد و در آنحال پشیمانی سودی ندارد .

گویند اردشیر بابکان که از عاقلترین پادشاهان بود فرمود در سه کتیبه سه خط نوشتند و بیکی از خادمان خاص سپرد که چون در دیوان محاکم علامت تغیر مزاج در من ظاهر گشت و آثار غضب وخشم درسیما وچشم من بدیدار شد پیش از آنکه مبادرت بحکم کنم کتیبهٔ اوّلرا بر من بنمای اگر نایرهٔ غضب فرو نه نشست کتیبهٔ دویم را بامداد آن بفرست واگر چنانچه احتیاج افتد سیم را بنظر برسان مضمون کتیبهٔ اوّل این بود تأمل کن عنان ارادت دست نفس اماره مسپار که تو مخلوق عاجزی وخالقی از تو قویتر هست که هست تو از اوست . در دویم نوشته بود راه تأنی بسپار وبا زیر دستان که ودیعهٔ

پروردکارند شتابکاری روا مدار و بر ایشان که مغلوب تو میباشند شیوهٔ ترحم از دست مگذار تا آنکه بر تو غالبست در رحمت بروی تو برگشاید بخوای سیم کتیبه چنین بود در ایحکم که خواهی کرد از شرع تجاوز مکن واز انصاف درمگذر .

(درمشاورت وتدبیر)

خداوند میفرماید (شاورهم فی الامر) به پیغمبر خاتم صلواة الله علیه میفرماید در کار با اصحاب خود مشورت بکن بزرکان گفته اند با اینکه حضرت نبوی صم ع ازهمهٔ خلق داناتر وبوحی استظهار داشت باز خدایتعالی اورا امر بمشاورت فرمود تا در میان امت سنت گردد ومشاورت را فوائد بسیار است یکی آنکه کارها را بصلح وسداد نزدیك گرداند ودیگر کسیکه کار بشوری نماید اگر نیکو نیاید مورد طعن نشود اگر کار بعد ازشوری نتیجه وسود نخشد معذورش میدارند . ودیگر ذهن شخص واحد اطراف وجوانب کار را احاطه نمیتواند ولی اگر جمعی ذهنها بکارند هر کدامرا چیزی بخاطر رسد تا کار بروجه صلاح وصواب انجام یابد پس برارباب عقول لازمست که بمقتضای (لاصواب مع ترك المشوره) در هر مهمی که روی دهد بمشورت در آن شروع نکنند وشوری را درحل مشکلات حاکم عدل وممیز بحق شناسند ویقین دانند که تدبیر عقول از تدبیر عقل واحد صایب تر باشد واز این نکته دقیق هم تغافل جایز نیست که شور ومصلحت را بارباب حکمت واصحاب تجربت ومردمان دور اندیش وپیران عاقبت بین باید کردن که تدبیر اینطایفه صائب وتبعیت تدبیر صائب واجب است .

پادشاهی ازحکیمی پرسید ازتدبیر وشجاعت کدام بهتر است حکیم جوابداد که شجاعت بمثابهٔ شمشیر ورأی بمنزلهٔ دست قوی است که آنرا کار فرماید .

مختصری از احوال کره زمین وچگونگی ان

چنانکه حکما طبیعی بدلایل علمیه وبراهین حسیه فهمیده اند که کرهٔ زمین در اصل

جرقهٔ از آفتاب بوده پس از انفصال از شمس وانقضاء مدت مدیدی بواسطهٔ بعد ودوری ازمرکز حرارت که آفتاب است ازحالت اشتعال افتاده وروی آن قشر نازکی بسته ولی درون آن بحالت اشتعال باقی بوده وبواسطهٔ قوهٔ انبساطیه وفشار ابخرهٔ درونی در این قشر مختلف الضخامه پستی ها وبلندیها بوجود آمده هرقشریکه نازکتر بوده انشقاق وشکاف یافته کوه آتش فشان پیدا شده وقشرهائی که کلفت وضخیم بوده بفشار ابخرهٔ درون دوام ومقاومت نموده تنها برجسته گیها حاصل کرده کوه وتپه تشکیل یافته وپستی هائی میان دو کوه که عبارت از دره های وسیع وعمیق است حاصل گردیده

قشر اولیه را که در کرهٔ ارض بوجود آمده باصطلاح حکماء طبقات الارض (گرانیت) گویند وآن مرکب از سه قسم مواد معدنیه است اول (کوارتس) که تولید (شن) نموده دویم (فلسپات) که تولید خاك کرده سیم (میکا) که قسمتی ازطلق را بوجود آورده

کرهٔ زمین مرکب از سه طبقهٔ متحد المرکز است یکی طبقهٔ کروی درونی که بحالت اشتعال وذوبان است ودیگری طبقهٔ متوسط که منجمد وعبارت از قشری است که درروی آن زندگانی میکنیم وسیمی طبقهٔ بخاری که قشر منجمد را احاطه کرده وعبارت ازهواست هوا مرکب ازچهار جزء (آزت) ویکجزء (اکسیژن) است که از آن تنفس می کنیم و دارای مقدار کمی (آسید کربنیك) نیز میباشد وبمقدار متفاوت هم بخار آب دارد که گاهی بشکل ابر ومه دیده میشود وگاهی بواسطهٔ برودت حالت میعان پیدا کرده بشکل باران وگاهی بواسطهٔ برودت زیاد انجماد یافته بشکل برف وتگرگ بکرهٔ زمین میبارد

تمام اجسام بدون استثنا مرکب از ذراتی هستند که بیکدیگر چسبیده واتصال یافته ولی نه اتصال واحد که خلل وفرج نداشته باشند زیرا که برای العین مشاهده میکنیم که تمام اجسام تراکم پذیر میباشند یعنی ممکن است بواسطهٔ کوبیدن وفشردن ذرات آنرا بهمدیگر نزدیك کرده ازمقدار حجم جسم کاست وبا تجربه معلوم ومبرهن گردیده است که حرارت

ذرات جسم را ازیکدیگر باز و منبسط میکند و برودت که عبارت از نقصان حرارت است ذراترا بیکدیگر نزدیك ومترا کم مینماید چنانکه اینمطلب را در آب مشاهده میکنیم که اگر آنرا حرارت بدهیم مبدل بخار میشود و فضای زیادی را پر میکند واگر حرارت طبیعی آن نقصان پذیرد منجمد میشود و تمام اجسام بدون استثنا مانند آب میباشند مگر اینکه حالت ذوبان و بخار کردن آنها مختلف است مثلاً برای تبدیل آهن بحالت بخار چندین برابر حرارت بیشتر لازم دارد وبعضی اجسام بالطبیعه ذراتشان بیکدیگر نزدیکتر است ازبعض دیگر و بهمین جهة سنگین تر است مثل طلا که ذراتش نزدیکتر ازمس میباشد وسنگین تر از آن است هر قدر هوا کمتر داخل جسمی بشود موجب سنگینی آن جسم میگردد کرهٔ زمین بعلاوهٔ دوری از آفتاب بواسطهٔ قشر منجمدیکه روی آن بسته وروز بروز ضخیمتر گردیده حرارت فوق العادهٔ آن رو بنقصان نهاده بعضی از مواد که در آن هنگام بحالت بخار بوده مبدل بمایع گردیده منجمله درجسم (هیدروژن) و (اکسیژن) در درجهٔ حرارت مخصوصه چون میل ترکیبی بهم داشتند بایکدیگر مرکب شده بحالت بخار مائی باقی مانده تا زمانیکه درجهٔ حرارت بقدری نقصان یافته که آن بخار مبدل بآب گردیده و تقاطر یافته بسطح ارض فرو ریخت و گودیهای زمین را پر کرده و تولید بخار گردید و بواسطهٔ تابش آفتاب آب دریاها تبخیر شد و در قلل شامخهٔ جبال که چندین برابر از حالیه مرتفعتر بود بشکل باران فرود آمد و در شکافهای جبال ریخت و آنها را شسته وتجزیه نمود وبواسطهٔ اثر آب جبال عظیمه متجزی گشته وفرو ریخت ومتدرجاً دامنه های کوه وسعت یافته زمین قابل زراعت تشکیل داد — مثلاً رشتهٔ جبال البرز چندین برابر ارتفاع آن از حالیه بیشتر بوده ودرجنوب وشمال آن دریاهای عظیم بوده که بواسطهٔ تجزی وخورد شدن قلل وکمر-های آن در دو طرفش دشت وسیعی پیدا گشته که بحر (خزر) و (خلیج فارس) نمونهٔ آن بحار است پس معین گردید که در روی قشر متبلورهٔ اوّلیه قشرهای رسوبی دیگر

گسترده گردید وقشر متبلوره را پوشانید ولی نه در تمام سطح بلکه در مکانهای پست اینعمل واقعشد .

بالاخره حرارت کرهٔ زمین باندریج رو باعتدال گذاشت و قشر منجمد بواسطهٔ مجاورت با قشر بارد ضخیمتر گردید وجزء مرکزی بحالت ذوبان وحرارت فوق العاده باقی ماند وازطبقات چهارگانهٔ زمین بترتیب بنای تکوین حیوان شد .

درطبقهٔ اوّل آثار بعضی حیوانات و نباتات پست دیده شد ودر هر طبقه عالی‌تر شد تا درطبقهٔ چهارم که ازسه طبقهٔ دیگر بالاتر بود اول حیوانات پستاندار بعد از آن انسان بظهور بپیوست واز تفتیش حیوانات متحجرهٔ قطب شمال و جنوب بیقین پیوسته که منطقهٔ منجمدهٔ حالیه سابقاً بسیار گرمتر از منطقهٔ محترقهٔ حالیه بوده زیرا که تحجرات پستاندارهای قوی هیکل که ازطایفهٔ پوست کلفتها ومختص بمنطقهٔ محترقه میباشد مثل (ماموت) وغیره در آنجا یافته اند وقرنها گذشته تا منطقهٔ شمالی رو باعتدال نهاده و از اعتدال به برودت وانجماد افتاده وچنان سرد گردیده که تعیش حیوان ونبات درآن غیر ممکن گشته بعلت اینکه صورت پذیرفتن مواد آلیه موقوف بوجود سه شرط است که حرارت ونور ورطوبت باشد و دو شرط اوّلیه درآن مفقود شده (باقی دارد)

مجملی ازکیفیت واحوال زردشتیان

ترجمهٔ احوال زردشت را درصفحات اوراق پریشان بلحاظ محبان علم ومعارفخواهان خواهیم رسانید صاحب (دبستان المذاهب) که مردی بوده دانا و بصیر وازاغلب تواریخ وسیر مطلع وخبیر و بااصحاب مذاهب متنوعه ملاقات ومباحثات بسیار کرده ودر صد وپنجاه واند سال قبل اینکتاب را درهندوستان تألیف نموده احوالات زردشتیان را چنین مینگارد

(فرزانه بهرام ابن فرهاد یزدانی) در کتاب (شارستان) آورده که علماً (بهدین) گویند که ایزد پاك روح مقدس زردشت را متعلق درختی آفرید که ممکنات اعلی علیین را

ابداع فرموده بود واین اشارت است بعقل اوّل چه عقل اوّل درختی است که همهٔ ممکنات بار وثمر اویند واینکه گویند روح زردشت را بدو پیوسته داشت اشارت بر آن است که نفس ناطقهٔ زردشت پرتوی است ازخرد نخست چه کمالات زردشت هم فروغی از آندرخت خرد است واز (مؤبد سروش) یزدانی شنیده شد که علماء بهدین گفته اند پدر زردشت گاوی داشت هر روز بچراگاه رفتی قضارا روزی بدرخت جندی رسید که برگهای آنها ریخته وخشك شده بود گاو از آن خورد وبعد ازاین قضیه جز برگهای ریخته و خشکندهٔ آندرخت چیز دیگر نمیخورد وازآن شیر حاصل میشد و پدرزردشت از آن شیر بیاشامید نطفهٔ زردشت در رحم مادر قرار گرفت مراد از اینتقریر این است که در برگهای سبز روح نباتی است ودرخوردن آنهارا آسیبی رسد لهذا گاو برگ خشکنده میخورد تا ازآن آسیب هیچ روحی نباشد هرچند روح نباتی ادراك لذت والم نمیکند وهمچنین اگر شیر گاو ندوشند پستان آن بدرد آید وهنگام دوشیدن بدو رنجی رسد پس ایزد بیچون پیکر پیغمبر خودرا ازشیری درپیوست که هرگز از آن رنجی بکسی یا جانوری نرسیده .

(بهرام) که ازمؤبدان کیش زردشت پیامبر است گوید چون جهان از بدان آشفته گشت و دنیا بکام دیو شد یزدان خواست پیامبری بر انگیزاند و این برتری و بالاتری را جز ازنژاد فریدون کسی نشایستی گویند در آنروزگار مردی بود (پورشسپ) نام پسر (منبرسپ) فریدون نژاد وزن اورا (وغدویه) میخواندند که آنهم عفیفهٔ ازتخمهٔ فریدون بود دادار پاك ایندو تن را صدف گوهر زراتشت ساخت و چون از آبستن شدن وغدویه پنجماه گذشت درخواب دید که تیره ابری گرد سرای وی آمد چنانکه تابش مهر وماهرا فرا گرفت واز آن تیره ابر جانوران موذی درنده و چرنده و پرنده همی بارید و از آن میان چیره تردی بچنگال شکم وغدویه را دریده و بچهٔ را از آن در کشید وبچنگال همیداشت و ددان دیگر براو گرد آمدند وغدویه خواست که برخروشد وفریاد کشد زردشت نگذاشته

و گفت میندیش که دادار یار من است لاجرم لب فرو بست هانگاه درفشنده کوهی‌را دید که از آسمان بزیر آمده وابرهای تیره و تاریك را بردریده وجانوران رمیدن گرفتند چون نزدیکتر شد نورانی جوانی بیرون آمد بدستی شاخی ازنور وبدست دیگر نامهٔ از دادگر و کتاب را بسوی ددان انداخت همه گی ازآنخانه بیرون رفتند مگر سه دد که گرگ و پلنگ وشیر بودند جوان شاخ نوررا برآن سه زد چنانکه سوختند و زردشت را گرفته درشکم مادر جای داد و با وغدویه گفت میندیش و اندوه مدار که نگهبان پسر تو یزدان است و این پور گرامی پیامبر دادار خواهد شد پس از نظر ناپدید گشت وغدویه بیدار شده در آن تیره شب بخانهٔ همسایه شتافته وخواب بگفت معبر پاسخ داد بدین پور هور (نام آفتاب است) دار دنیا از نام تو پر شود برو زایچهٔ طالع خود را بیاور درآن بنگرم فرموده را کار بست معبر در آن تأمل کرده و گفت سه روز این راز را پوشیده دار ودر چهارم روز پیش من آی وپاسخ برگیر چنین کرد ودر روز چهارم نزد اخترشناس شد چون وغدویه را دید خندید وتأمل اخترشناسانه بجا آورد وتوجه بگذارش خواب فرموده و گفت آن شب که این خواب را دیدی این پور نازاده را پنجماه وبیست روز بود وچون بمهد هستی خرامد نام نامی او (زراتشت) باشد و دشمنان دین از او نیست و نابود گردند اما نخست به بیکار کمر بندند و ازکوشش دقیقهٔ فرو نمیگذارند و تو از بدکاران بسی رنج بینی چنانکه از ددان مشاهده کردی ودیگر آنکه دیدی جوانی ازشتم سپهر باشاخ درخت روشنی فرود آمد آن فرهٔ ایزدی است که باز دارندهٔ بدیها از زردشت است وآن نبشته که دردست داشت نشان پیامبری است که برهمه از آن فیروزی یابد وآن سه دد که ماند عبارت از دشمن قوی وباطل سگال باشد که بدستان درتباهی زردشت کوشند وانجام کار برافتند وشاهی خواهد بود که دین بهی را او آشکار خواهد کرد وبه نیروی زردشت سرور هردو سرا گردد (وغدویه) پاداش فرمان زردشت بهشت است ودوزخ کیفر سر

بجیدکان ازاو ایکاش من در آنزمان بودم تا بمراسم جان سپاری در حضرتش قیام مینمودم وغدویه با معبر واخترشناس گفت چگونه ازمدت ایام آبستنی من خبر یافتی پاسخ داد که از دانستن چگونگی ستارکان واطلاع برباستان نامه که بوجود مسعود او خبر داده اند (۱)

وغدویه بخانه آمده وراز را بپورشسب گفت تا این مژده را به (متیرشسب) داد و باتفاق سپاس ایزدی بکردند چون زردشت بمعمورهٔ هستی خرامید بمجرد زادن خندید چنانچه آواز خندهٔ اورا زنان همسایه که درآن انجمن بودند شنیدند (۲)

---

(۱) **ملاحظه** اوّلا اگرچنانچه فی الحقیقه معبر و اخترشناس اینمطالب را بروجهی که نوشته اند میدانست خود او پیامبر میشد نه زردشت ثانیاً شاید مردم آنزمان برحسب جهالت باور میداشتند که از چگونگی ستارکان بوجود زردشت پی ببرند ولی امروزه علم برما ثابت مینماید که ازچگونگی وگردش کروات لاتعد ولاتحصی که دراین فضای لایتناهی بامشیّت الهی چرخیده ومیگردند اطلاع بهیچ چیزی ممکن نیست

حیرت برحسب احادیث واخبار کتب اسلام پیامبر وفرستادهٔ خدا نبودن زردشت بدیهی و یقین است اما آنچه موجب تعجب و حیرت میباشد این است که اغلب وقایع واحوالات آن طبق وقایع واحوالات پیغمبر ما صلواة الله علیه وآله است وحال آنکه زردشت سه وچهار هزار سال قبل از حضرت فخرکاینات ص ع بوده وچرا بایستی وقایع آن با احوالات حضرت رسالت پناه تا ایندرجه مطابقت ومشابهت داشته باشد چنانکه در بعضی وقایع فقط اسامی عوض شده مثلا اخترشناس میگوید آمدن زردشت را درکتب باستان خوانده ام در احادیث اسلام نیز مرقوم است که آمدن حضرت رسولخدا ص ع را درکتب نصارا ویهود خبر داده اند وهمچنین سایر وقایع که قارئین محترم در ضمن احوالات زردشت ملاحظه خواهند فرمود

(۲) **ملاحظه** دراینمورد زردشتیان خیلی تواضع وفروتنی کرده وبه تنها خندهٔ بلند ازآن مولود اکتفا کرده اند واگرنه بایستی سخن گفتن و هزار خارق عادت و خلاف طبیعت باو نسبت بدهند

پس نام اورا زراتشت نهادند وزنان ازخندهٔ او رشگ بردند (۱)

واین معجز آشکار گشت تا بگوش (دوران سرون) که خسرو آن مرز بود رسید و او بجادوگری و اهرمن پرستی مباهات کردی واز ظهور زراتشت آگهی داشت و از کاهنان واخترشناسان شنیده بود که او دین بهی‌را آشکار سازد وآئین اهرمنی را براندازد لاجرم شتابان بر بالین زردشت آمده و فرمان داد تا اورا برگرفتند ودست برتیغ یازید تا اورا تلف سازد دستش خشك شده و ناکام و بیمار ورنجور ازآنخانه بیرون آمد.

سراسر جادوان واهرمن پرستان که دوآنروزکار بودند هراسیدند لاجرم جادوان کوهی از هیزم با نفت و گوگرد اندوده و آتش زده زردشت را ازپدر ربوده درآن افکندند و بمژده دادن نزد پادشاه رفتند لیکن بیاوری ایزدی (که آن آتش نیز چون آب شد) (بدو در زراتشت درخواب شد) (۲)

مادر زردشت پس ازآگاهی بصحرا شتافته و گرامی پوررا ازمیان خاکستر برگرفته نهانی بخانه برد پس ازچندی ازخلاصی زردشت آگاهی یافتند

جادوگران واهرمنان و دیوان زردشت را بزدند درتنگهٔ که گذرگاه کاروان بود گذاشتند تا درزیر لگد وسم چارپایان کوفته گردد با ایزدی فره تنومند گاوی پیش آمد زردشت‌رادرمیان‌دودست‌وپا گرفته‌وایستادوهرگاوی که بدآنسوی گرائیدی باشاخ راندی چون رمه بگذشت آنگاه بسوی گله گام برداشت وغدویه پس ازپژوهش وپرسش زیاد گرامی‌پوررا یافته بخانه برد چون اینخبر به (دوران سرون) رسید فرمانداد تا زردشت را این بار در گذرگاه تنگتر ازسابق که اسبان میگذشتند انداختند یزدانی تائید بیشتر ازگله مادیانی

---

(۱) **تأمل** خندهٔ طفل چیزی نیست که موجب رشك وحسد باشد اما اگر زنهای حالیه ایران بودند از خندهٔ طفل جدیدالولاده ازواهمه وترس غش میکردند

(۲) **ملاحظه** عین قصهٔ حضرت ابراهیم خلیل است که گلستان را به‌آب تغییر داده اند

شتافته اورا نکاهداری نمود وغدویه پس از زحمت بسیار فرخ زاده را یافته وبخانه برد (۱)

باری (دورانسرون) پس از شنیدن اینخبر گفت تا بکنام گرگان درنده رفته (۲) و بچه های آنها را کشته وزردشت را آنجا افکندند تا از کین اورا بدرند چون شبانه انبوه گرگان بآرامگاه خود برگشتند بچه کان‌را کشته وبخون آغشته دیدند وطفلی‌را گریان یافتند (۳) همه همگروه بسوی او شدند وسالار گرگان بردریدن زردشت تاخت ودهان او دوخته شد ازاین معجزه سراسر گرگان هراسان شدند (۴)

ودرسر بالین زردشت نشستند مقارن اینحال دو میش از کوهستان آمده وپستان شیر بکام زردشت نهادند (۵) و گرگ و میش یکجا شدند چون سپیده دمید مادرش دوان

(۱) **تنقید** موهوم بافان ایران چه اندازه ابله تشریف دارند که اینهمه زحمت خود و مردم و حیوانات را فراهم می‌آورند در موردیکه شخصی برای کشتن کسی دست به شمشیر یازد ودستش خشك بشود دیگر برای چه زحمت هیزم گرد کردن و نفت وگوگرد اندودن بمردم وشاخ زدن بگاو ولگد زدن بمادیان میدهند میخواست همه‌راواگذاربفره‌ایزدی‌ویزدانی‌تائیدنموده‌وخود ومردم وحیواناترا اززحمت وارهاند

(۲) اینمطلب را هم ملتفت نشدم مگر گرگ غیر درنده واهلی هم هست که مصنف درنده را مقید داشته

(۳) **ملاحظه** در اینفقره دروغباف باید بنده‌را از باور نمودن بالمره معذور بدارد زیراکه راوی درهیچگاه خصوصاً درآنحال هرگز امکان نداشت که بکنام گرگان رفته وچگونگی را برای‌العین به بیند

(۴) **کشف سر عجیب** از این فراز معلوم میشود گرگهای زمان سابق قوهٔ ممیزه و دراکه داشته اند زیراکه دوخته شدن دهان سالار خودشان را فهمیده اند و حیوانات امروزی دارای این قوا نمیباشند

(۵) لوفرض دهان سالار گرگان دوخته شده بود خوب است سایر گرگها میشها را ندریده اند وگذشته ازآن یك میش برای شیر دادن کافی بود دویمی بکلی بی لزوم بوده است

وپژوهان بدان سهمگین مکان رسید والا پیامبر را برگرفته و یزدانی سپاس بجای آورده وبخانه خرامید چون جادوان این خبر بشنیدند اندوهگین گشته وچاره‌سگال گرد آمدند وانجمنی پی رای زدن ساختند جادوگر نامی که اورا (برتروش) و (پوران تروش) خواند ندی بایشان گفت زردشت باندبیر شما تباه نگردد یزدان اورا برهمهٔ اسرار حق آگاه کرده واورا یاور است واو فرهٔ ایزدی است .

بهمن که جبرئیل باشد زردشت را پیش دادار بیچون برد وخدا اورا به پیامبری برگزید و دادگر شاهی بدین او یاور گردد وبنیاد جادوان ودیوان از زمین بریده شود.

پدر زردشت از (برتروش) پرسید که از اختر زردشت وپیش آمد کار او مارا خبرده واز راز خندهٔ او بهنگام زادن آگهی بخش (برتروش) گفت پور تو زرتشت سرور شود وهمه چیز سعید گردون یاور اوبند وابنمولود عاقبت محمود آفریدکان یزدان را براستی رهبری نماید و (زندآوستا) آشکار کند دیو وجادوان براندازد و کشتاسب شاه بدین او درآید پس ازاینمژده پورشسب شادمان گشت ودرآنروزکار بیدار مغز وهوشیار پیری بود (دانا برزین کروس) نام بخانهٔ پورشسب آمده التماس نمود که زردشت را بپرورد وبدایه‌گی او مباهات نماید پورشسب بدان ستان همداستان شد وگرامی پور را بدآن پیر سپرد چون زردشت بهشت ساله گی رسید پیر جادوان ودورانسرون بخانهٔ وی آمدند بافسون وجادو وسهم وبیم فزودند چنانکه مردم از آنخانه بگریختند اما زردشت بیزدانی یاوری نهراسید واز خانه نجنبید لاجرم جادوگران خائب وخاسر از خانه بیرون شدند پس از یك چند زرتشت بیمار گشت واز اینخبر جادوان خرم شدند ومهتر جادوان برتروش جادوئی را بادوا فراز آورده وبنی آغشته ببالین زرتشت شد وگفت خوردن ایندوا ترا تن درست سازد واز رنج وا رهاند زردشت روشن ضمیر بدانست و دارو را از او گرفته بر خاك ریخت واز کار بد آغشتن دارو بنی خبر داد لاجرم جادوان از حیله سگالی باز بشیمان برگشتند و

درآنزمان بهتر ازجادوئی آئین نشمردندی وآشکارا دیو باّمردم صحبت داشتی و بیواسطه ساحری را ازابلیس یاد گرفتندی (۱)

جلاء العیون مجلسی علیه الرحمه

درباب ولادت کثیرالسعادة حضرت خاتم الرسل علیه الصلواة والسلام

ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده ازابوطالب که گفت شبی درحجر اسماعیل خوابیده بودم ناگاه خواب غریبی دیدم برخواستم درراه یکی از کاهنان مرا دید که میلرزم و موبهای سرم بردوشم متحرك است چون آثار تغیر درمن مشاهده کرد گفت چه میشود بزرك عربرا که رنگش چنین متغیر گردیده آیا حادثهٔ ازحوادث دهر اورا روی داده گفتم بلی امشب درحجر خوابیده بودم درخواب دیدم درختی ازپشت من روئیده وچندان بلند گردید که سرش بآسمان رسید وشاخهایش مشرق و مغرب را گرفت ونوری از آن ساطع شد که هفتاد برابر نور آفتاب بود وعرب وعجم را دیدم که سجده میکردند برای آندرخت

(۱) **اعتذار** ازمحترم مطالعه فرمایان عزیز ازدراز نویسی وتطویل معذرت خواسته و عاجزانه خواهش وتمنی میکنم دراین مبحث طولانی که نگارش رفت و باقی در صفحات اوراق بریشان بتدریج نگاشته خواهد شد جزء محملات و پر و پوچ نهپنداشته ودر رموز ودقایق آن با نظر تعمق بنگرند گذشته ازآنکه بیرخی مطالب مفید و سودمند متصادف خواهند شد پی به تمیز دین حق از باطل خواهند برد وبعلاوه اینها چه نیك وپسندیده میشد که نوآموزان وطن عزیز ما در املا و انشأ تحریرات و نگاشته ها این سبك وسیاق را سرمشق ونمونه قرار داده واز التزام بی لزوم استعمال بعضی لغات و الفاظ مغلق ومبهم و بیگانه از اذهان عرب صرف نظر فرمایند چه این سبك انشأ برای ایران دوست ها خوش آیند وفارسی آن غالب برکلمات والفاظ عربی است مسلم است که اصحاب احساسات حب وطن بای حال غلبهٔ خودرا طالبند ولو زباناً باشد

وپیوسته عظمت نور آن در تزاید بود (۱) گروهی از قریش می خواستند آندرخت را بکشند چون نزدیك میرفتند جوانی ازهمه کس نیکوتر وپاکیزه جامه تر ایشانرا میگرفت وپشت ایشانرا می شکست و دیده های ایشان را می کند پس دست دراز کردم که شاخی از شاخهای آنرا بگیرم جوان صدا زد و گفت ترا ازآن بهرهٔ نیست گفتم درخت از آن من است و من بهرهٔ ازآن ندارم گفت بهره اش ازآن گروهی است که در آن آویخته اند پس هراسان ازخواب بیدار شدم چون کاهن انخواب را شنید رنگش متغیر شد گفت اگر راست میگوئی از صلب تو فرزندی خواهد آمد که مالك مشرق ومغرب گردد وپیغمبر بشود پس عبد المطلب گفت ای ابوطالب سعی کن آنجوان که یاری او کرد تو باشی.

ایضاً بسند معتبر از عبدالله بن عباس روایت میکند که عباس پدر او گفت چون برای پدرم عبدالمطلب عبدالله متولد شد در روی او نور غریبی دیدم مانند نور آفتاب پس پدرم گفت که این پسر را شأنی بزرك خواهد بود. شبی درخواب دیدم که ازبینی عبدالله مرغ سفیدی بیرون آمد وپرواز کرده بمشرق ومغرب عالم رسید پس برگشت تا بربام کعبه نشست وهمهٔ قریش اورا سجده کردند ودرآنمرغ بحیرت می نگریستند ناگاه نوری ظاهر شد میان زمین و آسمان ومشرق و مغرب را فرو گرفت چون بیدار شدم از کاهنی که در بنی مخزوم بود سؤال کردم گفت ای عباس اگر انخواب راست باشد میباید که ازپشت عبدالله پسری بیرون آید که اهل مشرق و مغرب تابع او گردند عباس گفت که بعد از انخواب پیوسته درفکر امر عبدالله بودم تا وقتی که آمنه را بعقد خود درآورد واو جمیله ترین زنان قریش بود چون عبدالله برحمت الله واصل شد جناب رسولخدا صع از آمنه متولد شد

(۱) بنده را اینقدر بی سواد تصور نفرمایند که عظمت دربارهٔ نور استعمال نمیشود چون این نگارشات از احادیث واخبار است جسارت تغییر و تبدیل ندارم وآنچه مصنف ومحرر نوشته می نگارم

دیدم نوری ازمیان دو دیدهٔ او لامع بود چون اورا برگرفتم بوی مشك ازاو شنیدم و مانند نافهٔ مشك خوشبو گردیدم پس آمنه مرا خبر کرد که چون درد زائیدن مرا گرفت وشدید شد صدای بسیار شنیدم ازخانهٔ در او بودم (۱) که بسخن آدمیان شباهت نداشت وعلمی ازسندس بهشت دیدم که برقضبی ازیاقوت آویخته بودند که میان زمین و آسمان را پر کرده بود ونوری دیدم که ازسر آنحضرت ساطع بود وآسمان را روشن میکرد وقصرهای شام را دیدم که ازبسیاری نور مانند شعلهٔ آتشی شده بودند ودر دور خود مرغان بسیار مانند (اسفرود) میدیدم که بالها گشوده بر دور من می گشتند و شفیرهٔ اسدیرا دیدم که میگذشت ومیگفت که ای آمنه چها خواهند دید کاهنان وبتها از اینفرزند تو و جوان بلندیرا دیدم که ازهمه کس بلندتر بود وسفیدتر ونیکوتر ونیکو جامه‌تر کمان کردم که او عبدالمطلب است پس نزدیك من آمد وفرزند مرا گرفت وآب دهانش‌را دردهان او ریخت وطشتی ازطلا داشت که بازمرد مرصع کرده بودند وشانه از طلا داشت پس شکم فرزند مرا شکافت ودلشرا بیرون آورد وشکافت و نقطهٔ سیاهی از میان آن بیرون آورد انداخت پس کیسهٔ بیرون آورد ازحریر سبز وآنرا گشود ودرمیان آن کیسه گیاهی بود مانند زیرهٔ سفید پس آندل مقدس‌را از آن پر کرد وبجای خود گذاشت ودست بشکم مبارکش کشید وباآنحضرت سخن میگفت واو جواب میداد ومن سخنان آنها را نفهمیدم مگر آنکه گفت درامان حفظ وحراست خدا باش بتحقیق که پر کردم دلت را از ایمان وعلم وحلم ویقین وعقل وشجاعت توئی بهترین بشر خوشا حال کسیکه ترا متابعت نماید وای بر کسیکه مخالفت تو نماید پس کیسهٔ دیگر بیرون آورد از حریر سفید سرش‌را گشود وانگشتری بیرون آورد برمیان دو کتفش زد که نقش گرفت پس گفت که امر کرده است مرا پرور-

(۱) درغیر ذیروح باید آن نوشته شود چون محرر (او) نوشته بود مداخله را جایز ندانستم

دکارم که بدمم درتو روح القدس پس در او دمید وپیراهنی براو پوشانید و گفت این امان تست از آفتهای دنیا ای عباس اینها بود که بدیده های خود دیدم عباس گفت که کتفهایش را گشودم ونقش مهررا دیدم .

ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق ؑ روایت کرده که ابلیس بهفت آسمان بالا میرفت و گوش کرده و اخبار سماویه را می شنید پس چون حضرت عیسی متولد اورا از سه آسمان منع کردند تا چهار آسمان بالا میرفت چون حضرت رسول صؑ متولد شد اورا ازجمیع آسمانها منع کردند وشیاطین‌را به تیرهای شهاب ازابواب سموات راندند پس قریش گفتند میباید وقت گذشتن دنیا وآمدن قیامت باشد که ما شنیده ایم ازاهل کتاب که ذکر میکردند پس عمرو بن آمنه که داناترین اهل جهالت بود گفت نظر کنید اگر ستارهای معروف که باآنها هدایت می یابند مردم وباآنها می‌شناسند زمستان وتابستان را (۱) اگر ازآنها بیفتد بدانید که وقت آن است که جمیع خلایق هلاك شوند اگر آنها بحال خودند وستاره های دیگر ظاهر میشود بدانید که امر غریبی میباید حادث شود وصبح آنروز که آنحضرت متولد شد هر بتی که در هر جای عالم بود برو در افتاده بودند و ایوان کسری پادشاه عجم بلرزید وچهار کنگرهٔ او افتاد و دریاچهٔ ساوه که آنرا می پرستیدند خشك شد وهمان است که نمك شده ونزدیك کاشان وادی (سماوه) که سالها بود کسی در آن آب ندیده بود آب جاری شد وآتشکدهٔ فارس که هزار سال خاموش نشده بود درآنشب خاموش وداناترین علمأ مجوس در آن شب درخواب دید که شتر ضعیفی چند اسبان عربی را می‌کشیدند وازدجله گذشتند وداخل بلاد ایشان شدند وطاق کسری از میانش شکست ودو حصه شد وآب دجله شکافته شد ودرقصر او جاری شد ونوری درآنشب از طرف حجاز ظاهر شد ودرعالم منتشر گشت وپرواز کرد تا بمشرق رسید وتخت هر پادشاهی که

(۱) عجب این است که ستاره معرف تابستان وزمستان نیست

بود در آنصبح سرنکون شده بود وجمیع پادشاهان درآنروز لال بودند و سخن نتوانستند گفت (۱) وعلم کاهنان بوطرف شد و سد ساحران باطل گردید وهر کاهنی که بود میان او وهمزاد که داشت که خبرها باو میداد جدائی افتاد وقریش درمیان عرب بزرگ شدند و ایشن را آل‌الله گفتند زیرا که ایشان درخانهٔ خدا بودند (۲) آمنه گفت که والله چون پسرم بزمین رسید دستهای مبارك خود را بزمین گذاشت وسر خود را بسوی آسمان بلند کرد و باطراف آسمان نظر کرد پس ازاو نوری ساطع شد که همه چیز را روشن کرد وبسبب آن نور قصرهای شام را دیدم ودرمیان آن روشنی صدائی شنیدم که قائلی می گفت زائیدی بهترین مردم را پس او را محمد نام کن .

این روایت قابل مطالعه وتعمق است

ایضاً ابن بابویه روایت کرده است از لیس بن سعد که من نزد معاویه علیه اللعنه بودم و کعب الاخبار حاضر بود من از او پرسیدم که شما چگونه یافته اید صفت ولادت حضرت رسالت بناه ص‌ع را در کتابهای خود آیا فضیلتی برای عزت آنحضرت یافته اید پس کعب ملتفت شد بسوی معاویه که به بیند او راضی است یا نه حقتعالی بزبان معاویه

(۱) جای تعجب است که درتواریخ ملل سایره ازاینهمه معجزهٔ آخری که بایستی موجب حیرت همه شده و فصلها بنگارند هرگز اشارهٔ نشده واین تصور را هم نمیتوان کرد که اینوقایع حیرت انگیز را از لجاجت و عناد ننوشته اند زیرا که اغلب آنها سب این خوارق عادات را نمیدانستند که بر حسب لجاجت و تباین مذهب ذکری از آن ننمایند

(۲) دلیلی بسیار غیر موجهی است زیرا که اغلبی از معاندین و مخالفین هم در خانهٔ خدا بودند

جاری نمود که بگو ای ابواسحق آنچه دیدهٔ (۱) ومیدانی گفت من هفتاد و دو کتاب خوانده ام که همه از آسمان فرود آمده وصحف دانیال‌را خوانده‌ام ودرهمهٔ آنها ذکر ولادت آنحضرت وولادت عترت او هست بدرستی که نام او معروفست درهمهٔ کتابها و در هنگام ولادت هیچ پیغمبری ملائکه نازل نشدند مگر عیسی علی نبینا و علیه السلام واحمد صل الله علیه وآله وحجابهای بهشت را نزدند برای زنی بغیر ازمریم وآمنه وملائکه موکل نشدند بزنی دروقت زائیدن بغیر مادر مسیح ومادر احمد وعلامت آنحضرت آن بود که شبی که آمنه بآنحضرت حامله شد منادی ندا کرد درآسمانهای هفتگانه که بشارت باد شما را که دُرّ شاهوار نطفهٔ خاتم الانبیاء در صدف عصمت و جلالت قرار گرفت ودر جمیع زمینها و دریا ها ایمژدهٔ مسرت ثمره را ندا کردند ودر زمین هیچ روندهٔ و پرندهٔ نماند که بر ولادت شریف آنحضرت مطلع نگردد و در شب ولادت با سعادت آنجناب هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ و هفتاد هزار از مروارید بنا کردند وآنها را قصور ولادت نامیدند وجمیع بهشت ها را زینت کردند وندا کردند که شاد شو و برخود ببال که پیغمبر دوستان تو متولد شد پس بهشت خندید وتا قیامت خندان است (۲) ویکی از ماهیان دریا که آن را (طموی) میگویند وسید وبزرك ماهیان است وهفتصد هزار دم دارد وبرپشت او هفتصد هزار گاو راه میروند که هر گاوی ازدنیا بزرگتر است وهریك از آن گاوها هفتصد هزار

(۱) دراین نکته نیز تأمل قابل توجهی میباشد زیرا که مبنی خلافت وعبارت اصح اساس سلطنت معاویه بسته برسالت وعلو شان وعزت ورفعت حضرت ختمی مرتبت صلواة الله است ومعاویه بایستی بیشتر مایل به‌اشتهار خوارق عادات ومعجزات آنحضرت باشد ولی از عبارت (حقتعالی بزبان او جاری نمود) معلوم میگردد که راضی باشتهار فضایل ومناقب آنحضرت نبوده است دراینصورت باید شخص بسیار نادانی باشد

(۲) خندهٔ جماد هم ازخوارق عادات است همچنین دوستی جماد باذیروح

شاخ دارند اززمرد سبز وماهی ازرفتار آنها خبردار نمیشود آنگاهی برای ولادت آنحضرت بحرکت آمد اگرنه حقتعالی اورا ساکن میگردانید هرآینه زمین را برمیگردانید (۱).

بقیهٔ احوال ژوغرافی وتاریخی ایران

معارف وصنایع وتجارت آن ایران اززمان قدیم ادبیاتی مخصوص داشته وتا کنون سه بار زبان وخط آن تغیر وتبدیل یافته درزمان زردشت زبان (زند) که مخصوص بطرفهای بلخ بود معمول بوده وکتاب زند آوستا بازبان زند نوشته شده وبعد از آن در زمان ساسانیان زبان (پهلوی) و (دری) باحروف مأخوذ از سریانی معمول گردیده که جامع عبارات واصطلاحات بسیار مأخوذ ازفرس قدیم وسریانی بود وبعد از ظهور اسلام حروف عربیه قبولشده وزبان فارسی ممزوج باالفاظ وعبارات زیاد مستعار ازعربی متداول گشته واین سه زبان که باردیف استعمال شده اساساً یکی بوده وزبان زند نیز چون خیلی قدیم ودر منتهای شمال شرق ایران مستعمل بوده وشابهتی با فارسی

(۱) یقین است اینمردکهٔ یهودی اینفقره را محض استخفاف وتمسخر گفته است و مقصودش این بوده است که اینمطلب درکتب مسلمین ثبت شود وموجب توهین واستهزاً ملل سایره براهل اسلام گردد فرضاً ماهی یاهرحیوانی هرقدر هم بزرك باشد شاخ ودمش نیز نسبت ببزرگی تنهٔ آن بزرگتر میشود تعدد که پیدا نمیکند بعلاوه هفتصد هزار گاو که هرکدام هفتصد هزار شاخ از زمرد داشته باشد دیگر زمرد را عظم وقیمتی نمیماند کافهٔ جواهرات بسبب قلت وکمی ذیقیمت و مطلوب ومرغوب شده اند پس ازآنکه (برلیان) بقدر سنك وجود داشته باشد آنهم به قیمت سنك میشود.

ازقارئین محترم متمنی هستم که عدد شاخهای هفتصد هزار گاو را حساب فرموده بدانند معنی مبالغه چه چیز است آنهم مسلم است که ماهی بااین جسامت زیر کرهٔ ارض وغیره جا نمیگیرد که از حرکت آن کرهٔ زمین برگردد وسرنگون بشود زیراکه هفتصد هزار گاو هرکدام بزرگتر از زمین روی آن راه میروند

امروزه نداشته وباهندی قدیم که زبان سانسکریت باشد شباهت آن بیشتر است وزبان پهلوی بفارسی حالیه شباهتش زیاد است اما زبان (مدی) های قدیم ساکنین جهات آذربایجان مناسبتش بافارسی تاکنون تحقیق نیافته ودرآثار عتیقهٔ ایران خط پهلوی متداول نبوده وخط میخی که بااشتراك آنوریها متداول بود استعمال شده.

بهرحال چون زبانهای زند وپهلوی بمقام السنهٔ تاریخیه گذشته بفارسی حالیه حصر کلام نمائیم اینزبان در اوائل دور اسلام شروع بتداول نموده چون اساس آن برروی مدنیت وادبیات قدیم ایران بود خیلی زود ترقی کرده وادبا وشعرا مانند فردوسی ورودکی ونظامی وانوری وسعدی بعرصهٔ وجود آمده وادبیات مخصوص اشعار بردیف السنهٔ بسیار کاملی داخل شده واز آنجائیکه ایرانیان بالطبع بشعر میل واستعداد دارند ادبیات فارسی بتدریج توسعه یافته وباهوس شعر صنعت نوشتن وخواندن در ایران ازتمام سایر ممالك شرقیه بیشتر انتشار یافت درازمنهٔ بسیار مشعشع اسلام بزرگترین علمأ اسلام درایران ظهور نموده وشهرهای طوس ونیشابور وقزوین واصفهان وشیراز ومراغه وغیره بمنزلهٔ دارالعلم رسیدند پس از آن یعنی ازپانصد وششصد سال باینطرف تنزلی که روی داده قابل انکار نیست معهذا در ایران تعلیم وتعلم علوم بالمره فراموش نشده ودرحالت حاضره نیز در ایران علماً بسیار است واز آنجائیکه فنون جدیده وکشفیات اخیره هنوز بزبان فارسی ترجمه وتعمیم نیافته ترقیات فنیهٔ مطلوبه بوجود نمیآید دولت ایران اخیراً در طهران دارالفنونی تأسیس و گاه گاه نیز شاگرد برای تحصیل باروپ میفرستد. علوم وفنون عمدهٔ مدارس ایران عربی است وفارسی جزء ادبیات مخصوص شمرده میشود. ایران صنایع جدید وکارخانجات ندارد وصنایع معمولهٔ سابقه نیز خیلی تنزل نموده باوجود این باز صنایع بسیاری دارد. اولین ومهمترین آنها منسوجات پشمی وقالی وقالیچه است وشال ایران نیز مشهور است چون در رنك ونسج اینها مهارت فوق العادهٔ دارند لهذا این قبیل امتعه در اروپ خیلی مطلوب

ومقبول است وامتعهٔ کلی ازایران بممالك خارجه میرود . چرم واسلحه وچینی ایران نیز معروف است (۱) دراصفهان از پنبه پارچه های خوب می بافند درخراسان اسلحهٔ جارحهٔ بسیار اعلی می سازند . در یزد کارخانجات مخصوص بنسج قماش های ابریشمین وقند سازی هست . اهالی ایران میل واستعداد فوق العاده بتجارت دارند محصولات و امتعهٔ ایران را تقریباً بتمام اقطار عالم میبرند وامتعهٔ تجارتی اجنبی را نیز خودشان بایران میآورند (۲)

واقع شدن مملکت ایران در مابین هند وچین باآسیای غربی با اینکه برای تجارت بسیار مهم ودسترس است بجهة نداشتن معابر سهل العبور واسباب نقلیه و فقدان امنیّت بر حسب اهمیّت موقع واستعداد اهالی علل مذکوره مانع ازترقی تجارت میباشد.

احوال تاریخیه ان مملکت ایران ازممالکی میباشد که از زمان بسیار قدیم احوالاتش مضبوط است . چون درازمنهٔ قدیمه دولت بزرگ ومتمدّنی بوده است با اینکه احوال تاریخیهٔ آن حائز اهمیّت بزرگی است تاریخ قدیم آن نیز مثل تواریخ دول وملل سائره با خرافات واساطیر مخلوط وتفکیك حقیقت از میان آنها اشکال دارد . تاریخ ایران دو منبع دارد یکی روایات ایرانیها ودیگری روایات یونانیها . کتب تاریخیه وادبیهٔ ایرانیهای قدیم محو شده بعد ازظهور اسلام بعضی شعرا مانند فردوسی و برخی مورخین ایران که به ثبت وضبط تاریخ این مملکت مایل گشته اند وقایعی را که از دهاقین شنیده اند و با نوشتن وقایعی که زردشتی ها مقدس میشمارند اکتفا نموده اند ومورخین یونان نیز بسبب دوری

(۱) گویا مقصود ازچینی کاشی های قدیم باشد

(۲) مترجم گوید بلی سابقها چنین بود ولی حالا چندین سال است تجار اجنبی در سایهٔ علم ودانش کلیهٔ تجارت داخله وخارجه را ازدست ایرانیها گرفته وتجار ایران ازبی علمی وجهالت فی الحقیقه دلال تجار فرنك می باشند واگر با این وتیره برود عماً قریب حمال وبارکش اموال آنها خواهند شد

وندانستن زبان ایرانیان گذشته ازاینکه اغلب وقایع را بسهو نوشته اند اسامی سلاطین ایران را بالمره تحریف وتغییر داده اند لهذا تاریخ ایران که ازاینجدو منبع صدور یافته یکی زماناً ودیگری مکاناً دور بوده وهیچکدام آنها با نظر صحت نمیتوان نگریست وتطبیق آنها باهمدیگر نیز نهایت اشکالرا دارد معهذا چون یکی از آنها در عالم اسلام ودیگری دراروپ اشتهار دارد هر دو را سوا ذکر کرده وفقراتی که قابل تطبیق است بیان خواهیم کرد .

عقاید ایرانیان دایر بتاریخ قدیم خودشان چون از کتاب زردشت مأخوذ می باشد ودراین کتاب ابداً ذکری ازحضرت آدم ونوح صرع نرفته وبجای آدم کیومرث وعوض نوح فریدون مذکور شده ولی زردشت کیومرث را پدر ابنای بشر ندانسته واورا اوّلین پادشاه میداند وفریدون را مثل کسیکه ازطوفان نجات یافته باشد نشان نداده مانند پدرسه شخص که درایران وتوران وعراق وشام اوّلین سلطان بوده اند می نماید .

سلاطینی که اززمان کیومرث تا ظهوراسلام درایران فرمانروائی کرده اندباسامی پیشدادیان وکیانیان واشکانیان وساسانیان بچهار طبقه منقسم شده و پادشاهان چهار طبقه بقرار مذکور ذیل میباشند

طبقه پیشدادیان	نوذر	لهراسب	**طبقه اشکانیان**
کیومرث	افراسیاب	گشتاسب	اشتهن
هوشنگ	زاب	بهمن	اشك
طهمورث	گرشاسب	همای	اشکان
جمشید	**طبقه کیانیان**	داراب	اشك ثانی
ضحاك	کیقباد	دارا	شاپور
فریدون	کیکاوس	اسکندر	بهرام
منوچهر	کیخسرو		بلاش

هرمز	کودرز ثانی	شابور دویم	نوشیروان
نرسی	نرسی ثالث	اردشیر دویم	*هرمز چهارم
فیروز	**طبقه ساسانیان**	شابور سیم	خسرو
بلاش ثانی	اردشیر بابکان	بهرام چهارم	شیرویه
خسرو	شابور	یزدگرد	اردشیر سیم
بلاشان	هرمز	بهرام پنجم	پوراندخت
اردوان	بهرام	یزدگرد دویم	آرزمیدخت
خسرو ثانی	بهرام ثانی	هرمز سوم	فرخزاد
بلاش ثالث	بهرام ثالث	پیروز	یزدگرد سوم
کودرز	نرسی	بلاش	
نرسی ثانی	هرمز دویم	قباد	

روایات دربارهٔ سلاطین طبقهٔ اول بالمره ازقبیل خرافات بوده حتی اگر با بعضی کتب قدیمهٔ هند تطبیق شود اغلب آنها پادشاه نبوده واسامی معبود بودن آنها ونقل این اسامی بایران ازطرف زرادشت که ازهند طرد وتبعید گشته مفهوم میگردد .

ازجمله جمشید معبودی کنایه از آفتاب وفریدون ازیکفرشته وضحاك ازجن وعفریق بصورت مار از کتب اساطیر قدیم هند منفهم میشود ودرمیان سلاطین این طبقه اسم دو نفر اجنبی نیز هست یکی از آنها ضحاك است که عرب بودن آن مظنون میباشد ودیگری افراسیاب که ترك است که هر دو بایران استیلا یافته اولی ازطرف فریدون ودویمی ازطرف کیخسرو بقتل رسیده اند و وقایعی که درباب پیشدادیان درشاهنامه مسطور است ابتدای ظهور نوع بشر وصورت ترقی آنرا بیك نوع طبیعی مصور است .

اما طبقهٔ ثانی عبارت از پهلوانان و قهرمانان بوده و بروایات منقوله دربارهٔ آنها را

نمیتوان بانظر صحت دید عبارت ازبرخی مبالغات شاعرانه بوده وخصوصاً تصویرات فردوسی درحق رستم زال وسایر پهلوانان ورفقای او که درزمان اکثر این پادشاهان زنده زعم میشوند باین سلسله فتوحات اسکندر کبیر خاتمه داده وپس ازفوت این جهانگیر ممالك ایران بقدر هشتاد سال درتحت حکم ونفوذ سلالهٔ (سلفقوس) از سرداران اسکندر مانده وبعد طبقهٔ اشکانیان ظهور واز تاریخ (۲۴۶) قبل ازمیلاد تا (۲۲۹) بعد از میلاد مدت چهار صد وهفتاد وپنجسال حکمرانی کرده وازتاریخ مذکور سلالهٔ ساسانیان ظهور وتازمان تابش انوار فیوضات اسلام یعنی تا زمان خلافت عمر ابن الخطاب حکمران و فرمانروا بوده اند وقایع ایندو طبقه اگرچه عبارت از تاریخ صرف است ولی احوال اولی بطور الیق معلوم نیست .

تاریخ ایران را بچهار دور میتوان منقسم نمود اول دور اساطیر که زمان پیشدادیان باشد . دویم دور پهلوانان عبارت اززمان کیانیان است .

سیم دور تاریخ است که قبل الاسلام زمان اشکانیان وساسانیان پس ازاسکندر بزرك باشد . چهارم نیز دور تاریخ بعد از اسلام است زمانی است که از دخول اسلام بایران الی یومنا هذا گذشته تاریخ قدیم ایران که ازطرف مورخین یونان ضبط شده ودر اروپ معروف است تنها بطبقهٔ کیانیان متعلق بوده و برحسب روایات مورخین یونان در ازمنهٔ قدیمه درایران دو دولت بوده یکی را (مدی) ودیگری را (فارس) مینامیدند دولت مدی حتی الامکان متمدن وفارس نسبت بآن وحشی بود یکی از سلاطین مدی موسوم به (آستیاغ) دختر خود را بپادشاه فارس داده ودرخواب دیده بود که دخترش طفلی زائید که مملکت او را ضبط خواهد کرد ودختر خودرا درزمان حامله گی دعوت وبمجرد متولد شدن طفل او را داد بکوهی افکندند و اینطفل در کوهستان در دست شبانان بزرگ شده با اسم (کورس) پادشاه بزرگی میشود وپس از تسخیر مدی حدود ممالك خود را

تا سواحل دریای خزر توسعه داده و بدول (بابل) و (آثور) و چندین دول دیگر استیلا ودولت بزرگی تشکیل میدهد . این است که از آنوقت تازمان اسکندر دولت ایران با کثر اقطار عالم که در آنزمان معلوم بود حکمرانی داشته و بعدها در زمان ساسانیان نیز دولت بزرگی بوده . وبنا بروایت مورخین یونان سلاطین ایران یعنی کیانیان بقرار تفصیل ذیل می باشند .

کامبیز	آرتاکسرسیس درازدست	آرتاکسرسیس منمون
اسمردیس مجوسی	اکسرسیس ثانی	اوخوس
داریوش بن هستاسب	سوغدیان	آرسیس
اکسرسیس اول	داریوس نوتوس	داریوس کودومان

حالا میخواهیم اینهارا باسلاطین کیان که اسامی آنها را ایرانیها ضبط کرده اند به تطبیق بپردازیم اولین آنها (کیروس) یا (کورس) کیکاوس و کیخسرو بودن آنها معلوم نمیشود بنا بروایت بزرگشدن درکوهستان پیش شبانان وسایر احوال ابتدائیهٔ آن کیخسرو بودنش ودرآنصورت مملکتی را که فردوسی توران نام میدهد و افراسیاب بودن آستیاغ لازم می آید اگرچه از اقوام تورانیه بودن اهالی مدی نیز مروی است . لکن بنا بر فتوحات کیروس احتمال کیکاوس بودنش نیز بنظر می آید چون درشاهنامه فتح مازندران بدست کاوس نیز ذکر شده مازندران بودن مدی نیز محتمل است . پدر کیروس در تواریخ یونان بااسم کامبیز مذکور شده اگر کیروس کیخسرو باشد از سیاوش بحثی بمیان نیامده کاوس بودن این کامبیز واگر کیروس کاوس باشد قباد بودن کامبیز اقتضا میکند .

پسر کیروس نیز کامبیز بوده و فاتح مصر همین کامبیز است وحال اینکه در شاهنامه ابداً ذکری نرفته که کیخسرو پسری موسوم بکاوس داشته باشد و یاکاوس را پسری بنام قباد باشد بالعکس درشاهنامه فاتح مصر کاوس پدر کیخسرو را مذکور میدارد وازاسمردیس

مجوسی که چندین مدت تخت وتاجرا ضبط کرده بود بهیچوجه ذکری نرفته و درتواریخ یونان نیز اسمی ازلهراسب ذکر نشده .

دراینکه داریوس بن هستاسب اسفندیار پسر کشتاسب میباشد هرگز شکی نیست .

ودرتواریخ ایران ازدلاوری وقهرمانیت او ذکر میشود وفوت اورا درحال حیات پدرخود بیان میدارند ولی مورخین یونان سلطنت را باو داده وکشتاسب در ردیف سلاطین مذکور نمیشود واسم اکسرسیس اگرچه محرف شیرویه است ولی از اسفندیار پسری باین نام درشاهنامه ذکر نشده بعد از کشتاسب سلطنت اردشیر بهمن درازدست پسر اسفندیار بیان میشود ودرتواریخ یونان اردشیر درازدست پسر اکسرسیس (آرتاکسرسیس منمون) همان اردشیر بهمن بودن آن ظاهر وهویداست داریوس یعنی اسفندیار دیگر پسر داراب که بعد از دو پادشاه نشان داده میشود اوخوس وآرسیس کی‌ها بوده‌اند معلوم نشده. اما دارا بودن داریوس معین است .

ایرانیها منشعب از شعبات بسیار قدیم قوم آریا بوده و از آنهائی هستند که ازوطن اصلی خود خیلی کمتر دور رفته اند زیرا که وطن اصلی قوم آریا جهات بلخ وهرات میباشد بنا براین ایرانیها باهندیها دو شعبه بسیار قدیم قوم آریا را تشکیل میدهند .

زبان فارسی حالیه با السنهٔ پهلوی وزند مناسبت ومشابهتش با السنهٔ هند واروپ یعنی سانسکریت ویونان ولاتین وکلت وژرمان واسلاو وآرنئود بسیار واضح بوده وعلماً لسانیون اروپ از مدتی باینطرف در بارهٔ این مناسبات تحقیقات وتجربیات زیاد اجرا داشته وکتب بسیاری نوشته اند . چنانکه مورخین ایران نام ایران را مشتق ازایرج پسر فریدون می‌پنداراند مورخین عرب بانبعیت براصول بنی اسرائیل یکی از احفاد حضرت نوح را موسوم بایران پنداشته ومیخواهند مأخوذ از آن بنمایند ،

جای شبهه نیست که این اسم عین اسم آریا وآریان است واینهم آشکار میباشد که

ایرانیها این اسم را از زمان بسیار قدیمی که هیچ تاریخی ضبط آنرا ندارد محافظت کرده‌اند (بمادهٔ آریا نیز رجوع فرمایند) قبل از خاتمه دادن بشرح احوال ایران قدیم تقسیمات قدیمهٔ آنرا که ژوغرافیون یونان قدیم ضبط کرده اند با مقابلهٔ تقسیمات جدیده عرض بکنیم

	تقسیمات قدیمه	تقسیمات جدیده
۱	سوسیانه	اهواز وخوزستان
۲	مدی	آذربایجان و عراقعجم
۳	آریا	خراسان جنوبی وجهات هرات
۴	هرقانیا	جهات جرجان ومازندران
۵	بارتیا	شمال غربی خراسان وطبرستان
۶	مارجیانه	سمت مرو
۷	باقتریانه	سمت بلخ
۸	سوغدیانه	ماوراء النهر
۹	خوراسمیا	خوارزم
۱۰	قارمانیا	کرمان
۱۱	پرسیا	فارس
۱۲	جدروسیا	مکران
۱۳	دارنجیانه	جهات سیستان وقندهار

اما در ایران قدیم در ازمنهٔ بسیار قدیمه شخصی موسوم به (مه آباد) با دعوی پیغمبری ظهور و آئین ومذهبی وضع کرده بنا بروایات منقوله نسل مومی الیه قبل از پیشدادیان در ایران سلطنت کرده اند و بنا بمندرجات کتبی که اخیراً درزبان زند بعرصهٔ ظهور آمده غیر از مه آباد مذکور چند نفر دیگری نیز دعوی پیامبری کرده‌اند بای حال

در آن ایام دین ایرانیها مثل سایر اقوام آریانیه عبارت از پرستش بآفتاب و سایر اجرام سماویه بوده وجمشید نیز از ارکان این دین شمرده شده و اگر کنایه از آفتاب هم نباشد از مروجین پرستش بآفتاب بوده وبهار و نوروز را تقدیس وشراب را ایجاد کرده ،

در زمان حکمرانی کشتاسب که از طبقهٔ کیان میباشد زردشت نام با دعوی پیغمبری ظهور و دین آتش پرستی را در ایران ترویج داده. وباانیکه زردشت موجد دین جدیدی بوده معهذا عبادت سیارات را لغو نکرده و آتشکده های ایران هر کدام منسوب بیکی ازسیارات شمرده شده وهیکل سیارهٔ راکه منسوب بود نشان میداد .

ودر این دین آفتاب به ایزد که خدای خیر ونور و آتش بود و ظلمت وشب باهرمن خدای شر منسوب شمرده میشد .

زند آوستا کتاب زردشت با زبان زند نوشته شده چون در زمان ساسانیان اینزبان متروك وغیر منفهم گردید لهذا بزبان پهلوی ترجمه کردند .

انتشار انوار دین اسلام اگرچه دین زردشت را درایران محو نمود اما باز درجهات یزد نیز چندین هزار نفر زردشتی مانده وعدهٔ هم بهندوستان فرار کرده بودند .

اما تاریخ ایران بعد از اسلام اینمملکت درزمان خلافت فاروق اعظم بدست سعد بن ابی وقاص وسایر مجاهدین اصحاب ضمیمهٔ ممالك اسلامیه شده وهر قسمتی از آن ایالتی اتخاذ گردید درزمان ملوك امویه بعضی ازائمه منسوب بخاندان نبوت وبرخی ازسایر ذوات بایران مهاجرت ودر مابین ایرانیها طرفداری علویها بتدریج کسب قوت نموده و بالاخره از میان آنها (ابومسلم) خراسانی خروج وبخلافت بنی امیه خاتمه داده وخلافت را در بنی عباس استقرار داد . ودر زمان خلافت عباسیه نیز مملکت ایران بایالات انقسام یافته ویکسره از بغداد که مرکز خلافت بود اداره میشد واز آن اوقات درایران امرأ عرب زیاد شده . و زبان ادبی آن نیز عربی گردید که هنوز تحریر و ترقیم فارسی شروع نشده بود .

دراوائل قرن سیم هجرت درایام خلافت مامون الرشید (طاهر ذوالیمنین) والی خراسان رأیت استقلال برافراشته ودولت مستقلی درخراسان تشکیل داد . سلاطین بنی طاهر پنجنفر بوده ومدّت (۴۹) سال حکمرانی کرده‌اند ودر تاریخ (۲۵۳) هجرت شخصی موسوم به (یعقوب بن لیث صفار) درسیستان کسب استقلال وبسلالهٔ بنی طاهر ختام داده وخراسان‌را متصرف ودولت بنی‌لیث‌را متشکل نمود صفاریان نیز سه نفر بوده و (۳۴) سال فرمانروانی کرده اند .

درتاریخ (۲۸۷) اسمعیل بن احمد سامانی والی ماوراءالنهر اعلان استقلال وخراسانرا نیز از بنی‌لیث استرداد ودولت سامانیان را تأسیس نمود .

سامانیان نه نفر بوده تا (۳۸۶) هجرت صد سال پادشاهی کرده اند زبان فارسی را مجدداً احیا ودر زمان آنها زبان فارسی باحروف عربی نوشته شده وشعرا بظهور آمدند و قبل از انقراض این دولت درجهات فارس وعراق دولت (آل بویه) ظهور ودرهمان تواریخ درجهات افغانستان (آل سبکتکین) خروج وبخراسان نیز استیلا یافتند .

سلاطین آل بویه هفده نفر بودند واز (۳۲۱) الی (۴۴۸) هجرت (۱۲۷) سال فرمانروانی کرده اند پس از تصرف وتسخیر هندوستان وماوراءالنهر بعراق نیز استیلا یافته واز قوه وقدرت آل بویه کاستند ودر تاریخ (۴۰۹) هجرت سلجوقیان از خراسان ظهور وبغزنویها ودیالمه یعنی آل سبکتکین وآل بویه غلبه جسته ودولت جدیدی متشکل ساخته وآنها نیز بتدریج کسب قوه وقدرت نموده وبعد ازانقراض آل بویه وغزنویها بتمام ایران استیلا یافته وتا (۵۹۰) هجرت حکمرانی کرده اند ودر ایام سلطنت سلجوقیان خوارزم شاهیان درخوارزم ظهور ودر افغانستان نیز پس از انقراض آل سبکتکین دولت غوریان ظهور نمودند .

خوارزمشاهیان نه نفر بوده واز (۴۱۰) تا زمان خروج جنگیز حکمرانی داشته اند

و غوریان نیز پنجنفر بوده واز (۵۴۳) تا (۷۰۷) هجرت (۱۶۴) سال سلطنت کرده اند ودر تاریخ مذکور ملك آنها بدست تصرف خوارزمشاهیان گذشته .

ودر زمان سلجوقیان نیز شعبهٔ ازخود آنها در کرمان استقلال یافته واز این سلاله یازده نفر ازتاریخ (۴۳۳) تا (۵۸۳) هجرت (۱۵۰) حکمرانی کرده اند وباز درزمان سلجوقیان درقهستان دولت باطنیه از طرف (حسن ابن الصباح) متشکل شده وحکمرانان باطنیه نیز هشت نفر بوده اند از (۴۸۳) تا (۶۵۳) فرمانروانی کرده اند .

در اواخر سلطنت سلجوقیان جهار حکومت با اسم اتابکان درفارس وآذربایجان و لرستان تشکیل شده .

اتابکان فارس یازده نفر بوده از (۵۴۳) تا (۶۶۸) (۱۲۵) سال پادشاهی کرده اند وملك آنها ازطرف هلاکوخان ضبط شده . واتابکان آذربایجان پنجنفر بوده واز (۵۵۵) الی (۶۲۲) (۶۷) سال سلطنت نموده وملك آنها را خوارزمشاهیان متصرف گشته اند .

اتابکان لر بزرگ نه نفر بوده واز (۵٤۰) تا (۶۵۹) (۱۵۵) سال فرمانروانی داشته اند .

اتابکان لر کوچك یازده نفر بوده واز (۵۷۰) تا (۶۹۵) (۱۲۵) سال حکمرانی کرده‌اند بنحو معروض در زمان خلافت بنی عباس مملکت ایران درمیان اینـدول مختلف میدان مجادلات ومحاربات گردیده معهذا چون آن اوقات زمان بسیار مشعشع مدنیت اسلام بود درایران علوم ومعارف وسایر اسباب تمدن خیلی پیشرفته بااینکه اکثر سلاطین مذکوره از اولاد ترك بودند بجهة غلبهٔ ادبیات فارسی ومدنیت ایران تمام آنها ایرانیت کسب نموده وعلماً وادبارا حمایت وبترقی ادبیات فارسی وعلوم عربیه خدمت کرده اند .

بالاخره دراوایل قرن هفتم هجرت جنگیزخان خروج ودرهنگامیکه اکثر ممالك اسلام پایمال ولگدکوب ظلم وجور قوم مغول میگردید بیشتر ازهمه ممالك ایران ازآنمصائب

مصاب بود هلاکوخان نوهٔ چنگیز دولی را که در ایران بودند فرداً فرد مضمحل و معتصم خلیفهٔ عباسی را مقتول واغلب بلاد را تخریب و دولتی باسم (ایلخانیان) را در ایران تأسیس و پادشاهان ایندولت چهار نفر مسلم پنجنفر کافر جمعاً نه نفر بودند وازتاریخ (۶۵۳) تا (۷۳۶) هجرت سلطنت کرده اند وبعد از آن قریب پنجاه سال ایران بلا صاحب مانده وهرج ومرج بی اندازه وملوك الطوایف با اسامی (چوپانیان) (ایلکانیان) (اینجویان) (سربداران) (آل مظفر) (قره ختائیان) وغیره ظهور کرده اند تا اینکه در تاریخ (۷۸۳) هجرت از نسل چنگیز امیر تیمور گورکان ظهور وبایران هجوم ومعموره هائی را که ازچنك تخریب چنگیز خلاصی یافته بودند خراب کرد.

در زمان حیات امیر تیمور چهار پسر او هر کدام بیك سمت مملکت والی وفرمانفرما گردیده وهر یك از آنها اولاد زیادی داشتند.

پس ازفوت اینجهانگیر مابین اولادش نایرهٔ نفاق شعله ور شده واکثر ایشان درجنك بایکدیگر مقتول شدند ودر وفات تیمور ازاحفاد او پیرمحمد وسلطانخلیل مدت قلیل حکمرانی کرده بعد شاهرخ بن تیمور جالس اریکهٔ سلطنت گردیده ومدت (۴۸) سال سلطنت ایران وترکستان در نسل وی بوده وبعد سلطان سعید نوهٔ (امیرانشاه) بن تیمور تاج وتخت را ضبط ومدتی نیز نسل وی برتق وفتق امور حکمرانی پرداخته وماوراء النهر بدست (اوزبکها) گذشته ودر تاریخ (۸۷۳) هجرت (حسن شاه) معروف به (اوزن حسن) یعنی حسن طویل عراق وفارس وکرمان را از دست او منتزع ساخته ودر ایران بدولت تیموری خاتمه داد. وبابر نوهٔ سلطانسعید مذکور خود را بافغانستان وهندوستان کشیده ونسل او در هندوستان تا زمان غلبهٔ انگلیس حکمرانی داشته اند. ومدت فرمانروائی (آق قویونلو) در ایران پایدار نشده ومنازعات واقعه در مابین اولاد واحفاد حسن طویل زوال ایندولت را تسریع نمود.

در اوایل قرن دهم هجرت دولت صفویه ظهور وشاه اسمعیل صفوی دولت جدیدی

تأسیس واولین پادشاهی است که مذهب تشیع را در ایران رسماً اعلان نموده.

شاه مشارالیه اگرچه دارای استعداد جهانگیری بود ولی تصادف او بزمان (یاوزسلطان سلیم) تشبثات او را عقیم گذاشت ودر زمان اخلاف وی نیز دولت مذکور دوچار ضعف بسیار گردیده مگر در زمان حکمرانی (شاه عباس) که پنجمین آنهاست قوه وقدرت زیاد حاصل شده بود. سلاطین صفویه یازده نفر بوده تا (۱۱۳۵) هجرت (۳۳۰) سال سلطنت کرده اند. (باقی دارد)

مجملی داير بفلاحت

انتخاب بذر

عموماً تخم هر نبات دارای دو جزء است یکی جنین ودیگری لپه که عبارت از غذای اولیهٔ جنین است وقتی که دانه را زیر خاك می کنند بواسطهٔ حرارت وظلمت ورطوبت این لپه نرم ومتورم گشته قابل غذای جنین میگردد وجنین نیز شروع بنمو نموده واز آن لپه تغذیه میجوید تا تمام شود پس از آن قدری قوت پیدا کرده از خود ریشه های کوچك روپانده اززمین جذب غذا مینماید. اگر دربدو امر نقصانی در نطفهٔ دانه دست داده باشد نمو نباتی در آن بوجود نخواهد آمد. چنانکه هرگاه تخم بی نطفه را زیر مرغ بگذارند ممکن نیست از آن جوجه درآید تخم نبات بی نطفه نیز سبز نخواهد شد واگر در جزء دیگر آن کسر ونقصان بوجود آید از آن نبات نیکوئی حاصل نخواهد شد. درهر صورت بذر نباتات خواه بزرك یا متوسط یا کوچك باید رنك وبوی طبیعی خود را دارا باشد ودردست غلطان ووزین وحجیم ونشکسته ورطوبت نکشیده باشد وبواسطهٔ حرارت اتفاقی بجنین آن ضرری وارد نیامده باشد وهمچنین باید بذر ازعلفهای هرز عاری وپاك باشد زیراکه اگر یکسال بذر زمینی را باعلفهای هرز بکارند سالهای دراز زحمات زیاد لازم است تا مزرعه را ازعلف هرز پاك کرد.

زراعت یونجه

کسانیکه در سدد زیاد کردن عایدی املاك و آبادی قراء و مزارع خود هستند بهترین وسیله آنست که مهیای کاشتن یونجه باشند .

یونجه را معادل با طلا گرفته اند زیرا که زمین را حاصلخیز و پرقوّت میکند چنانکه یونجه زار کهنه را اگر بر گردانند و غله بکارند بی نهایت حاصل میدهد و مدّتی زمینش حاصلخیز می ماند بعلاوهٔ آنکه زمین سست و کم قوّت را بحال میآورد وعایدی خوب میدهد وقیمت او نقد بارباب و رعیت عاید میشود (۱)

ملاك وزارع مجرب وعاقل باید هر سال یك قطعه بر یونجه زار خود بیفزاید زیرا که یونجه زار همیشه حاصلخیز نمی ماند همینکه کهنه شد وریشهٔ طویل آن از عمق زمین تمام موادّ مغذیه را جذب کرد کم حاصل میشود باید آنرا بر گردانید ودرجایش حبوبات دیگر کاشت .

علامت کهنه گی یونجه آنست که در چین دوّم و سوّم بقدر کفایت یونجه نمیدهد و تك تك میروید وعلفهای هرز در آن پیدا میشود و غالباً از سال سیم الی سال هفتم حاصل خوب میدهد و بندرت تا دهسال باقی می ماند در اینصورت باید او را بر گردانید و زمین دیگر برای کاشتن یونجه مهیا کرد واگر آب بقدر کفایت داشته باشد دو برابر بیش بکارد که بیشتر از بیشتر نتیجه و فایده میبرد .

بذر —— تخم یونجه از محصولات پر قیمت است در بعضی جاها تقریباً خرواری پنجاه

(۱) خود این بندهٔ مؤلف دریکقطعه زمینی با اصول زراعت قدیم ایران نه با ترتیب جدید که از روی علم فلاحت باشد بیست من تخم یونجه کاشتم ازهزار وپانصد الی دو هزار بند سالی یونجه برمیداشتم که قیمت تخم درصورتیکه بسیار اعلی باشد یکمن یکتومان است که تقریباً یك بر بیست فایده میداد وحال اینکه هیچ معدن طلا وجواهری اینقدار فایده نمیدهد

تومان داد وستد میشود ودراینباب دقت ومواظبت زیاد لازم است که تخم اعلی ونیکو برای کاشتن بدست آورد و علامت خوبی تخم یونجه آن است که زرد باشد وسفید و سبز آن خوب نیست زیرا که نارس است وخوب نمیروید واگر اسمرااللون باشد (گندم‌گون) دلیل کهنه بودن و بد نگاهداشتن آن است چنین تخمی قوّهٔ حیوة و نموّش تمام شده است واگر بکارند تك تك سبز میشود وزحمت زارع بهدر میرود بعلاوه تخم یونجه باید درشت ووزین باشد واز تخم علفهای هرز پاك باشد خصوصاً از تخم (کشوت) —— کشوت ازطایفهٔ نباتات سورچران است که در یونجه زارها میروید بشکل نخك های کوتاه قرمز رنك) زیرا که یك تخم کشوت که سبز شود سی ذرع مربع یونجه‌زار اطراف خودرا بطرف و ضایع می کند و خشك می سازد . تخم کشوت مدوّر وخاکستری رنك است و تخم یونجه لوبیائی شکل می باشد و طریقهٔ پاك کردن آن است که با غربال ریزه چشمی تخم یونجه را غربال میکنند تاهرچه تخم کشوت باشد از چشمهٔ غربال بریزد و تخم یونجه بواسطهٔ درشتی درغربال باقی مانده خالص شود .

خریدار تخم یونجه باید چشم خودرا باز کند و تخم خوب تحصیل نماید که کهنه نباشد وچهار درصد بیشتر تخم علف هرز نداشته باشد از آنکه خالص آن بسیار کم است واگر تخم پاك یونجه چهار سال مانده باشد قوّهٔ حیات و نموّش زایل شده است بهتر آنست که یکساله باشد طریقهٔ امتحان خوبی و بدی تخم یونجه آن است که صد دانهٔ آنرا دوکلدانی بکارند اگر ازصد دانه هشتاد دانه اش سبز شد خوب است والا بتناسب ازقیمتش کاسته میشود .مثلاً اگر از صد دانه پنجاه دانه روئید نصف قیمت میارزد زیرا که دراینصورت بجای یکخروار تخم دو خروار لازم است .

آب وهوا وخاك رحسب عقیدهٔ حکماٌ فرنك نبات یونجه بلکه غالب نباتات مفیده اصلش ایرانی است و از اینخاك پاك بدیگر ممالك حمل ونقل شده است پس در تمام ایالات

ایران بشرط آنکه زمین آنرا شخم عمیق بنمایند و خوب سست کنند و اقلاً مقدار عمق شخم باید بیشتر از یك چهار یك باشد تا ریشه های طویل و قوی آن بآسانی در زمین فرو رفته و نمو کامل کند ودر بعضی جاها معمول است که بملاحظهٔ صرفه جوئی تخم یونجه را در زمین کاشی میکارند اگرچه بخوبی زمین شخم خورده نمیشود ولی در اینصورت مقرون بصرفه آنست که بجای کاش جو بکارند زیرا که یونجه تازه روئیده را علف هرز ضرر فوق العاده میرساند ونبات جو بالطبیعه علف هرز را از زمین برمی‌اندازد و برطرف میکند

موقع کاشتن یونجه —— از اول سرطان تا اول سنبله میتوان تخم یونجه را کاشت ودریك خروار زمین دوازده الی پانزده من بذر لازم است چون نبات یونجه سهل النمو است اگر در زمین کاشی تخم آنرا بیفشانند بدون آنکه روی آنرا بپوشانند باکمال سهولت میروید واگر بذر یونجه را بر پشت تر بیفشانند ساقهایش نازك ولطیف میشود وعلوفهٔ اعلائی برای دواب خواهد بود پس از افشاندن بذر باید آبش داد ولی باحتیاط که سیلان زیاد نداشته باشد وآب بذر را یکطرف جمع نکند وهمینکه روئید مجدداً باید آبش داد و بواسطهٔ تکرار آبیاری زمین را نرم کرد ولا اقل بنوبت پنج آب میخواهد تامقدار چهار انگشت بروید و ریشه اش قوت بگیرد .

برای افشاندن بذر یونجه باید برزگر عامل انتخاب کرد وطریقه اش آنست که نصف بذر را وقت رفتن و نصف را وقت برگشتن بیفشاند تا درهمه جا مساوی افشانده شود پس از روئیدن اگر قطعه خوب سبز نشد باید مجدداً در آنقطعه بذر افشاند تا یونجه زار مرتب ومنظمی داشته باشیم در فصل بهار هم میتوان بذر یونجه را کاشت ولی در زمینی که پائیز در آن جو کاشته باشند .

باینطریق که اول پائیز قطعه زمینی را کوت داده وخوب شخم کنند وجو بیفشانند ومجدداً شخم کنند و ماله زده و باکادر منظماً مرزبندی نمایند و در فصل بهار آنزمین را

گوسفند بزنند پس از چرانیدن همینکه جو دوباره شروع بسبز شدن میگذارد بذر یونجه را منظماً بیفشانند واینعمل بسیار مفید است زیرا که یونجهٔ تازه روئیده ازسرمای شبهای اول بهار و گرمای روزهای آخر آن محفوظ میماند وپس ازرفع محصول جو باکمال خوبی وقوت میروید و نمو میکند چنانکه در سال اول میتوان آنرا چید بعلاوهٔ آنکه دو چنین یونجه زاری غالباً علفهای هرز میروید پس از آنکه علفهای هرز نمو کامل کرد شروع بچیدن چین اول باید نمود (هیچوقت در سال اول یونجه زار را نباید گوسفند زد چونکه هنوز ریشهٔ یونجه محکم نشده وقوت نگرفته است کنده میشود)

پس از چین اول همینکه یونجه شروع بروئیدن کرد می باید آنرا کوت داد و کوتش عبارت از کچ نرم است و در هر یك خروار زمین چهار بار کچ باید باشد یکخروار کچ چندان قیمتی ندارد ولی یونجه را قوت میدهد وباسرمای اول زمستان کاملاً مقاومت می کند و اینعمل در یونجهٔ بهاره پس ازچین اول باید مجری داشت .

از ابتدأ سال سیم یونجه زار حاصل فراوان وعایدی زیاد خواهد داد و باید هرسال در بهار آنرا مالهٔ دندانه دار زد تا زمین سست و علفهای هرز برطرف گردد در فرنگ پس از هر چین یونجه زار را یکمرتبه مالهٔ دندانه دار میکشند واینعمل یونجه را پرقوت می کند وحیات جدید می بخشد و هوا ومواد لازمه را بریشهٔ آن میرساند وسالی دو دفعه در بهار و پائیز یونجه را کوت کچی میدهند. در هر یك خروار زمین یکخروار کچ پس هر خروار زمین یونجه سالی دو خروار کچ لازم دارد ودر سال اول که یونجه کاملاً ریشه ندوانده ومحکم نگردیده است بنوبت پنج آب میخواهد ولی پس از آنکه ریشه دوانید ودرعمق زمین نفوذ کرد مقاومت فوق العاده با خشکی دارد یونجه را دو دشمن قوی است یکی کشوت که بفارسی (شن) و بزبان رعیتی (سس) گویند ساقهای نازك ریشهٔ قرمزرنك خود را از اطراف منشعب میکند و به نبات یونجه می پیچد و اورا میپوشاند و کم کم او را

مریض میکند و بالاخره آنرا بر می اندازد و از میان می برد .

علاج آن است که قطعات یونجه زاری را که مبتلا به کشوت شده است مادامیکه هنوز کشوت نمو کامل نگرفته از ته بچینند و خشك کنند و با کاه خشك و نفت مخلوط کرده و بسوزانند دیگر آنکه یکمن زاج سبزرا درده من آب حل کرده در یونجه زاری که مبتلا بکشوت شده است بپاشند کشوت آن برطرف خواهد شد ولی طریقهٔ اول بصرفه نزدیکتر است .

دشمن دیگر یونجه کل صیفی است باید پیش از تخم دادن از ته بچینند و بسوزانند و این عمل در وقتی مفید است که تمام یونجه زار را فرا نگرفته باشد و الا باید یونجه زار را بکلی بر گردانید که نگاهداشتن آن بی فایده وبلاثمر است .

یونجه از طایفهٔ بقولات است مانند لوبیا وخلر و باقلا ونخود ومثل این نباتات پرقوه و کثیرالتغذیه میباشد و برای دواب علوفهٔ خوبی است .

درصد من یونجه دو من مادهٔ بیاض البیض وهیجده من چربی و قند موجود است پس جزء عمدهٔ آن قابل هضم واعضای حیوانی را قوت میدهد و بدل ما یتحلل میشود و برحسب سن ترکیب شیمیائی یونجه تغییر مینماید و ترکیب فوق وقتی است که کل کرده باشد .

یونجهٔ نیکو خشك شده یعنی برگهایش نریخته باشد نه درصد بیاض البیض و پنجاه در صد مادهٔ چربی و قند دارد جزء عمدهٔ غذائی یونجه برگ اوست پس اگر یونجهٔ خشك برگش بریزد از قیمتش بسیار کاسته میشود وهر حیوانی که با یونجه تعلیف بشود قوی وسمین و پرشیر خواهد شد .

موقع چیدن یونجه زمانی است که تمام کل کرده باشد در این هنگام ساقهایش لطیف ونازك و برگهایش با ساقه ملاصق وچسبیده است پس از آنکه آن را آب دادند صبح وعصر دست بچیدن میگذارند وآنرا از کف می چینند ویکنفر دروگر با داس علف چینی منتها

روزی پنجاه من زمین را درو می کند ولی عموماً بیش از ثلث خروار درو نمی کنند پس در دوازده ساعت سه نفر دروگر یك خروار زمین یونجه را میتوانند بچینند وحال اینکه با ماشین علف چین و دو رأس عوامل و یکنفر قائد (ماشین چی) در دوازده ساعت چهار خروار زمین را درو میکنند .

درخشك کردن یونجه باید خیلی احتیاط کرد که برگهایش نریزد وطریقه اش آنست که پس ازچیدن توده های کوچك که بیش از بیست من وزن نداشته باشد تشکیل باید داد و برحسب لزوم از یك الی سه روز او را بهمان حالت باقی گذارد تا روی توده خشك شود بعد از آن بدون آنکه آنرا درزمین پهن و منبسط کنند باید بر گردانید وزیر ورو کرد تا نصف دیگرش نیز خشك شود پس از آن توده های بزرگتر ساخت ودو و سه روز دیگر گذاشت تا خوب خشك بشود بعد ازآنکه کاملاً خشکشد باید حمل انبار کرد بدون اینکه برگهایش بریزد یونجه را که باینطریق خشك کردند سبز خوشرنك وبوی معطر دارد که سبب تحریك اشتهای حیوان میشود .

برای خشك کردن یونجه آلتی هست موسوم به (جام ابی) که بسیار باصرفه و دارای پنجه های متحرك است که هنگام حرکت یونجه را زیر و رو میکند .

زمین یونجه ماهی یك چین یا چلهٔ یك چین خواهد داد ولی اگر بطور شایسته مواظبت در آب وکوت یونجه زار بنمایند از پنج الی هفت چین میدهد تقریباً ازیك خروار زمین صد خروار یونجهٔ تر یا بیست وهفت خروار یونجهٔ خشك عاید خواهد شد .

تحصیل تخم یونجه — یونجه زار کهنه را که خیال بر گرداندن دارند باید چین دویمش را گذارد تا تخم کند پس از آنکه تمام غلاف تخمهایش سیاه شد باید آنرا چید وتوده کرد تا خشك بشود و در پائیز آنرا کوبید وتخمش را گرفت . در فرنگستان معمول است که در زمستان یونجهٔ تخمی را می کوبند ولی درایران هروقت موقع باشد وجای نگاهداری

تخم داشته باشند باید کوبید یك خروار زمین الی دو خروار تخم یونجه میدهد .

و زمین یونجه زار کهنه را در تابستان باید بر گردانند تا قدری استراحت بکند پس در اول باثر شخمی برخلاف امتداد شخم اول میزنند و گندم میکارند و دو شخمه کردن البته بهتر است زیرا که ریشه های طویل یونجه را قطع کرده و بمصرف کوت زمین خواهد رفت . درصورتیکه مالك و زارع پیروی این دستور العمل را بکنند فوائد عمدهٔ خواهند برد علوفهٔ زیاد سبب زیادتی اغنام واحشام میشود و زیادتی اغنام واحشام سبب حاصلخیزی زمین میگردد و زمین پرقوت و حاصلخیز گندم وجو فراوان میدهد (۱)

(قاموس الاعلام)

کارتاج Garthage (با یونانی) — کارخدون — با عربی (قرطاجنه) عمده و بزرگترین مهجرهائی است که فنیکی ها در ازمنهٔ قدیمه درسواحل دریای سفید تأسیس کرده اند بدواً عبارت از یك شهر بوده و بعد توسیع دایرهٔ نفوذ وحکمرانی نموده و خطهٔ بزرگی ودولت مقتدری گردیده . شهر کارتاج واقع بود درساحل شمالی آفریك دردرون خلیجی موسوم بکارتاج که امروزه (تونس) نامیده شده .

(۱) ای ابنای عزیز وطن من این یك دستورالعمل سهل وساده ایست که برای ازدیاد منافع وفوائد زراعتی شما نوشتم و برلحاظ مبارك مالکین وزارعین محترم عرضه داشتم نه اختراع آیروپلان وزپلن است و نه ایجاد تلگراف بی‌سیم وسایر اختراعات محیرالعقول که عدم علم و دانش وفقدان اسباب ولوازم آنها را بهانهٔ تنبلی و عطالت خود سازیم آنچه دروطن مقدس ما فراوان است آب است وزمینهای قابل زراعت نه تنها یونجه بلکه کافهٔ اقسام زراعت وفلاحت را بشما توصیه میکنم که از این کیمیای سعادت خدا داد استفاده نمائید وما نیز آنچه از قوه بفعل برآید دستورالعمل وترتیب کلیهٔ اقسام زراعت را درصحایف اوراق پریشان خود باعبارات سهل وساده بلحاظ ابنای محترم وطن عزیز خواهیم رسانید

درشمال قصبه (حلق الوادی) که اسکلهٔ تونس میباشد درمابین (سبخة الروان) واستخر تونس . و شهر مذکور عبارت از سه قسمت بوده که یکی درون قلعه و دیگری (بورسه) یا برج سیمی مغاره نامیده میشد و آخری عبارت از اسکله بوده که محل تجارت اصلی آنجا بود ودو (لنگرگاه) یکی مخصوص بسفاین تجارتی و دیگری به کشتیهای جنگی بوده و دویمی آن باسم (کوتون) معروف بود .

این شهر (۸٦۰) یا (۸۸۰) سال قبل از میلاد از طرف (دیدون) نام یکی از رؤسا (صور) تأسیس و با مهاجرین (فنیکی) اسکان شده بود و در سایهٔ قدرت ومهارت آنها در تجارت بحری دراندك زمانی بردیف شهرهای بسیار بزرگ دنیا درآمده و با ابنیه وعمارات جسیم ومصنع از مرمر وسایر آثار تزئین شده و علوم ومعارف وصنایع وتجارت پیش از پیش ترقی نموده ودر نتیجهٔ محاربات عظیمه فیمابین رومها و کارتاجها درتاریخ (۱۴٦) سال قبل ازمیلاد شهر ازطرف (اسکیپیون) سردار تاراج و سوزانده شده بعدها از طرف قیصر روم شهر جدیدی در قرب شهر قدیم بهمان نام بنا و این کارتاج جدید درظرف مدت قلیلی شهر بسیار بزرگ قطعهٔ آفریقا گردیده و پس از آنکه بدست واندالها افتاد رو بخرابی گذارده بالاخره در زمان عبدالملك ابن مروان (حسان بن نعمان الازدی) شهر را ضبط و بنا برعصیان اهالی آنجا درسال هفتادم هجرت بالمره تخریب نمود واز آن ببعد دیگر آباد نشده ومصالح آنرا در ابنیهٔ شهر تونس وسایر شهرها وقصبات که ازطرف مسلمین درآفریك تأسیس شده استعمال کردند .

ژوغرافیون عرب مینویسند که آب این شهر ازجهات قیروان آورده شده ودرمیان کوهها با قنطره های بلند عبور داده شده و بقایای این راه آب عظیم دراکثر نقاط بانظار ناظرین حیرت میدهد .

خرابه های شهر کارتاج در (۱٦) کیلومتر طرف شمال غربی شهر تونس الآن موجود

میباشد .

جمهوریت کارتاج بزرگترین مهجرین است که فنیکی ها درزمان قدیم تأسیس کرده اند وکارتاجی ها رفته رفته درسواحل دریای سفید نسبت بخودشان مهجرها تأسیس ودایرهٔ حکومت وتجارت خودرا توسیع وبه فنیکی های اصل غلبه جسته خصوصاً پس ازآنیکه فنیکی ها استقلال خودرا ازدست داده وضعیف شدند کارتاجهای بحری جای آنهارا گرفتند مرکز آنها شهر کارتاج بوده واز آنجا شرقاً بامتداد ساحل طرابلس غرب تا حوالی برقه وغرباً نیز تا خارج تنگهٔ (سبته) باتوسیع حدود ودربحر محیط اطلاسی جزایر (خالدات) یعنی جزایر (کاناری) واز دریای سفید جزایر (بالئار) و قسمی از جزایر (سیسیل) و (ساردین) و (کورس) باسواحل جنوبی اسپانی ضبط وتسخیر کرده بودند . باین ترتیب جمهوریت کارتاج که درآنوقت قویترین دولت بحری بود درسیسیل بادولت روم بنای کسب مناسبات گذارده وچون رومها نمیتوانستند تجاوز وتخطی ابنرقیب پرزور بممالك اروپ بانظر بی قیدی بنگرند از تاریخ (٢٦٤) سال قبل ازمیلاد فیمابین کارتاجها وجمهوریتهای روم مخاصمات شروع شده ودرمیان آنها سه جنك بزرگ ومشهور به (پونیق) واقع شده اوّلین آنها از تاریخ مذکور فوق تا (٢٤٢) بیست سال امتداد یافته ودرنتیجهٔ آن کارتاجها بکف ید ازجزیرهٔ سیسیل مجبور شدند .

دویمی از تاریخ (٢١٩) تا (٢٠٢) قبل المیلاد هفده سال طول کشیده وبافتوحات (آنیبال) سردار کارتاجی باوجود تجاوز بایتالی ممالکی را که کارتاجها دراسپانی داشتند از دست داده وبالاخره جنك سیمی (پونیک) که ازتاریخ (١٤٩) الی (١٤٦) قبل المیلاد سه سال امتداد داشته ودرخاك آفریك بوقوع پیوسته ومنتج محو وانقراض جمهوریت کارتاج گردید .

کارتاجها قوم حاکمی بوده اهالی اصلی دربلادی که حکمرانی میکردند عبارت از

(بربر) وغیره بوده وپس ازمغلوبیت دیگر نام آنها شنیده نشده ودرزمان حکمرانی رومها باقی اینقوم باقوم حاکم یعنی رومها و (بربر) های بومی مختلط گشته ودرزمانیکه اعراب آنجاها را فتح کردند ازکارتاجها هرگز اثری نیافتند کارتاجها ازحیث زبان ودین آئین بافنیکی‌ها تفاوتی نداشته واینها ببعضی خداهای کاذبه کنایه ازسیارات بااسامی (ملك‌الارض) ازقبیل (بعله) و (مولوخ) و (استارته) و (بلقارت) ستایش وعبادت میکردند ودرهنگام ابتلاء بمصائب اطفال خودرا درپیش این بت ها ذبح واحراق میکردند .

درسایهٔ مهارت وملکهٔ که درتجارت وکشتی‌رانی داشتند وکوشش فطری بثروتهای بزرگ وتمدن فوق العاده نائل ودرعلوم وفنون وحرف وصنایع اگرچه بمدارج ترقی رسیدن آنها معلوم است ولی علایم وآثار آن عبارت ازبعضی خطوط محکوکه درمعماری است وبس

کارتاجها هم خط فنیکی هارا استعمال میکردند حکومت آنها نیز درتحت نفوذ اشراف واعیان یکنوع جمهوریتی بوده واز طرف هیئتی عبارت ازدو نفر رئیس ومتجاوز ازسیصد نفر اعضاً اداره می‌شد فقط درامورات مهم که درمابین رئیس واعضاً مجلس موافقت حاصل نمیشد بکسب رأی از اهالی عوام نیز مراجعت میشد .

برحسب قلّت افراد قوم حاکم قوشونشان مرکب از اجناس مختلفه بوده وبامواجب خدمت میکردند ودرمیان آنها اشخاص بسیار بزرگ وتاریخی بعرصهٔ ظهور آمده در فنون کشتی رانی (هانون) ودرسرداری (آمیلقار) و (بارقه) و (اسدروبعل) و (آنیبال) کسب اشتهار کرده اند .

بجهة رفع خستگی محترم قارئین عظام ترقیم بعضی ازاشعار شعرأ نامدار بوجه اختصار وعده کرده ایم وبرخی ازشعرأ فیلسوف اشعار حکمت آمیز وسودمندی گفته اند .

عرشی

با من چرا مضایقه ازجور میکنی — چیزی نخواستم که درآب وگل تونیست

هلالی

بلبل بباغ و جغد بویرانه تاخته هر کس بقدر همت خود خانه ساخته

ایضا رباعی

درعالم بیوفا کسی خرم نیست شادی و نشاط در پی آدم نیست
آنکس که درایتزمانه اورا غم نیست یا آدم نیست یا در این عالم نیست

حیدری رباعی

دردا که فراق ناتوان ساخت مرا بر بستر ناتوانی انداخت مرا
ازضعف چنان شدم که بربالینم صد بار اجل آمد و نشناخت مرا

صائب

مرا بروز قیامت غمی که هست اینست که روی مردم عالم دو بارم باید دید

سلطان یعقوب

دنیا که دو آن نبات کم می بینم در هر فرحش هزار غم می بینم
چون کهنه رباطی است که ازهرطرفش راهی به بیابان عدم می بینم

اوراق پریشان

ایدل برو توقع کار از کسی مدار کو شب زباده مست بود روز درخمار
شب ازحلول باده بجون باشدش جنون روز از خمار آن سر نوع است و احتضار
کردار او تشنج وگفتار او چرند حمق و سفاهت از حرکات وی آشکار
چون روز و شب زحال طبیعی بود کنار عضو فلیج جمع بشر هست باده خوار
آنرا که عقل و هوش بسر هیچگاه نیست فارغ زعرض باشد و عاری زننك و عار
جود شرابخوار غلط بخشی است وبس دانی نتیجه اش چه بود فقر و اضطرار
مجنون صرف باید خواندش کسی که او با اختیار خویش خورد سم و زهر مار

عاقل چگونه صرف کند مایی کو آن آرد بدست رعشه بر اعصاب انکسار
هر کس که سود وفایده از می طلب کند از سم مهلك آب حیاتست خواستار
گویند از شراب بود نفع بر وجود اینقول نزد عقل نمی باشد استوار
گر سود مبهمی است در آن لیك ظاهر است بر مال و جان مضرتش افزونتر از هزار
آذر بهر دیار رود شخص (آلکولیزم) باشد بنزد مردم آزرونکار خوار

درسال یکهزار وسیصد وبیست و هشت هجرت که جناب حاجی سید مرتضی مرتضوی برادر بزرگ این بندهٔ مؤلف بجهة انجام بعضی امورات درتبریز بودند بسبب انقلاب و واغتشاش ابنای ایران بدون هیچ علت وجهت همدیگر را می کشتند قطعهٔ ذیل را بمناسبت وقایع وحوادث آن ایام نکبت وذلت انجام گفته اند .

قطعه

طبیعت کلهٔ تب را برافکند از سر تبریز بجایش لفظ خون بنهاد تا تبریز شد خونریز
چنان خونریزشد اینشهر تب ریز وطرب افزا که رفت ازیاد مردم قصهٔ خونریزی چنگیز

بقیه احوال زردشتیان

و پورشسب هم بدان راه رفتی روزی پدر زرتشت و دورانسرون و پوران برتروش از آن سخن بر آشفت و بازرتشت گفت تو چه باشی و پدرت که همه زیرکان روی زمین و بزرگان ربع مسکون با من چنین گستاخی نیارند کرد و از من نمی هراسی وازمن آگاه نیستی بدین گستاخی بهتان و دروغها درحق تو بردم باز گویم تا بیفروغ کردی زرتشت گفت بخاکسار دروغی که درحق من گوئی خودرا نزد خالق وخلق برسوائی سمر سازی ومن درمکافات دربارهٔ تو جز راستی نگویم و به حجج و براهین حق ترا عاجز گردانم که حاضران و جادوان از آنخورد سال بزرك خرد خیره ماندند (پوران برتروش) خجل و منفعل از میان آنها بخانه شتافت شب بیمار گشته و بدار آخرت بار بربست . چون گرامی

سال زردشت بپانزده رسید دل در سرای جهان نبست و دنیا و دنیوی را مقدار وسنگ ننهاد واز غضب وشهوت دور بوده وهراسان وترسان روز وشب درپرستش یزدان کوشیده هر جا گرسنه وتشنه وبرهنه یافتی اورا خوردنی وآشامیدنی وپوشیدنی وخواستهٔ دیگر عنایت فرمودی بی اندازه بامانت و دیانت درمیان گروه مشهور گشت چون سی سال از مراحل زندگانی بپیمود با تنی چند از زن و مرد و خویشان بایران گرائید در راه بآبی رسیدند که کشتی نداشت چون زنان را برهنه شدن شایسته نبود خاصه درنزد غریب انجمن درحضور ایشان از گذرانیدن زنان از آب بیندیشید لاجرم پیش دادار بنالید واز آن دریا گذار جست ، بعد از آن بفرمودهٔ ایزدی بارفیقان وپیوستگان از آب چنان گذشت که جز نه کفش هیچکدام را هیچ جا تر نگشت ، در انجام (سفندارمذ) ماه که روز آخر ماه شمسی است بسرحد ایران در آمد درآنروزگار ایرانیان را جشنی بود سترك که که و مه بدان گرد آمدندی زردشت بدانسوی گرائیـد وتنها شب در منزلی ازمنازل فرا آرمیـد سروش روان درخواب دید لشکری کشن از باختر یعنی ازمغرب برآمده از کینه جوئی از هر طرف او را فرو بستند وهم درآنجای لشکر دیگر از نیمروز یعنی مشرق در رسیدند وباهم بشمشیر درآمیختند ولشکر باختر منهزم گشت . گذارندهٔ خواب چنین تعبیر کرد که چون زردشت به پیش یزدان شده رازها دریابد چون باز گردد تا دین بهی آشکار سازد ، دیوان وجادوان از اینخبر شتابان براو پرخاش جویند واز انجال (میدومه) که فرشتهٔ از خادمان یزدان است آگه شود وبدین بهی بگرود وازاین یذیرای (آوستاوزند) بآواز بلند بخوانند وازآن آواز دیوان و جادوان برمند وگریزان شوند بعد از دریافت تعبیر بجشنگاه خرامید وخرمی اندوخت چون از جشنگاه باز گشت نیمی از اردیبهشت ماه رفته بروز (دی‌مهر) که نام روز پانزدهم ماه شمسی است بدریای ژرف وپهن وکشیده که نام آن درآوستا (داتی) است رسید خودرا بیزدان سپرده وگام درآب نهاد

نخست آب دوپا ساق پای زردشت رسید پس تا زانوش درآمد بعـد از آن تا میان درآب رفت تا آخر آب بگردن او درآمد چنین تعبیر کردند که آن چهار بهره شدن آب اشارت است که در نه هزار سال دین بهی چهار بار تازه شود نخست بدست زردشت که بپهدین مبعوث گردد دویم باواز (هشیدر) سوم باواز (هشیدرماه) چهارم باواز (سرساش) که همه از نژاد زردشت باشند . چون زردشت بکنار آب آمد سروتن خودرا چون دل خویشتن فرو شست با جامه های پاك مشغول نماز گشت همدر آن روز (بهمن) که بزرگترین ملائکه است واهل اسلام او را جبرئیل نامند با جامه های نورانی از زردشت نام پرسیده و گفت از دنیا چه کام جوئی زردشت پاسخ داد که مرا جز رضای یزدان آرزوئی نیست وغیر ازراستی دل من نژوهد وکامم اینست که تو مرا به نیکی راه نمائی . پس بهمن گفت برخیز تا نزد یزدان شوی وآنچه خواهی از حضرت او سؤال کنی که از کرم ترا پاسخ سودمند دهد ، پس زردشت برخواست وبفرمودهٔ بهمن لحظهٔ چشم فرو بست چون چشم بگشاد خودرا در روشن مینو دید پس انجمنی مشاهده نمود که از نور ایشان سایهٔ خود را دید واز این انجمن تا انجمن دیگر بیست چهار قدم مسافت بود وهم انجمن دیگر نور سرشت را حور پرستار بود وفرشتگان نیامدند وزردشت را گرم پرسیدند وبهمدیگر نمودند تا گرامی بود را سفمان پیش یزدان رسید بدل شادمان وتن نرسان نماز ونیازآمود برد باید دانست که بهدینان ظاهر پرست برآنند که بهمن بپیکر انسان است وزردشت بجسد عضوی برآسمان برآمد (۱)

اما بر کیش خردمندان آبادی چنان است که آمدن بهمن به پیکر انسانی وسخن گفتن وی مردم آسا اشارت است بدآنکه حقیقت آدم مجرد است وبسیط نه جسم وجسمانی بدین رنك یعنی مجرد بهمن بر زردشت ظاهر شد وآنچه بر زردشت گفت چشم فروبنـد

(۱) چنانکه پیغمبر اکرم ما ص ع نیز با نعلین وعصای خود معراج فرمودند .

چشم پوشیدن عبارت از خلع تعلّقات و ظلمات بدن عنصری میباشد چون روح مجرد شد بر آسمانها که مینوی جاودان باشند برآمد و انجمن اوّل ملك عبارت از نفوس علویه است دوم انجمن اشارت بوجود عقول سماوی است و پرسیدن ملائکه آن است که چون نفس ازجهان برین است ودر سفلی سرای بمسافرت وغربت افتاده است چون بجذبهٔ بهمن بالا رسید سروشان بدین خرم شدند پس بعالم مجردات برآمد نزد یزدان رسید و شادمانی دل زردشت برآنمایه از آنست که درآنعالم خوف وبیم نیست وتی ترسناك نشان جلال حضرت حق است . پس از داور پرسید که از بندگان زمین بهتر کیست پاسخ شنید آنکه راستی دارد و راست است دوم آنکه با راستی زاد و کریم باشد و براستی ره سپرد واز کاستی چشم پوشد سوم مهربان باشد بر آتش و آب و جانور و جاندار که مردم از این دانش و کردار از دوزخ رسته و در بهشت جاوید پیوسته باشند . ای زردشت در سه پنجی سرای هر که از بندگان ظالم و رنجورساز آفریدگان ایزد و نافرمان بر وسر از حکم کشیده باشد این سخنها باو بگوی که اگر از این سرکشی باز نماند جاویدان در دوزخ جای او باشد .

باز زردشت پرسید ای دارندهٔ دادگر از امشاسفندان یعنی ملائکه هر که نزد تو پسندیده و گزیده تر باشد مرا از نام ایشان آگهی بخش واز دیدار ایشان فرخی ده وگفتار آنان بشنوان واز اهرمن بدکیش که به نیکی ازعشق نگراید واز نیك و بد کار جهان و عاقبت آن و کار چرخ گردنده وپدید آوردن کار نو بنو یعنی حدوث اشیأ آگهی عنایت فرما (باقی دارد) .

این یکطغری سند ننگین تاریخی است که بنظر محترم مطالعه کنندگان میرسانیم تا بدانند که از یك قرن باینطرف ما ایرانیان بدبخت دوچار چگونه خواری وذلت واسارت ومذلت هستیم وتصوّر نشود که هیچگونه سند افتخار

تاریخی نداریم پردور رفتن لازم نیست اگر عطف نظری به صد وهشتاد سال بکنیم فتحنامهٔ هندوستان پادشاه جلالت آثار نادرشاه افشار که در صفحات اوراق پریشان بنظر قارئین عظام خواهیم رسانید شاهد صادق اینمقال است

نامهٔ پادشاه ایران بامپراطور روس درباب خون ایلچی

(اول دفتر بنام ایزد دانا صانع پروردکار حی و توانا) وجودی بیمثل و مانند و مبرا از چون و چند که عادل وحاکم است و قاهر هر ظالم . هر نیك و بد را اندازه و حد نهاده . بحکمت بالغهٔ خود بدکاران را زجر وعذاب کند ونیکو کاران را اجر وثواب بخشد

درود نا معدود بر روان پیغمبران راست کار و پیشوایان فرخنده کردار باد

بعد بر رای حقایق نمای پادشاه ذیجاه انصاف کیش و عدالت اندیش تاجدار با زیب وفر شهریار بحر و بر برادر والاگهر خجسته اختر امپراطور ممالك روسیه و مضافات که دولتش بی خطر است ورأیتش بافتح وظفر مخفی ومستور نماناد که ایلچی آندولت را در پای تخت ایندولت باقتضای حوادث دهر وغوغای کسان او با جهال شهر آسیبی رسید که تدبیر وتدارك آن بر ذمهٔ کارگذاران ایندوست واقعی لازم و واجب افتاد لهذا اوّلاً برای تمهید مقدمات عذر خواهی و پاس شوکت واحترام آن برادر گرامی فرزند ارجمند خود خسرو میرزا را بپای تخت دولت بهیهٔ روسیه فرستاد . حقیقت ناکاهی اتحادنه و ناآگاهی امنای این دولت را درتلو نامهٔ صادقانه مرقوم ومعلوم داشتیم و ثانیاً نظر بکمال یکانگی واتفاق مابین ایندو حضرت آسمان رفعت انتقام ایلچی مزبور را برذمت سلطنت خود ثابت دانسته و هر کرا از اهالی وسکان دار الخلافه گمان میرفت که در اینکار زشت و کردار ناسزا اندك مدخلیتی تواند داشت باندازه و استحقاق مورد سیاست وحد واخراج بلد نمودیم ، وحتی داروغهٔ شهر و کدخدای محله را نیز بهمین جرم که چرا دیر خبردار شده و قبل از وقوع اتحادنه ضابطهٔ شهر ومحله را محکم نداشته اند عزل و تنبیه و ترجمان کردیم ، بالاتر ازهمهٔ اینها باداش

وسزائی بود که نسبت بعالیجناب میرزا مسیح وارد آمد بامرتبهٔ اجتهاد در دین اسلام و اقتفا واقتدا که زمرهٔ عوام وخواص باو داشتند بواسطهٔ اجتماعی که مردم شهر هنگام حدوث غائله ایلچی در دایرهٔ او کرده بودند گذشت و اغماضرا نظر باتحاد دولتین شایسته ندیدیم ، و شفاعت هیچ شفیع و توسط هیچ واسطه درحق او مقبول نیفتاد پس چون اعلام این گذارش بآن برادر نیکو سیر لازم بود بتحریر این نامهٔ دوستی علامه پرداخته واعلام تفاصیل اوضاع را بفرزند مؤید وموفق نایب السلطنه عباس میرزا محوّل داشتیم امید ازدرگاه پروردکار داریم که دمبدم مراتب وداد ایندو دولت ابد بنیاد درترقی و ازدیاد باشد و روابط دوستی ویکانگی حضرتین پیوسته بآمد وشد رسل و رسائل متأکد ومتضاعف گردد . (١)

فی شهر ربیع الاوّل سنه ١٢٤٥

(قاموس الاعلام)

فنلون Fénelon از اعاظم ادبای فرانسه ومنسوب بیك خانوادهٔ ازنجبا درحوالی (کومنی) درخانهٔ منسوب بخانوادهٔ خود درتاریخ (١٦٥١) میلاد متولد ودرزمان صباوت بطریق رهبانیت سلوك ودرسن پانزده به کرسی وعظ نشسته واز جانب (باسقیوس) بزرك پاریس بیك دیر دخترها معلم تعیین شده وبایمناسبت از تألیفات بسیار مشهور خود کتاب (تربیهٔ بنات) را تألیف وبرحسب سفارش وتوصیهٔ (بوسوئه) شاعر معروف ازجانب (لوئی چهاردهم) بتعلیم وتربیت پسر او (دوك دو بورگونی) معین شده و بایشاهزاده علوم وادبیات را آموخته ودرس حسن اخلاق فوق العاده داده وبرای تربیت وتحصیل او

(١) یقیناً اسباب تسلّی خاطر ودلخوشی که داشته این بوده است که اگر روسها هزار سال زحمت بکشند کاغذی با این قسم املا وانشا وقافیه سازی وعبارت پردازی نمیتوانند بنویسند اگر فرصت شد کاغذ نایب السلطنه را که ننگین تر ازاین است بلحاظ قارئین عزیز خواهیم رسانید .

درصورت مخصوص چندین جلد کتاب نوشته وخصوصاً سرگذشت (تلماك) را برشتهٔ تحریر کشیده وآنرا پنهان داشته ونمیخواست طبع ومنتشر گردد . نوکرش مسودات آنرا دزدیده وچاپ کرد وقتی که لوئی چهاردهم اینکتاب را مطالعه نمود بخیال اینکه بعض فقرات آن من باب تنقید است بحکیم مشارالیه بی میل شده واو را از نظر تفقد خود افکند . بنا براین مشارالیه به پسقپوسی (کامبره) که درمکافات تعلیم وتدریس (دوك دو بورگونی) مالك شده بود اقامت گزیده وبقیهٔ عمر خود را با خدمت بسعادت و رفاهیت اهالی دایرهٔ روحانیهٔ خود صرف نموده ودر تاریخ (١٧١٥) درسن شصت وچهار وفات کرده وغیر ازدو مجلد کتب سابق الذکر تألیفات حکیمانهٔ بسیار متعلق باخلاق وادبیات داشته ودرمجلدات متعدده طبع ونشر گردیده وتلماکش بفارسی وعربی وترکی وکافهٔ السنهٔ اروپائی ترجمه شده است طرز انشا وتحریر فنلون بی اندازه مقبول ومطبوع عامه بوده است .

فوست (Fust) یکی از اشخاص سه گانه می باشد که بفن طباعت خدمت نموده وباتفاق (گوتنبرگ) و (شوفر) در ایجاد فن مذکور کوشش زیاد کرده (فوست) جواهر فروش متموّلی بوده ودر تاریخ (١٤٥٠) میلاد با (گوتنبرك) که موجد اصلی طباعت است شرکت نموده وبدواً لوحهٔ از چوب وبعد حروف متحرك حك نموده ومحصول مساعی خود را بمیدان ظهور برآورده یعنی انجیلی طبع کرده بود بعد با گوتنبرك تفریق و با شوفر اشتراك ومشارالیه را داماد خود کرده ودر اینشرکت ثانوی نیز (زبور) وبعضی کتب دیگر بطبع رسانیده ودر تاریخ (١٤٦٦) میلاد بپاریس آمده ودر آنجا باطاعون وبا درگذشت .

فیثاغورس از مشاهیر حکماء یونان قدیم بوده وبروایتی (٦٠٨) سال وبروایات دیگر (٥٧٢) سال قبل ازمیلاد در جزیرهٔ (ایسام) متولد شده پس از تحصیل در وطن خود از (فوکید) بمصر رفته وباسرار حکماء مصر ومذهب فلسفی سایر امم مختلفه کسب

وقوف وقبل المیلاد درتاریخ (۵٤٠) یا (۵۳۲) بایتالی عازم ودرشهر (کروتونه) مدرسهٔ مخصوصی مشهور به (اکول ایتالیك) دایر ساخته و به طلابی که از هر طرف مجوم آور بودند شروع بتدریس فلسفهٔ خود نموده حکیم مشارالیه علم و عمل را یکجا جمع کرده اعتقادات واسلوب تعیش مخصوصی داشت وشاگردان خودرا قبل از درس بریاضت وا می داشت وبه تعیش دراسلوب خود وحتی مدت طولانی بسکوت عادت میداد وشاگردانش در مقام مرید او بودند وباندازه بمشارالیه اعتقاد داشتند که عبارت (استاد گفت) را از هر دلیل محکم وبرهان مستحکم قوی تر می پنداشتند .

به (کرویت زمین) وبقای روح ومکافات ومجازات اخروی معتقد بودند معهذا بر تناسخ وبر اینکه روح با حسنات اعمال وریاضت درجه بدرجه ترقی وبسعادت ابدی وبا سیئات اعمال وفسق وفجور درکه بدرکه تنزل وتدنی ودوچار عذاب جهنم شدنش را نیز معتقد بودند .

بجهة اعتقاد بر تناسخ که از هندیها اخذ کرده بودند از خوردن گوشت حیوانات اجتناب میکردند وشاگردان خودرا از اکل گوشت منع مینمود . باعداد وارقام حکم وقوهٔ فوق العادهٔ داده ومبدأ واساس وحدانیت بودن آنها را درعالم قبول میکرد چون هیچیك ازتألیفات او موجود نبوده افکار حکیمانه واصول فلسفهٔ وی بالتمام معلوم نگشته وآنچه نسبت بحکیم مذکور درمیان هست ازقبیل مسموعات وروایات میباشد . درتاریخ (۵۰۹) یا (۴۷۲) قبل‌ازمیلاد درسن صد سال درشهر (متاپونته) دراثنای فتنه وشورشی که نسبت بمشارالیه وشاگردانش ظهور کرده بود مقتول شدن او مروی است . علمأ عرب چندین مجلد تألیفات حکیم مشارالیه را بروجه ذیل تعداد کرده اند (کتاب الارثماطیقی) (کتاب الواح) (کتاب فی‌النوم والیقظه) (کتاب فی کیفیة النفس والجسد) (رساله الی متمرد سلقیه) (رساله الذهبیه) (رساله الی سقایس فی استخراج المعانی) (رساله فی سیاسیة العقلیه) (رسالة الی میمدوسیوس)

ولی معلوم نمیشود که تألیفات مذکوره در آن زمان موجود وبعربی ترجمه شده است یا اینکه فقط اسامی آنها منقول بوده است .

بقیهٔ احوال کرهٔ زمین وچگونگی آن

پس از اینمقدمات نتیجه آن شد که اراضی قابل ذرع ما از تجزی کمرهای اولیهٔ قشر کرهٔ زمین بوجود آمده ولی تمام اراضی صفحات کرهٔ ارض یکذات و متحد الجنس نیستند زیرا که طبقات مختلفه که بروی یکدیگر گسترده گردیده این اراضی را تشکیل داده است واگر کسی ازبرای امتحان چاهی حفر کند مشاهده خواهد نمود که چند ذرعی سیاه خاك یا خاك رست یا (شن) یا رست کلس (کلس عبارت از مادهٔ آهکی) است وپس از آن چند ذرعی خاك رست خالص یا غیر خالص مخلوط بقلوه سنك وپس از آن چند ذرعی خاك چینی واز آن پس چند ذرعی شن وبعد چند ذرعی مجدداً گل سفید وچند ذرعی خاك می باشد وبعد از آن اگر اراضی قریب بدریا باشد چند ذرعی شن مخلوط بصدف وغیره است وتمام اینها که ذکر شد بواسطهٔ اختلاف امکنه مختلف میگردد .

و اراضی قابل ذرع اگر مجاور کوه باشد سنك زار است وهرچه از کوه دورتر برویم اراضی قلوه سنکی است وبیشتر که دور شدیم اراضی شنی وچند فرسخی که دورتر شدیم شنی رسی وبعد از آن رسی شنی تا بالاخره رسی خالص شود وعلت آن است که آب این طبقات را رسوب داده وخاك رست که قابل انحلال در آب است دورتر رفته و شن که ریزتر ازقلوه سنك است کمی دورتر حل شده وسنکهائی که بواسطهٔ سنکینی حل نگردیده نزدیك جبال مانده چنانکه در دامنهٔ البرز وغیره دیده میشود پس معلوم شد که اراضی قابل ذرع متفاوت ومختلف است وهرکدام مستعد زرع یك قسم نبات میباشند وهر یك کوت مخصوص لازم دارند ولی بواسطهٔ کوت میتوان آنرا اصلاح کرد وبعلاوه این تغییرات در کرهٔ زمین تغییرات دیگر روی داده مانند طوفان نوح وزمین لرزها وغیره

(احداث زمین لرزه بواسطهٔ قوهٔ انبساطیهٔ ابخرهٔ درونی کرهٔ ارض است که سبب تحرك و انشقاق قشر منجمد می گردد) کرهٔ زمین دائماً در تغییر است ولی تغییراتش مانند ازمنهٔ قدیمه محسوس ومرئی نیست واگر بدقت ملاحظه شود می بینیم که هر لحظه تغییر و تبدیل تازه مینماید چنانکه آب شطهای بزرگ دائماً مواد اراضی را بدریا میبرد و آب دریا نزدیك سواحل باراضی مجاوره می خورد و کم کم سواحل را خراب کرده بدریا میبرد و تغییر شکل میدهد و بواسطهٔ برف وباران و یخ بندان زمستان کوههای جبال تجزی یافته خورد میشود و بواسطهٔ سیل در دامنهٔ کوه می افتد واز پوسیدن مواد حیوانی و نباتی در آن قشر قابل زارع ضخیمتر وحجیم تر میگردد.

مساحت تمام سطح کره هزار و بیست کرور خروار است که دویست و هفتاد کرور آن خاك و ماَبقی آب است و یکخروار زمین عبارت از صد ذرع درصد ذرع است که ده هزار ذرع مربع میشود.

در آب وهوا — آب و هوا درحیوان ونبات هر دو تأثیر دارد ودر اماکن مختلفه و مناطق متفاوته مختلف و متفاوت میگردد، و ارتفاعات اماکن از سطح بحر محیط نیز سبب اختلاف آن میشود، ومؤثرهائی آن عبارت است ازحرارت و نور و الکتریسته و رطوبت وارتفاع ازبحر محیط (یعنی فشار جو)، عرض شمال و جنوب و باد وطوفان وتگرگ و مجاورت دریاها وجنگلها وغیره اگرچه آثار مذکوره را بکلی تغییر نمیتواند داد ولی در بعضی مواقع و نقاط بواسطهٔ پیش بینی میتوان این آثار را اندك تغییر یا تخفیف بدهیم.

اما حرارت — درجات حرارت برحسب اختلاف امکنه و فصول مختلف میشود و بطور عموم وقتی که حرارت بشش وهفتدرجه برسد حیات نباتی توقف میکند یعنی خون یاشیرهٔ نباتی ازدوران می ایستد وریشهٔ نبات بجذب واخذ اغذیه از زمین نمیکند چنانکه در فصل پائیز مشاهده میشود، وزمانیکه حرارت هوا از حرارت زمین بیشتر باشد یعنی

لا اقل نه درجه باشد نبات شروع بنمو می نماید چنانکه درفصل بهار مشاهده میشود.

چنانکه ذکر شد سرچشمهٔ حرارت کرهٔ زمین است ولی باید دانست که کرهٔ زمین هم دارای حرارت ذاتی است زیرا که از روی تجربه ثابت شده که هرسی و دو ذرع که از سطح زمین بطرف مرکز پائین برویم یکدرجه حرارت زیاد میشود واگر شعاع کرهٔ زمین را دوازده کرور و سیصد و هفتاد و هشتهزار و دو متر فرض کنیم فلزی که از آن سخت تر نباشد در مرکز زمین بحالت ذوبان وبخار است حرارت بیشتر از مؤثرات دیگر نباتات را متأثر میسازد وسبب اختلاف و تغییر آب وهوا میگردد وعرض شمال وجنوب و ارتفاع از سطح بحر محیط نیز سبب اختلاف درجهٔ حرارت میشود چنانکه هرچه بطرف شمال پیش برویم وارتفاع ازسطح بحر محیط بیشتر شود سردتر میگردد واختلاف دراقسام نبات دیده میشود یعنی نباتاتیکه در ممالك جنوبی میروید درممالك شمالی نمی روید وبالعکس مثلاً درقفقاز وممالك شمالی درخت خرما وقهوه و فلفل و دارچین وغیره که مخصوص بلاد حاره است دیده نمیشود، وحال آنکه درهند وعربستان وبعضی ولایات ایران این قسم نبات فراوان است ودرمحالات طهران که ارتفاعش از کوه دماوند کمتر است نباتاتی میروید که در آنجا بواسطهٔ سردی نمیروید پس از اینمطلب چنین مفهوم شد که برای روئیدن هر نباتی درجهٔ حرارت مخصوصی لازمست تا بروید و نمو بدهد وتخمش برسد لهذا دراعمال فلاحتی اینملاحظات را باید مرعی داشت وتوقع روئیدن درخت خرما درایالات معتدله مانند طهران وغیره نباید داشت زیرا که آب و هوای ممالك معتدله مساعد برای روئیدن نباتات ممالك حاره نیست اگرچه این اعمال را مصنوعی بواسطهٔ گرمخانه وغیره میتوان مجری داشت ولی بطور عموم برای نمو غالب نباتات حرارت از نه درجه کمتر واز پنجاه درجه بیشتر نباید باشد زیرا که درکمتر از نه درجه حرارت خون نباتی ازدوران می ایستد واز پنجاه درجه که تجاوز نمود تمام رطوبت نبات متبخر گشته دانه میسوزد و کوچك می ماند وحاصل

نیکو بدست نمی آید .

اما نور —— موجودات حیه مانند حیوان و نبات بدون نور زندکانی نتوانند کرد وصورت پذیر نتوانند شد مثلاً اگر نباتی را از نور محروم کنند مادهٔ سبزی درآن موجود نمیشود وساقهٔ آن سفید و پژمرده گردیده عاقبت خشك خواهد شد زیرا که بدون نور نبات تنفس نمیکند و بواسطهٔ عدم تنفس جذب (کربن) نمی نماید و نبات بدون کربن موجود نمی‌گردد .

از ترکیب شانزده جسم ذیل حیوان و نبات وجود یافته اند

(هیدروژن) (اکسیژن) (آزت) (کربن) (کوگرد) (فسفر) (سیلیسیم) (پطاسیم) (سدیم) (کلر) (کلسیم) (منیزیم) (آهن) (آلومین) (ید) (مانکانز) ، وبتوسط تجزیهٔ شیمیائی معین گردیده که سه عنصر اخیر و بعضی اجسام دیگر برای ایجاد حیوان و نبات مفید است ولی نه چندانکه بیوجود این اجسام حیوانات و نباتات صورت نپذیرند . بلکه بمقدار کم در آلات واعضای آنها دیده میشود پس نور برای ترکیب وتجزیهٔ مواد درحیوان ونبات لازم است وبدون آن زندگی نتوانند کرد .

اما رطوبت —— رطوبت در نباتات و حیوان حامل مواد مغذیه است به آلات و اعضای آنها مثلاً اگر نباتی را آب ندهند خشك خواهد شد زیرا که آب مواد مغذیه مجاورهٔ ریشهٔ نبات را حل نموده و بواسطهٔ نشر وجذب ریشه آب و مواد محلوله درآنرا جذب تنه وشاخهٔ خود کرده وآب زیادی را بواسطهٔ برگ تبخیر می کند پس بمفاد (ومن-الماء کلشی حی) همه از آب زنده ایم وبدون رطوبت موجودات حیه موجود نمی‌گردند .

آب سبب آبادانی است یعنی نبات میرویاند ونبات حیوان می‌پروراند تا انسان باکمال خوش اخلاقی ومدنیت تعیش کند .

مجاورت بحار وجنکل تغییر آب وهوا میدهد زیرا که بواسطهٔ حرارت اشعهٔ شمس آب

بحار تبخیر میشود وهوای مجاور خودرا مرطوب ومه آلود وپر باران میکند . چنانکه در مازندران وگیلان بواسطهٔ مجاورت بحر خزر مشهود است ومجاورت جنکل نیز هوارا باعتدال مرطوب می نماید بعلت اینکه ریشهٔ اشجار رطوبت زمین را جذب کرده باندازهٔ لزوم درخود نکاه میدارد ورطوبت فاصله را بتوسط برگ تبخیر میکند وهوای مجاور خود را مرطوب میسازد .

پس از اینمقدمات نتیجه آن شد که محالات خشك اطراف طهران را بوسیله غرس اشجار بالنسبه مرطوب ومعتدل وخوش آب وهواتر میتوان کرد اگر رعایای ورامین خیال دشمنی درخت را ازسر بدر کنند ودهقانان قار وخار مایل بدوستی اشجار بشوند تا فوائد عمده که سایر ایالات از غرس اشجار میبرند آنها نیز خواهند برد .

رعایاً محالات طهران خصوصاً رعایاً خالصه همیشه از بی برکتی زمین ونیامدن حاصل شکایت دارند وتماماً متکی باین کلمه میباشند که برکت رفته ولی غافل از بی حرکتی خود می باشند واراضی اینمحالات بل تمام اراضی مملکت ایران بازبان بی زبانی میکویند که ازشما حرکت وازما برکت خوب است که باچشم خود اراضی صیفی کاری را می بینند که چون کوت خورده حاصل خوب میدهد پس اگر تمام سطح مرا رشوت دهید منهم بشما عایدی خوب میدهم . در زمان قدیم که بشما حاصل خوب میدادم کوت ومواد گندم وجو ساز درخود مخزون داشتم شما ذخیرهٔ مرا بمصرف رسانیدید کوه طلا را هم اگر متدرجاً هر سال مقداری بردارند تمام میشود حالا باید بدهید ببرید درسنوات قبل من بکر بودم اکنون پیر شده ام وعقیم گشته ام واگر درصدد چاره جوئی باشید چارهٔ نیکو میدانم درمن نباتات علوفه بکارید وغرس اشجار بکنید ودواب زیاد نکاهدارید وکوت آنهارا برحسب عادت قدیم نسوزانید وخیش وکاو وآهن را قدری طویلتر بسازید تا بیشتر بعمق من برود نه فقط دو انکشت درسطح من که مواد حاصلخیز ندارد متعهد میشوم که آنقدر

حاصل بدهم که درعوض کوت که خوراك منست هیزم یا ذوغال بسوزانید ، و بلکه قدرت داشته باشید بابخاری آهن ذوغال سنك بسوزانید ، بعلاوه تخمی را که بمن امانت می‌سپارید مقداری برزگر حیف ومیل میکند و مقداری خودتان صرفه جوئی میکنید و آنقدر هم که بمن میدهید پر از علفهای هرز وتخمهای بی نطفهٔ سن خورده غیر مرتب افشانده وغیر منظم آب داده وهی شکایت از بی برکتی من می نمائید بلکه تمام از بیحرکتی شماست ومرا ابداً تقصیری نیست قدری همت لازم است . (۱)

کاغذیست که محرر شهیر حاجی ملا عبدالرحیم طالبوف درسنه ۱۳۲۳ هجری دراوایل انقلاب ایران بمؤلف نوشته

اساس مجلس ملی متزلزل مینماید ورود حضرت والا نیز بوجود شخص معهود لین‌العریکه نفوذ می‌کند از اطراف حشر مستبدین اغوا می‌کنند وزرأ نیز محض حفظ مقام خود مذبذبین بین ذلك میگردند مضحکین اروپا شلیك قهقهه را بلند می‌کنند امیر بهانمان جنبش می نمایند میترسم کار بجای بدی بکشد آنوقت آتش داخلهٔ خانمان سوز مشتعل بشود و خائنان بیدین منفعل گردند خدا آنروز را بایرانی ندهد .

تا کنون همهٔ این جید واجید به (کومدی) (تیاتر مضحك) میماند که نتیجهٔ مضحك آن درعقب است .

بانك ملی نمیتوان تشکیل داد مگر بعد از امضأ اساس مشروطیت یا قانون اساسی که ملت یا پول دهنده بداند که مایهٔ اطمینان او چیست وانگهی تا اتحاد دخل و خرج مملکت

(۱) آقایان مالکین وزارعین محترم این سخنان حقهٔ اراضی را بشنوید اندکی از خواب غفلت بیدار وازمستی‌سستی وبیحرکتی‌هوشیار بشوید وبمدلول توصیه وسفارش اراضی ومزارع حاصلخیز که طبیعت بلا استحقاق بشما داده است عمل کنید تا منافع وفوائد مطلوبه را ببرید (مزد آن برد جان برادر که کار کرد)

که ادارهٔ وزارت مالیه است به عمل نیاید یعنی جمیع مداخل دولتی بیك نقطه منتهی وازیك نقطهٔ واحده صرف نشود دیناری بان اداره اعتبار نمیتوان کرد .

اگر دولت پول میخواهد اول باید وزیر مالیهٔ او لایحهٔ جمیع شعب مداخل‌را بامخارج وجا خالی به مجلس تقدیم کند همه کس به بیند بخواند و اصلاح آن را با استقراض داخله یا خارجه پر بکند اگر پول استقراضی باز بشکم بهادران درباری خواهد رفت و مالیات مملکت بحواله وقباله موقوف است این بازی چه معنی دارد .

ایرانی صاحب‌کدام امتیاز است اگر فرمایش همایونی نگهبانٌ عدل ما باشد معنی سلطنت مشروطه است بنده ازآن لغت بی اطلاعم واگر ایرانی به مجلس مشاوری جمع شده نه مقننی چه حق دارد بحکومت مانع استقراض خارجه باشد واگر مجلس مبسوط الید و مختار است آنوقت میتوانیم مستمری های بی جا را قطع یا نصف بکنیم ومواجب یکسالهٔ سرباز را برای فقر دولت استدعای اعانه نمائیم .

کدام ایرانی است که فقر ملت را بداند و اعانه ندهد و دینار آخری خود را بذل نکند همهٔ اینها موقوف بنطق مؤثر وکلا است خلاصه کلام نبایستی کار باینجا ها برسد حالا خود بخود رسید وعزل شهزادهٔ عین الدوله ایران‌را صلای مشروطی کشید ورجال منتخب شدند وظیفهٔ وکلا یا مردن ویا قطع مادهٔ استبداد است .

بلی ایرانی ادارهٔ مشروطه را حاضر نیست اعتقاد منهم همین است اما بپیغمبر امی را قایل و معتقدم که مبعوثین امی مجلس ملتی کتابی باصلاح ملت ایران بیاورند کدام ایرانی نمی تواند نفع خودرا بفهمد شخصی بسیار معروف اما خائنی بمن نوشته است چه کسی حقوق خودرا محدود نمود که ایرانی شیپور مشروطی را میکشد بنده نوشتم (ثبت الارض ثم النقش) اول باید اثبات حقوق سلاطین را نمود بعد ازآن بسرحد آن پرداخت ایرانی حالاً واستقبالاً خود قادر است که استبداد ماضیه را محدود ومعدوم نماید .

باری باید ایستاد وکار را ساخت ویا شهید راه وطن شد درکارهای خطیر از این دویکی ناگزیر است بخدای لایزال اگر این مجلس ویکصد وشصت وچند نفر وکیل متفق باشند ومعتدل حرف بزنند وبدست حکومت اسباب علائم ضعف و سوء ظن ندهند و اوّل ازتعلیم وتربیت ملّت شروع نمایند همهٔ اروپا را متعجب میکنند. در دهات آذربایجان دعاوی صد ساله را مجلس منتخبین دریکروز قطع و فصل میکنند، کاغذ مراغه مرا متحیر گذاشته در ایمان دست غیبی هادی قوم است باز عرض میکنم نبایست چنین بشود حالا که شده کار ازکار گذشته اگر مجلس ملی از عهدهٔ خود بر نیاید تجدید استبداد وانقراض دولت بی‌شبهه است واگر ایستادگی نماید محیی دوام سلطنت وبقای ملّت است. (۱)

⇜ اوراق پریشان ⇝

معارف ما چرا ترقی نمیکند

سبب جهالت ما چیست ومانع ترقی تحصیل ما کدامست. ایمسئله بخوبی واضح ومبرهن است که اگر دورهٔ تحصیل سایر ملل دهسال باشد دورهٔ تحصیل ما ایرانیهای بدبخت لااقل پانزده سال بل متجاوز است پس علّت چیست که ملل سایره درصد نفر پنجنفر بیعلم وسواد ندارند وما درده هزار نفر یکنفر صاحب سواد نداریم با اینکه هریك ازافراد ملت ما لامحاله دهسال ازعمر گرانبهای خودرا در مکاتب ومدارس تلف کرده اند وامروز هم قادر بنوشتن وخواندن اسم خود نیستند. علّت را دانشمندان ما فیلسوف شهیر میرزا ملکم خان

(۱) **ملاحظه** فی الحقیقه بطوریکه ابتدای کار با صدق وخلوص وجدّیت ایران مردم شروع شده بود اگر چنانچه اغراض شخصی وجلب فوائد خصوصی و خیالات (دیکتاتوری) ورئیس جمهوری داخل کار نشده و بهمان نحویکه صاحب مکتوب گفته حرکت میکردند امروز شده بود آنچه آمال وآرزوی ایران خواهان است افسوس، دریغ، حسرت.

وادیب مشهور حاجی ملا عبد الرحیم طالبوف مرحوم و سایرین گفته ونوشته اند.

باعث این بدبختی ما الف باء ماست تا الف باء اصلاح نشود امکان عقلی ندارد ما صاحب سواد وعالم بشویم ونکبت جهالت که مارا بابروز سیاه نشانده دست از گریبان ما بردارد. ای آقای محترم که این صفحه را دست گرفته واین سطور را میخوانید با تعمق ملاحظه فرمائید کلمهٔ (بَرّ) درصورتیکه بدون نقطه واعراب نوشته شود چندین شکل خوانده خواهد شد محض اینکه جنابعالی زحمت واتعاب ذهن نفرمائید این بنده معروض بدارم در مکتوبی ویا در کتابی کلمهٔ (ر) بی نقطه واعراب پیش آمد قارء بدبخت آنرا (بَرّ بِرّ بُرّ — بَر بِر بُر — بَرّ بِرّ بُرّ — بَرِ بَرُ بَرْ) اگر باتنوین هم بخوانیم نه شکل دیگر علاوه میگردد چون نقطه ندارد (پر) خوانده میشود مثلاً

پَرّ پِرّ پُرّ — پَر پِر پُر — پَرّ پِرّ پُرّ — پَرٌ پَرٍ پَرٌ — همچنین باتنوین هکذا (تر) خوانده میشود با دوازده شکل فتحه و کسره وضمه وسکون ونه شکل باتنوین همچنین (ثر) خوانده میشود با اشکال معروض ایضاً (یر) خوانده میشود و (نر) آنوقت (بز) و (بژ) با تمام اشکالی که مذکور شد با انحساب کلمهٔ (بز) با اعراب وسکون صد وبیست وشش شکل خوانده میشود (بز) و (بژ) نیز بهمان تعداد که همه اش سیصد وهفتاد و هشت شکل خوانده میشود. با انحال خود جناب عالی بطریق انصاف تصدیق خواهید فرمود که چنین رسم خطی را مبتدی که سهل است فحول علماً هم اگر پنجاه سال تحصیل نمایند باز بدون معاونت نقطه و اعراب و قرائن ما قبل و ما بعد یعنی پس وپیش دوچار هزار گونه اشکال خواهند گردید.

عقیدهٔ میرزا ملکم خان چنین بود که حروفات را مقطع قرار داده واعراب را نیز داخل حروفات باید کرد اگر آن ترتیب را ملاحظه نمائیم بسیار صعب التحریر و موجب زحمت نویسنده وخواننده خواهد شد استدعا دارم التفات فرمائید میخواهیم حروفات را

مقطع قرار داده و اعراب را هم داخل حروفات بکنیم

صورت حروف مقطع

ا ب ط ـ ج ـ ه د ر ظ ع m ف گ ک ل م ه و ی

اعراب

حالا میخواهیم با این الف با جملهٔ (حب وطن واجب است) را بنویسیم تقریباً باید اینطور نوشت (حـب وطـن واجب است) هم تحریرش زحمت و اشکال زیاد دارد و هم بی اندازه بد شکل است و تقریباً شباهت بسیار بخط یهود دارد.

واز تبدیل الف با بخط ملل سایره خلل وضرری نسبت بمذهب و شریعت و قومیت و ملیت ملحوظ نیست زیرا که اگر تبدیل خط خللی بدین و مذهب میرسانید رسم خط مسلمین که سابقاً خط کوفی بوده چون قرائت و تحریر آن صعوبت داشت عقلای قوم بتدریج آن را مبدل بخط نسخ و ثلث ونستعلیق نمودند وآنگهی تبدیل خط که خللی بمعنی کلام نمیرساند باینحال این چه عسر وحرجی است که ما خودمان را انداخته وایملت بدبخت وفلکزده را اسیر قیود جهالت و نادانی ساخته ایم.

اگر اندکی انصاف داشته باشیم باید اینخط را جزء خطوط قدیمه از قبیل (هروغلیف) و (میخی) و (طبری) و امثال آنها بشماریم وحال آنکه اینخط ما هزار مرتبه از خطوط مذکوره مشکل تر است کلمات خط ما که سهل است اغلب حروفات ما هم درنداشتن نقطه واعراب اشکال مختلفه خوانده میشوند مثلاً حرف (ب) پ ت ث وحرف (ج) چ ح خ و حرف (ع) غ خوانده میشوند.

با وجود اینهمه اشکالات و صعوبت اسلم شقوق و اصلح طرق این است که الف باء خودمان را به الف باء فرانسه مبدل نمائیم با اصلاح بعضی ازقواعد آن که موجب زحمت

واشکال برای قارئ و محرر نشود.

کلمهٔ (بر) که در رسم خط ما سیصد و هفتاد وهشت شکل خوانده میشود اگر باخط فرانسه نوشته شود بااینکه نقطه واعراب ندارد غیر از (بر) چیز دیگر خوانده نمیشود فرضاً این کلمه را (bére) بهر کس که خواندن الفبأ فرانسه را بداند نشان بدهیم (بر) خواهد خواند نه چیز دیگر.

اگر چنانچه ما خواسته باشیم دایرهٔ علوم و معارف ما توسعه پیدا کرده و بطرف شاهراه ترقی با سرعت پیش برود باید هر چه زودتر الف باء را تغییر بدهیم.

اگر رسم خط ما فرانسه باشد اطفال سه وچهار سالهٔ ما که داخل مدرسه شدند درمدت سه ماه خواندن و نوشتن را به طور کامل می‌آموزند و پس از آن مشغول تحصیل علوم و فنون میگردند نه اینکه پنج و شش سال برای شناختن حروف معطل شده وعاقبت هم نتوانند یاد بگیرند چرا برای اینکه قواعد تدریس ما غلط و الف بأ ما اصلاح نا پذیر است تبدیل الفبأ ما بفرانسه بترتیب ذیل ممکن است

آ a ب b پ p ح h ع y ج j ت t ژ z

ر r د d خ k ق g ف f ش ch س s ن n

م m ل l ك q ی i و v ژ x

واعراب را نیز بترتیب ذیل قرار میدهیم

فتحه (زبر) é کسره (زیر) è ضمه (پیش) u سکون (بزن) e

(او) o (تشدید) o

اگر خواسته باشیم برای علم تجوید نیز بعضی علائم و اشارات قرار میدهیم که مخارج حروف و ادغام و اشباع وغیره را معین نماید که درخواندن نماز و تلاوت قرآن و قرائت سایر ادعیه اسباب اشکال فراهم نیاید.

ای آقای قاری ای مرد دیندار مسلمان ای شخص منصف وصاحب وجدان ازجناب عالی انصاف می طلبم درصورتیکه ممکن است باتبدیل الفبا یك ملت بدبخت را از ورطهٔ هولناك جهالت که نتیجهٔ آن اسارت و رقیت اجانب واضمحلال دین ودولت است رهانید و هدایت بشاهراه سعادت وسیادت نمود درکدام انصاف روا ودرکدام وجدان جایز نمیباشد.

اسهل طرق بجههٔ سهولت اصول تدریس و تعلیم بنظر بندهٔ حقیر این ترتیب می آید اگر چنانچه کسی راه سهلتری پیدا نماید البته آن اولی وارجح است.

اگرچه عقلاء امت واولیاء ملت باین مسئله ابداً اهمیتی نمیدهند وحال اینکه ترقی و تعالی وسعادت ونیك بختی وعظمت وجلالت تمام ملل وامم عالم ازعلم ودانش است وآن هم درصورتی تعمم می یابد که اصول وقواعد تعلیم وتدریس سهل وآسان باشد و تقلید باعمال ستوده وافعال سودمند درنزد عقلا ودانشمندان جایز بل واجب است.

دریکی ازجراید قفقاز ادیب قفقازی حسین زاده مینویسد ترقی ملت ربطی بسهولت یاصعوبت الف باء وخط ندارد محض اثبات مدعای خود ملت ژاپون را شاهد مطلب قرار داده اگرچه جریدهٔ ملا نصرالدین جواب لازمه را داده این نکته را نیز خاطر نشان محترم قارئین می نمایم که ملت ژاپون درسایهٔ سعی و کوششی که دارند اقلاً درصدی هشتاد نفرشان یکی دو زبان از السنهٔ اجنبیه را بطور کامل آموخته اند ولی ملت بدبخت ایران در هزار نفر ده نفر زبان فارسی را که زبان ملی ورسمی وطن خودشان است نمیدانند (ببین تفاوت راه ازکجاست تابکجا)

(مخزن الانشا)

مرحوم میرزا ابوالقاسم قایم مقام ازقول عباس میرزای نایب السلطنه در مقام تکدیر باهالی تبریز به قایم مقام بزرك نوشته اند

خدایا راست گویم فتنه ازتست ولی از ترس نتوانم چخیدن

لب و دندان ترکان خطا را بدین خوبی نبایست آفریدن
که از دست لب و دندان ایشان بدندان دست ولب باید گزیدن

میفرمایند پلوهای قند وماش وقدحهای افشره وآش شماست که حضرات را حار کرده است اسب عربی بی اندازه جو نمیخورد وآختهٔ قزاقی اگر ده من یك جا بخورد بدمستی نمیکند بخلاف یابوهای دو دورغهٔ همینکه قدری جو زیاد دید ودر قوروق بیمانع چرید اول دندان ولگد بمهتری که تیمارش میکند میزند.

ای کلبن تازه خار جورت اول بر پای باغبان رفت

از تاریخی که شیخ الاسلام تبریز در فتنهٔ مغول صلاح مسلمین را در استسلام دید تا امروز چه درعهد جهانشاهی و مظفری وچه سلاطین صفوی و نادر شاهی و کریمخانی وچه درحکومت دنبلی واحمد خان هرگز علما تبریز این احترام وعزت واعتبار ومطاعیت را نداشتند تا دراین عهد ازدولت ما وعنایت ماست که علم کبریا باوج سما افراشته اند سزای آن نیکی این بدی است امروز که ما دربرابر سپاه مخالف نشسته ومایملك خود را بی محافظ خارجی باعتماد اهل تبریز گذاشته درشهر پای تخت ما فتنه وآشوب بکنند ودکان وبازاررا ببندند بسید حمزه وباغمیشه بروند وشهرت انحرک را (میرزوبچ) درملك روس و صفی خان درآستانهٔ همایون ودیگران درملك روم بدهند روی اهل تبریز سفید اگر فتحعلی خان عرضه میداشت وکدخدایان آدم بودند بااینکه مثل میرزا مهدی آدمی درپهلوی آنهاست فتاح غیر علیم (آقا میر فتاح مجتهد است که درسال هزار و دویست و چهل و سه درجنك روس از قشون روس استقبال وهادی و دلیل شده بود) چه جرئت وقدرت داشت که مصدر انحرکات بشود.

فرمودند اگر حضرات ازآش وپلو سیر نمیشوند بجاست اما شمارا چه افتاده است که از زهد ریائی ونهم ملائی سیر نمی شوید کتاب جهاد نوشته شد ونبوت خاصه باثبات

رسید قیل وقال مدرسه حالا دیگر بس است (بکجند نیز خدمت معشوق ومی کنید) اگر صد یك آنچه با اهل صلاح حرف جهاد زدند با اهل سلاح صرف جهاد شده بود کافری نمی ماند که مجاهدی لازم باشد.

باری بعد از این سفرهٔ جمعه وپنجشنبه را وقف اعیان شهر وکدخدایان محلات ونجبای قابل ورؤسأ عاقل بکنید سفرهٔ رزق وحیل را برچینید وسکهٔ قلب ودغل را بشناسید.

نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

تا حال هر چه ازاین ورق خواندیم وبراین نسق راندیم سود و بهبودی ظاهر نگشت بلکه اینها همه که میشود از نتایج نمازهای روز جمعه ونیازهای شب جمعهٔ ما وشآمت من بعد (بساط کهنه برچینید وطرح نو براندازید) با اهل آن شهر معاشرت کنید و مربوط شوید دعوت وصحبت نمائید ازجوانان قابل وپیران کامل آنها چند نفری که بکار خدمت آیند انتخاب کنید وهزار یك آنچه صرف اینطایفه شد مصروف آنها دارید وریك این جماعت را دور بیندازید مثل سایر ممالك محروسه باشد نه اذیت واضرار ونه دخالت واقتدار عالیجاه میرزا مهدی درحقیقت یکی ازامنای دولت ومحارم حضرت ماست دخلی بآن دارو دسته ندارد آب وگل وجان ودل او درهوای ما ورضای ماست اگر هم اسماً ازآنهاست بحمدالله رسماً نیست بدانش ازآنها ملاتر است وبخدمت بالاتر موانست شماها مجانست آنها را ازپیش در کرده باامناً محارم ما مجانس است وباالتفات ومکارم ما موانس

(گرچه ازطبعند هردو به بود شادی زغم ور چه ازچوبند هر دو به بود منبر زدار)

اگر صحبت ارباب کمال را طالب باشید مثل جناب حاجی فاسلی وحاجی عبدالرزاق بیك ادیب کاملی درآنشهر است پر کار وکم خوراك وموافق عقل معاش وامساك العیاذ بالله گوده ملاکه لودهٔ خداست هر قدر (هل امتلات) بگوئید (هل من مزید) میگویند مثل یابوهای پرخور وکم دو وآفت کاه وجو قربان افندیهای رومی و (پادری) های فرنگی

بروند نه آن علم وفضیلت داشتند که جواب پادری را بنویسند ونه این غیرت وحمیت دارند که مثل افندیهای روم درب مسجد وراه گلدسته به بندند وخلق را چنانکه بالفعل دوبروی ما رانده اند بحفظ ملك وحراست دین خودشان بخوانند ماشاءالله وقتی که پنجهٔ دلیری می گشایند تیغی که امروز بر روی سپاه عثمانی باید بکشند بمیرزا امین اصفهانی میکشند شکار خانگی وشعار دیوانگی را اعتقاد دارند باری حالا که باین شدت دلاور ودلیر وصاحب گریز وشمشیرند قدم رنجه کرده وبا یاغی پنجه کنند ورقم مبارك در اینباب بافتخار شما صادر است وشما در هرباب مختار وقادر والسلام

حفظ الصحهٔ اطفال

وطریقهٔ نگاهداری نوزادگان ازابتدای تولد تایکسالگی

وزن متوسط نوزادگان ازسی الی سی وپنج سیر (هر سیر شانزده مثقال است) میشود در دو سه روز اول بواسطهٔ اینکه طفل کم غذا میخورد مامیز از او دفع میشود وزنش قدری کم میگردد وبرحسب تجربه اطفال شکم اول وزنشان سبکتر است واطفالی که مادر آنها بسن (۲۵) الی (۲۹) سالگی است سنگین تر میشوند وفربه تر میباشند وچون سن مادر ازسی تجاوز کند طفلش بتدریج سبك وزن تر میشوند.

قد متوسط نوزادگان هفت گره است (شانزده گره یکذرع عراق است) چون طفل در بدو تولد معده اش کوچك است بنا براین چند روز اول نباید غذای زیاد باو داد چون تولید حرارت بخون نمیکند باید اورا گرم نگاهداشت قلب طفل بزرگ و دماغش حجیم ومقدار قفسه آن کمتر ازاشخاص بزرگست.

روزی دو مرتبه باآب نیم گرم باید طفلرا شست وشو داد وبعد بدقت اورا خشکانید وقدری نشاستهٔ گرم ببدن او بپاشید وهر گاه اثر بعضی خراشها دربدن طفل باشد بجای نشاسته (اکسید دوزنك) استعمال نمایند اگر در روز ششم وهفتم که موقع افتادن ناف است اثر

زخمی در آن موقع دیده شود مرهم اکسید دوزنك یا مخلوطی از (بیسموت) یا (وازلین) بمالند .

نبض اطفال درحالت صحت برحسب سن تغییر میکند اغلب نبض دخترها از پسرها تندتر است ودروقت خواب بالنسبه نبض بطی‌تر میشود نبض که خیلی کند باشد دلالت برامراض دماغیه میکند .

خوبی وبدی شیر مادر را ازحالت طفل میتوان فهمید اگر طفل فربه و بشاش باشد علامت خوبی شیر ودرصورت عکس آن علامت بدی شیر است .

وقتی که مادر دربین شیر دادن قاعده شود ویا حامله گردد شیرش فاسد میشود وطفل شروع بلاغر شدن نموده غالباً طفل دراینصورت مبتلا به مرض (راشیتیسم) یعنی نرمی وکجی استخوانها میگردد درصورتیکه نوك پستان شقاق پیدا نماید اغلب شیر دادن مشکل میشود وازاینوقت باید پس از شیر دادن نوك پستان را با محلول یك درصد (آسید بریك) بشویند وقدری تعفین (حسن لبه) با قلم مو بمالند .

درچند روز اوّل تولد باید مادر ساعت بساعت پستان دردهان طفل بگذارد وهرقدر طفل بزرگتر میشود فاصله را بیشتر کند خشم و کج خلقی دركمیت و کیفیت شیر اثر زیادی دارد مکرر دیده شده است که پس از ترس یا وحشت فوق العاده شیر زن بالمره خشك شده .

لوحهٔ قرعات نبض از ابتدأ تولد تا پانزده سالگی

قرعات نبض	دریکدقیقه
درابتدأ تولد	۱۳۰ تا ۱۴۰
درسال اوّل	۱۲۰ تا ۱۳۰
درسال دویم	۱۰۵
درسال سیم	۱۰۰
درسال چهارم	۹۷
درسال پنجم	۹۰ تا ۹۴
درسال دهم	۹۰
ازسال دهم تا پانزدهم	۷۸

خصوصاً اغذیهٔ مقویه تخم مرغ وشیر و گوشت گوسفند وماهی برای زیاد کردن شیر

نافع است بعضی ازاطبأ نخود وعدس وشلغم را نیز برای ازدیاد شیر تجربه کرده ومفید یافته اند.

بجهة ازشیر بازگرفتن اطفال ازماه نهم ببعد باید بتدریج شروع بغذا دادن نمایند و ازشیر او روز بروز بکاهند تا اینکه درماه دوازدهم بجائی رسد که فقط شب ها را بطفل شیر بدهند وبرحسب بنیه ورشد اطفال میتوان بچه های یکساله الی یکسال ونیم را ازشیر بازگرفت وغذا های سبك ازقبیل آب گوشت کم چربی وپلو وتخم مرغ وبعضی کلیچه ها بآنها خورانید .

بقیهٔ احوال تاریخی وژوغرافی ایران

بعد افغانها بایران هجوم آورده وایران را متصرف ورئیس خود (محمود غلیجانی) را بتخت سلطنت جلوس دادند ودرفوت او پسر عمویش (اشرف) جالس سریر فرمانروائی گردید ودراین اثنا شخصی جسور ومدبری موسوم به (نادر) ازقبیلهٔ افشار ظهور و بسمت وزارت ومدبر امور شاه طهماسب صفوی پسر شاه سلطانحسین بنام طهماسب قلیخان خروج وافاغنه را ازایران طرد واخراج وپس ازچندی باسم نادر شاه سلطنت خودرا اعلان وغیر ازممالك ایران افغانستان وماورأ النهر را نیز متصرف ودایرهٔ فتوحات خودرا تا هندوستان توسیع نمود ولی بعد ازفوت او دولت بزرگی که تشکیل داده بود باقی وپایدار نمانده ودو پادشاه ازنسل او بهیجوجه اقتداری ظاهر نساخته وسبب انقراض دولت افشار گردیده وحکام وولات هرطرف بدعوی اعلان استقلال برخواسته وتمام مملکت ایران هرج ومرج وملوك الطوایف شده ودراثنای این گیرودار شخص حقانیت شناسی ازطایفهٔ زند موسوم به کریمخان بنام یکی ازملوك صفویه دولت زند را تشکیل وازاین سلسله نیز چهار نفر حکمرانی کرده اند .

دولت زند نیز دراندك مدتی انقراض یافته وازایل قاجار واقعه درسمت شمال ایران و منسوب بقبائل ترکمان آقا محمد خان نام ظهور ودولت قاجار را که امروزه درایران حکمران

میباشند تشکیل داده وبعد ازآقا محمد خان برادر زاده اش فتحعلی شاه وپس از او نوه اش محمد شاه و بعد از او ناصر الدین شاه و بعد مظفر الدین شاه و پس از فوت او پسرش محمد علی شاه و بعد از خلع محمد علیشاه پسرش سلطان احمد شاه الیوم که اواخر ربیع الاول توشقان ئیل ۱۳۳۴ هجرت است جالس تخت سلطنت ایران میباشد .

جمعی ازدوستان واحباب تمنی ودرخواست فرمودند که تراجم احوال هریك ازسلاطین ایرانرا بنا بر تواریخ ایرانیها ویونانیها مزیداً للاطلاع ابنای عزیز وطن بوجه اختصار علاحده بنکاریم اینست که میرویم شرح حال هر یك از آنهارا بتدریج در صحایف اوراق پریشان خود بلحاظ شریف قارئین محترم برسانیم :

طبقهٔ پیشدادیان بنا برتواریخ ایرانیان

کیومرث بنا بر تواریخ مملو از افسانه واساطیر ایران اوّلین پادشاه ایران و رئیس طبقهٔ پیشدادیان بوده وبعضی اورا ابوالبشر وزمرهٔ هم اوّلین مؤسس دولت و سلطنت میدانند و نام او در زبان (زند) یعنی آدم بزرگ می باشد و فردوسی در شهنامه پوست حیوانات پوشیدن و با دیوان و حیوانات جنگیدن ومقتول شدن پسر او سیامك دریکی از این زد وخوردها وجانشین شدن نوه اش هوشنك را روایت میکند .

هوشنك دوئمین حکمران از طبقهٔ پیشدادیان پسر سیامك ونوهٔ کیومرث است چون پدرش سیامك در زمان حیات کیومرث ترك زندکانی کرد مشارالیه بجد خود جانشین و ولیعهد گردید ، پس ازچهل سال فرمانروائی پسرش (تهمورث) دیوبند بجای وی نشست و کتاب موسوم به (جاویدان خرد) را ازتألیفات او می پندارند وکتاب مذکور را (حسن بن سهل) بعربی ترجمه نموده است کتابی است محتوی نصایحی ازقطایای اقوال زردشتیان ومترجم

از زبان پهلوی (شرح حال تهمورث را صاحب قاموس الاعلام ننوشته است)

جمشید یا جم بنا بر تواریخ مملو ازخرافات ایران چهارمین وبزرگترین پادشاه ازطبقهٔ پیشدادیان بوده و بعد از تهمورث هفتصد سال پادشاهی نموده وشهر (استخر) را تأسیس کرده وایجاد شراب وعید نوروز اوّل سال را نیز بمشارالیه اسناد میدهند ، حتی دین و آئینی را که قبل از زردشت درایران متداول بوده (آئین جم) میکویند واین آئین ومذهب را عبارت از پرستش آفتاب وممزوج باعیش وعشرت تعریف وبیان کرده‌اند

کویند جمشید بفر وجاه وسلطنت ودستکاه خود مغرور گشته وبدعوی الوهیت برخواست بنا براین ازجزیرة العرب (ضحاك) نامی از قوم عاد که در (یمن) سکنی داشتند هجوم آورده وایران را مسخر وجمشید را مجبور بفرار نموده ولی ضحك بجهة ارتکاب پارهٔ تعدیات ومظالم که از آنجمله برای تغذیهٔ دو حیوان شبیه بمار که از کتفین او سر برآورده وموجب اذیت وعذاب او می شدند بادلالت وراهنمائی اهریمن هرروز دو نفر ازاطفال ایرانیان سر بریده ومغزشان را بآن جانورها میخورانید (کاوه) نام آهنگری که اطفال وی نیز بنا براینمقصد توقیف شده بودند بیرق آشوب وطغیان برافراشته ضحاکرا مقتول وتخت وتاجرا بجوانی فریدون نام از اولاد جمشید داد وفریدون نیز باعدل وداد اشتهار یافته وبعد ممالك خودرا درمیان سه فرزند خود تقسیم نمود وبنا برعقیدهٔ پیروان زردشت فریدون درجای حضرت نوح ع ص می باشد وبعضی ها نیز اورا حضرت سلیمان میدانند .

وبمدلول اساطیر برهمن های هند که اخیراً کشف شده ظاهر وهویداست که این حکایت ازخرافات هند مأخوذ است . لی هنکامیکه زردشت مذهب برهمنهارا ترك ودین جدیدی ایجاد کرده واز وطن خود یعنی هندوستان طرد وتبعید شده بایران آمد تمام خرافات و اساطیر هندرا برسم هدیه وارمغان بایران آورد ، وتاریخ قدیم ایران از کتاب زردشت

موسوم به (زند آوستا) مأخوذ می باشد، و در اساطیر قدیمهٔ هند معبودی کنایه از شمس موسوم به (جم شید) یا (جاما شیدا) بوده و کلمهٔ که این اسم را ترکیب میکند اولی یعنی پادشاه و دویمی خورشید میباشد که این اسم مرکب (خورشید پادشاه) را میرساند و این فقره نیز در کتب اساطیر هند مسطور است. جمشید پس از آنکه دنیا را آفرید و دایر ساخت مار و یا اژدهائی موسوم به (آزید هاقه) ظهور کرده معموره ها را خراب وابنای بشر را اتلاف میکرد لهذا جمشید ملکی موسوم به (ثریدون) را فرستاد آزید هاقه را کشته ومردم را ازمضرت آن رهانید.

این افسانه عین حکایت جمشید وضحاك و فریدون میباشد فقط زردشت معبود وملك و اژدها را بپادشاهان منقلب نموده و اسم آزید هاقه باتحریف ومقدم ومؤخر به ضحاك تازی قلب میشود واز آنجائیکه حرف (ث) در زبان فارسی نبوده ثریدون را فریدون نوشته اند وغریبش این است که (ابن خلدون) وسایر مورخین عرب نام صحیح ضحاك را در تألیفات خود ازید هاقه قید کرده اند چون ازید هاقه یعنی مار است آنها که خواسته اند آن را بانسان منقلب نمایند مناسبتی که با مار داشته از دست نداده ومدعی شده اند که دو مار در کتفین او بوده است (باقی دارد)

گلستان

حکایت سالی بربالین تربت یحیی علیه السلام معتکف بودم درجامع دمشق یکی ازملوك عرب که به بی انصافی موصوف بود اتفاقاً بزیارت آمد نماز خواند وحاجت خواست.

درویش و غنی بندهٔ این خاکدرند   آنانکه غنی ترند محتاج ترند

آنگه روی بمن کرده ، گفت ازآنجا که همت درویشان است وصدق معاملهٔ ایشان خاطری همراه من کنید که از دشمن سخت اندیشناکم گفتم بر رعیت ضعیف رحم کن تا از دشمن قوی زحمت نه بینی.

ببازوان توانا وقوت سر دست   خطاست پنجهٔ مسکین وناتوان بشکست

بترسد آنکه بر افتادکان نبخشاید   که گر زپای بر آید کسش نگیرد دست

حکایت درویشی مستجاب الدعوه در بغداد پدید آمد (حجاج ابن یوسف) را خبر کردند اورا بخواند وگفت دعای خیری درحق من بکن درویش سر برداشت وگفت خدایا جانش بستان حجاج بر آشفت وگفت ازبهر خدا این چه دعاست گفت دعای خیر است ترا وجمله مسلمانان را

ای زبر دست زیر دست آزار   گرم تاکی بماند این بازار

بچه کار آیدت جهانداری   مردنت به که مردم آزاری

حکایت یکی از ملوك بی انصاف از پارسائی پرسید که از عبادتها کدام فاضلتر است گفت ترا خواب نیمروز که در آن یك نفس خلق را نیازاری.

ظالمی را خفته دیدم نیمروز   گفتم این فتنه است خوابش برده به

آنکه خوابش بهتر از بیداری است   آنچنان بد زندگانی مرده به

بوستان

شنیدم که فرمانده دادگر   قبا داشتی هر دو رو آستر

یکی گفتش ای خسرو نیمروز   ز دیبای چینی قبائی بدوز

بگفت اینقدر ستر وآسایش است   چو زین بگذرد زیب وآرایش است

نه از بهر آن می ستانم خراج   که زینت کنم برخود وتخت وتاج

اگر چون زنان حله بر تن کنم   بمردی کجا دفع دشمن کنم

مرا هم دو صد گونه آز وهواست   ولیکن خزینه نه تنها مراست

خزائن پر از بهر لشکر بود   نه از بهر آئین وزیور بود

سپاهی که خوشدل نباشد زشاه   ندارد حدود ولایت نگاه

چو دشمن خر روستائی برد　　ملك باج دهیك چرا می خورد
مخالف خرش برد و سلطان خراج　　چه دولت بماند در آن تخت و تاج
مروت نباشد بر افتاده زور　　برد مرغ دون دانه از پیش مور

ایضا

شنیدم که جمشید فرخ سرشت　　بسر چشمهٔ بر بسنگی نوشت
بدین چشمه چون ما بسی دم زدند　　برفتند چون چشم بر هم زدند
گرفتند عالم بمردی و زور　　و لیکن نبردند با خود بگور

قاموس الاعلام

ترك از امم بسیار بزرگ و مشهور آسیا بوده و از امم تورانیه معدود و به عرق مغول منسوب میباشد برحسب سکونت در آسیای شمالی واز حیث سیما واحوال بدنی باسایر امم تورانی و با اهالی صفحات چین وتبت و ژاپون مشابهت زیاد دارند .

قوم ترك مشهورترین و با شأن ترین امم تورانیه بوده ومغول ها وسایر اقوام تورانیه که حقیقتاً ترك نیستند با انتساب بنام ترك افتخار می کنند .

با وجود اینحال بعضی اقوام ترکی الاصل این نام را قبول نکرده و نسبت بخودشان نوعی از توهین می شمارند قوم ترك بدواً درصفحات واقعه دررشتهٔ (کوه طلا) مابین سیبری وچین سکنی داشته و از آنجا رو بجنوب غرب پیشرفته ودرچین و بلادیکه امروزه بترکستان موسوم است اجرای فتوحات وایلغار کرده اند .

در منتهای شمال سیبری نیز بعضی اقوام ازقبیل قوم (یاقوت) که مناسبات جنسی و زبانی زیاد با قوم ترك دارند ، و آنها نیز از کوه طلا رو بشمال رفته ودر آنصفحات متمکن شده اند ، یا اینکه احتمال میرود اولین منشأ ومسکن اقوام ترك سواحل بحر منجمد شمالی و صحاری (نسا) و (یکیسی) بوده ، وبعد رو بجنوب پیش رفته اند وحتی بنا بر مهاجرت

ابنای آدم با ایجابات سوق طبیعت از بلادیکه همیشه حرارت و برودت آنها زیادتر است باقالیم معتدله می باشد ، و احتمال ثانوی بعقل نزدیك تر است .

بای حال درازمنهٔ بسیار قدیمه که تاریخ ثبت وضبط آن را نتوانسته اقوام ترك درسمت شمال رودهای جیحون و سیحون و در شرق شمال خوارزم و در جهات شمال غربی چین و ختا سکنی داشته و جنس (اورال) که از اقوام علاحدهٔ تورانیه ومرکب از (فینوا) و (بلغار) و (مجار) میباشند وجنس (مانچو) و (تونغو) درشرق وجنس مغول درصفحات جنوب شرق سکونت داشتند لهذا ازاقوام تورانیه قوم ترك با ایرانیها و آسیای غربی که درآن اوان مرکز مدنیت بود برحسب قرب جوار کسب اشتهار نموده اند . چنانکه تواریخ پر ازافسانهٔ ایران قدیم مملو از تفاصیل محاربات با اقوام ترك می باشد ، همچنین نام قوم ترك در نزد یونانیان و بنی اسرائیل نیز مجهول نبوده وقومی را که ابو المؤرخین (هرودوت) (ترکنسیاوس) و کتب عبرانی (تورغامه) می نامند ، عبارت ازاقوام ترك بودن آنها باقرائن عدیده به ثبوت رسیده وبخوبی واضح است که اینکلمات غلط و محرف ازاسم ترك میباشد .

بنا بروایتی که ازقدیم الایام مابین الاتراك مروی و منقول است بادشاه بسیار قدیم و بانی ومؤسس دولت ترك (اغوز خان بن قره خان) بوده وچون مشارالیه دین اجداد خود را ترك وپیرو مذهب دیگر شده بود مدت های مدید با برادر خود بجنك و جدال اشتغال داشته ، وبالاخره غلبه جسته ودولتی تشکیل داد وممالك او در هنگام وفاتش فیمابین شش نفر پسرش منقسم شده واین شش نفر با اسامی (کون خان) یعنی آفتاب خان (آی خان) یعنی ماه (یولدوز خان) یعنی ستاره (کوک خان) یعنی آسمان (داغ خان) یعنی کوه و (دکز خان) یعنی دریا خان موسوم وسه نفر اولی که ملقب به (اوچ اوق) یعنی (سه تیر) بودند در شرق وسه نفر دیگر ملقب به (بوز اوق) یعنی تیر کبود بودند درجهت غرب ساکن شده وهر کدام آنها چهار پسر داشتند که بیست وچهار نفر احفاد (اغوز خان)

به بیست قبیلهٔ اقوام ترك ریاست داشتند .

اگرچه این تفاصیل را چندان هم نمیتوان با نظر صحت نگریست ولی بای قوم ترك حکمران بزرگی موسوم به (اغوز خان) بوده ، و دولتی تشکیل و وانتظامات مقرر داشته ، وعلمأ انساب قوم ترك را ازنسل شخصی موسوم به (یافث بن نوح) ع ص می شمارند . و ایرانیان نیز (تور بن فریدون) را جد ترك می پندارند وافراسیاب که وقایع احوال او شاهنامه را مملو ساخته ازجم بزرگ ترك معدود است .

اینقوم از قدیم الایام بدو شعبه منشعب بوده و ساکنین صفحات شرق (اویغور) وسکنهٔ جهات غرب با اسم (ترکمان) ازهمدیگر تفریق میشوند .

دراوائل (اویغور) ها متمدن تر وزبان آنها زبان رسمی و ادبی قوم خطی که مخصوص آنها بود کتب و رسائل بسیاری نیز داشتند ، بعد ها بجهة ر راهب های (نسطوری) بآن صفحات ومخالطه باآنها خطی مأخوذ ازسریانی چنا آموخته بودند باویغورها نیز آموختند که تا ظهور اسلام نوشته جات آنها باخ تحریر میشد وبعضی کتب الیوم هم باهمان خط موجود است .

درسیصد وپنجاه سال ازهجرت گذشته یکی ازسلاطین ترکمان (سالورخان) ازسلالهٔ (داغخان) میدانند دین اسلام را قبول وقراخان نامیده شده وسای خودرا بدین اسلام هدایت وپسر وی موسی جوامع شریفهٔ بسیار ومساج بی شمار بنا نمود وعمو وجانشین او (بغرا خان) رو بشرق بتوسعهٔ ممالك پرداخ (کاشغر) را فتح وبخارا را ازسامانیان ضبط واز اخلاف وی (احمد بن نصر که اهتدا نکرده بودند هدایت ودین مبین اسلام را درمیان قوم ترك تعمیم داد ودر آن اوان اقوام ترك وترکمان ببغداد که مرکز خلافت اسلام بود

برحسب شجاعت وجسارت فطری آنها بنی عباس عرض احتیاج بخدمات عسکری ده وقوم مذکور بعنوان خدمات لشگری بنای آمدن بعراق وشام گذارده و آذربایجان وازضروم که درسر راه آنها واقع بود مملو از ترکانها گردیده ورؤسأ ك بتدریج کسب نفوذ واقتدار کرده وبالاخره باسرداری وامیر الامرائی بحکومت ئی رسیدند .

این نحو اقوام ترك درتمام ممالك وبلاد اسلام بنفوذ واقتدار فوق العاده مالك شده ، سلطوت مانند (آل بویه) و (سلجوقیان) و (غزنویان) و (عثمانیان) وغیره تشکیل که از آن زمان تا امروز درشرق وغرب ممالك سلطنت واقوام اسلامی را اداره وحمایه

اقوام ترك پس از اهتدا خط خودشان را بعربی تبدیل ودر ترکی شرقی یعنی زبان ادبیات ترقی بسیار حاصل کرده وبعضی شعرأ وادبأ بعرصهٔ ظهور آمدند فقط در نه چنانکه بین الاســلام زبان فنی وادبی زبان عربی بود در آسیای وسطی نیز زبان زبان ادبی بوده اغلب شعرأ وادبأ ترك درزبان مذکور اشتهار نموده وبزبان خود ی ترکی چندان اهمیت نداده اند .

دول ترك که در ایران تشکل یافته فارسی را زبان رسمی وادبی قرار داده وفقط سلجوقیان روم ترکی را زبان رسمی اتخاذ کرده اند خصوصاً بعد از تشکیل شدن عثمانی زبان مذکور بتدریج ترقی کرده ودر زمان سلطان محمد فاتح وسلطان سلیم و سلیمان ادبیات عثمانی بحصول آمده وشعرأ وادبأ زیاد بعرصهٔ ظهور آمدند ولی از ریخ تا زمان حاضر دور توقفی برای ادبیات عثمانی بوده وبهیجوجه ترقی وپیشرفتی د نشده . بالاخره در این ایام ابواب ترقی ادبیات عثمانی مفتوح وموافق احتیاجات زمان دیده .

این ترقیات جدیده در زبان عثمانی که مشتق از زبان ترکان است میباشد (۱) ولی در اوائل ترکی شرقی یعنی زبان اویغور در زمان چنگیز خان وسلالهٔ تیمور ترقیات زیاد حاصل کرده بعد بعلت متروکیت آن بلاد، ازحیث سیاست ادبیات زبان جغتائی بالمره توقف یافته وابداً ترقی نکرده ودرمیان زبان جغتای وعثمانی بامرور زمان برحسب بعد مسافت ومکان تفاوت کلی حاصل و در حالت حالیه بنظر نمی‌آید که این دو زبان از شعبات یك زبان بوده باشند.

علمأ لسان شعبهٔ زبان ترك را که از اقسام عمدهٔ السنهٔ تورانیه است بروجه ذیل برپنج زبان تقسیم کرده اند اول (اویغور) یعنی جغتای دویم (نوغای) یعنی تاتار سیم (قرغیز) چهارم (یاقوت) پنجم (عثمانی) و از این پنج زبان قرغیز و یاقوت ادبیات ندارند.

قوم (قرغیز) با وجود بدویت متدین بدین اسلام می باشند ولی قوم یاقوت هنوز بت پرست ودرحالت وحشیت هستند لکن بنا بروایت بعضی از سیاحها زبان یاقوت اصل ترین و قدیمترین السنهٔ ترکی است علمأ اروپ چنانکه باحوال السنهٔ سایره اشتغال دارند با السنهٔ تورانیه نیز مشغول بوده، بنا بر تحقیقات علمأ مذکور زبان ترکی از سایر السنهٔ تورانیه در اولین درجه با زبان (تونغو) و (منچو) و در درجهٔ ثانی با زبان مغول مشابهت و قرابت داشته ومناسباتی که با السنهٔ (فینوا) و (ساموید) و (مجار) دارد بسیار سست است و اشخاصی که بیشتر تحقیق وتدقیق نموده وکتب ورسایل زیاد درابخصوص نوشته اند، (آبل رموزات)، و (لوسیان آدام) میباشند وسایر علمأ نیز تدقیقات بسیار کرده اند.

قوم ترك با اقوام سایرهٔ تورانیه بجهة انتساب بعرق مغول سیمای اصلی آنها مطابق

(۱) این عقیدهٔ شمس الدین سامی مولف قاموس الأعلام است وحال اینکه زبان مصطلح امروزهٔ عثمانی اشتقاقش از السنهٔ عربی وفارسی وفرانسوی است ولغات ترکی درمیان آنها بندرت دیده میشود

بشره وسیمائی است که تاتار می گوئیم — چهره وسیع — استخوان گونه ها بر آمده — بینی خوابیده — چشمها کوچك — لب ها پهن — سر گرد وکوچك — زلف سیاه وزبر — ریش خیلی کم — سبیل ها راست — قامت کوتاه — رنك تیرهٔ مایل بزرد — میباشد.

تمام ترکها که در ترکستان و ممالك روسیه سکنی دارند دارای این قیافه وسیما بوده فقط ترکمان ساکنین جهات شمال غربی ایران وجنوب قفقاز وعثمانیان سکنهٔ (روم ایلی) و (آناطول) بجهة اختلاط وامتزاج با اهالی صفحات مذکور خصوصاً با استفراش با جاریه وکنیزها از جنس چرکس سیمای آنها تغییر یافته وبدرجهٔ رسیده اند که از عرق قفقاز تفریق وتمیز نمیشوند.

اقوام ترك ازحیث اخلاق و عادات علی العموم بسیار ساکن و ساکت و حلیم وصابر و کارکن بوده ودارای جسارت فوق العاده میباشند.

امروزه اقوام ترك درتحت تابعیت دول ایران وروس وچین بوده، تنها دولت عثمانی دولت ترك شمرده میشود.

اتراك ساکنین ممالك عثمانی قریب ده ملیون وتابعین دولت روس نیز بهمان تعداد ها وتابعین دولت ایران سه ملیون وساکنین ترکستان شرقی که تابع دولت چین هستند تخمیناً سه ملیون که جمعاً قریب بیست وشش ملیون میباشند وازکلیهٔ اقوام ترك فقط ساکنین ایران شیعه مذهب بوده وباقی بالتمام سنی وحنفی مذهب هستند. ویاقوت ها که درسیبری سکنی دارند وبا دین اسلام متدین نبوده وعبارت از چندین هزار نفر میباشند داخل این حساب نیستند.

ترجمهٔ مکتوبیست که ادیب مشهور ترك (نامق کمال) درپنجاه سال قبل دایر بشهر لندن نوشته است

اگر چنانچه ممکن باشد ازاجرام علویه مخلوق مدرکی بروی کرهٔ زمین فرود آمده و

به تفتیش احوال ابنای بشر قیام نماید .

درچین حکما و ارباب فلسفه می بینند که با استدلال از مصنوعات بوجوب وجود حکیم صانعی اعتقاد وبرای اثبات مدعای خود هزارها دلایل محکم وبراهین مستحکم اقامه میکنند، بعد بقدریکه یکپارچه تخته یا سنگرا صانع مکونات انکارند اظهار بلاهت می نمایند .

در اروپ بعلما و دانشمندانی مصادف میگردد که عمق انهار کرهٔ قمررا تعیین وادعای خودرا فنا به ثبوت میرسانند ، باز باندازهٔ که چگونگی احوال نهر (مریخ) واقعه در اروپ را بطور صحیح ندانند ابراز غفلت میکنند .

پس نظر باین احوال حکم محاکمهٔ غریبی بری ازاعتدال بودن ابنای بشر خواهد کرد که غیر ازعجز تامی که دراداراك حقایق دارد درملکات تجربیه نیز با اعتبار افراط و تفریط ونسبت بقدریکه ازیك جهة دارد درجهٔ دیگر گرفتار شائبهٔ غیر ممکن الاستخلاصی میباشد .

فقط یك مرتبه نیز بآثار مساعی بشر عطف نظر نماید درآنحال درك خواهد نمود که انسان چه معجزهٔ بزرگ وحیرت انگیز قدرت است .

بسیاحت و گردش کافهٔ ممالك متمدنه محتاج نیست فقط شهر لندن را با امعان نظر تماشا نماید ، در بدایع مشهودهٔ آن مبهوت ومتحیر خواهد ماند .

اگر لندن را انموذج عالم بخوانیم مبالغه نکرده ایم اگر چنانچه عکس آثار ترقی موجودهٔ دنیا برداشته شود مدنیت حاضره را منتها بقدر لندن میتواند نشان بدهد . لهذا ما هم محض مثال آنجارا احتیار نمودیم . این مملکت مانند اقبال بشر درمیان سحائب ریب و گمان مستور واکثر اوقات بادود سیاهی محاط بوده وگویا عادات مدنیت باشجار واحجار آن نیز سرایت نموده ، وابنیه وعمارات آنرا مستغرق دود سیاهی مینماید . ولی اگر انظری تماوراً آن حجاب تیره و نقاب ظلمانی بکنیم ، نازنین دلربای تمدن با یك سلطنت وعظمت نظر فریب افکار ارائهٔ صورت وعرض دیدار میکنند که عدم مفتونیت بحسن اندام آن برای

دلهای بدایع پسند خارج از احتمال است .

کسیکه درلندن است اگر طالب مشاهدهٔ جریان احکام عدالت باشد . پیش ازهمه چیز (پارلمانت) بزرگ که مرکز تشریع ومهد ظهور بسیاری از قواعد سیاست معمولهٔ دنیاست به پیشش می آید . که فقط بنیان آن گویا که دهشت ومقاومت افکار عمومیه در مقابل نظر اداره کسب جسامت نموده ومثل اینکه آن جسم هایل محض نشاندادن مصونیت خود از زوال متحجر شده است .

اگر بدرون آن داخل بشود از ممتازترین یك ملت که مرکب از صد وهشتاد ملیون اعضا درکمالات مدنیه از اولین ثمرات محسوب هستند سیصد وچهار صد نفر مبعوث می بیند که هرکدام بآمال قوم ومطالب استقبال با فصاحت فوق العاده ترجمان گشته وبا زور بازوی عرفان باستخراج احکام عدالت و اسباب ترقی از سرائر خانهٔ طبیعت بقدر تقرب بحد امکان اظهار مهارت می نمایند .

اما قوهٔ استناد این هیئت ممتازه انجمنهای سیاسی است که هریك دروسعت یك مملکت بزرگی درسر مقصود واحدی اتفاق افکار حاصل نموده وچهل وپنجاه هزار گاهی صد و صد وپنجاه هزار نفر اجتماع میکنند واز حصول این اجتماع ظهور تجاوز ودغدغه سهل است جز مباحثات ادبیه که درمیان آنها جریان دارد صدای صرفهٔ بلندی نیز شنیده نمیشود .

اینهمه جمعیت بیك جا گرد آمده واز میانشان چندین نفری نطق کرده وسایرین با نهایت سکوت وتمت استماع میکنند عموماً بایك خلوص نیت وآداب مطاوعت بنزد حکومت میروند وعرض حاجت می کنند چون صدی نود از مستدعیات آنها موافق حق ومؤید بایك قوهٔ غالبه است بدرجهٔ اجابت میرسند .

درمحکمه هائی که باجرای احکام عدالت مأمور هستند حکام دیده میشود که اگر ازمتداعین استفسار نمایند بعدالت وانصاف آنها بیشتر ازشفقت ابوت بدران خود استناد دارند

وبحکام مذکور هیئت موسوم به (زوری) که در تعیین حقیقت بکتم نکردن احکام وجدانی خود قسم خورده اند معاونت می کنند که همهٔ آنها بمنزلهٔ خویش و اقربا وجان وجگر متداعین میباشند.

ودر محضر آنها برای ترویج مدعای طرفین (آوکا) ها ووکیل هائی است که بر فقرا مجاناً خدمت می نمایند ودر اکثر آنها بواسطهٔ ملکات راسخه کافهٔ مسائل حقوق مثل علوم متعارفه گردیده پیش بردن دعوی حق را بتحصیل دامن دامن طلا ترجیح میدهند.

در محکمه ها بادنی قائلی که از اخس ادانی معدود است جز کلمهٔ آقا بعبارت دیگری خطاب و یا اشارت امکان ندارد.

جبر وشدت را هیچکس از وظایف مأموریت و یا اظهار وسایط حق نمیتواند بشمارد.

در آن بلاد عدالت در اجمال ومعرفت زیاده از آن درحد کمال است.

بهر یك ازمدارس بروند اطفال دوازده ساله مثل اینکه بزرگ شده وثانیاً بسن طفولیت برگشته ومانند مردمان بیست وسی ساله بهر قسم انتظام وتربیت مألوف میباشند.

رشدیه ها هست که محصلین آنها سه وچهار زبان میخوانند واز علوم عالیه وآلیه شش وهفت فن بااساس میدانند.

بمدارس صبیان تصادف میشود درصورتیکه مداومین آنها برحسب عمومیت بیشتر از هفت وهشت سال ندارند در (پروگرام) تدریس آنها الفبا ـ تحریر ـ اعمال اربعه ـ مبادی اعتقاد که مخصوص درس صبیان است مشهود نیست واگر علت آن ازمعلمین سؤال بشود جواب میدهند که چون ازده ویازده وبلکه هیجده سال باینطرف طفلی که این گونه مقدمات را نداند بمدرسه نیامده ولهذا عدم لزوم آنها ملحوظ واز جدول تعلیم برداشته شده.

بیست وبیست وپنجنفر اطفال ده و دوازده ساله بباغی میروند، که بواسطهٔ جراید

ووسایل کسب اطلاع ازاحوال عالم کرده که در گوشهٔ نشسته لطافت هوا وطراوت اشجار را بانظر مدرکانه تماشا واز بدایع طبیعت تحصیل حظ ولذت وجدانی مینمایند.

در سفاین عمله جات دیده میشود که در هنگام فرصت مسائل عمیق از قبیل قوانین جاذبهٔ ریاضیات را مطالعه وصرف اوقات میکنند.

در دکاکین وتجارتخانه ها نویسنده ها ومحررین هست که افکار حکمأ آلمان را درباب حکمت حقوق محاکمه می نمایند.

موزه خانهٔ دارد گویا که استاد قدرت باخلق وتزئین ذوی الارواح وجماد آنچه بذل صنعت نموده وافکار بشر در ایجاد بدایع هر قسم کمالات بعرصهٔ ظهور آورده تمام آنها بیك جا جمع شده است دارالوحوشی دارد مخلوقاتیکه درقفسهای آن میباشد اگر فرداً فرداً از نظر گذرانیده شود انسان تصور میکند که سفینهٔ نوح تازه ازطوفان مستخلص ودرهمانجا بخشکی نشسته وساکنین آن بیرون ریخته اند بادوربین رصد خانه اگر بآسمان نگریسته شود انسان خودرا بایك سائقهٔ مافوق الطبیعهٔ بشری درسیر عوالم علویه می پندارد.

بکتابخانه های آن بروند ازهر زبان یکصدو ملیون مجلد کتاب وبرای پیدا کردن آنها چندین صد نفر حافظ کتب که بتوصیف علامهٔ هرفن سزاوارند موجود است ودرهمه اوقات عدهٔ اصحاب مطالعه هرقدر کمتر باشد متجاوز ازهزار نفر است ودرمیان آنها معلمین نود ساله ودختران هیجده ساله نیز دیده میشود بدارالکتبی واقعه درموزه خانه هرکس وارد بشود وکتابی مطبوع ازلسان بسیار غیر معروفی بخواهد بدادن واگر موجود نباشد به تحصیل آن باسرعت ممکنه مجبور هستند.

درمجلس مبعوثان خزینة الکتبی دارد که تنها یك نفر لرد سی وچند هزار مجلد کتاب بآنجا وقف کرده بیك محل مشغولیت باترتیبی رفته شود دلائل وبراهین علمی بعضی مسائل عمیقه دایر به کیمیا وحکمت طبیعی را نشان میدهند که اگر درچین مشهود گردد حمل

بر معجزه ، و از آداب و الهیات خطب و اشعار شفته گردد که اگر در ایران مسموع شود از انواع کرامات میدانند .

مثلاً با صرف پنج قران به تیاتری وارد بشوی و باوضاع (آکتر) یعنی بازیگر آن نگاه بکنی معانی و خیالات سخنانی که بیان میکند در پیش چشم انسان تجسم می کنند .

اگر با این آثار قناعت حاصل نشده و برای تحری اسباب کمالات مشهوده بدار الفنونها وانجمن دانشها و محافل مخصوص اصحاب معرفت داخل بشوی انسان درتحیر وتحسر می ماند .

حرفی که ازدهنی بیرون می آید . فن طباعت که دارای خاصهٔ انتشار آن بتمام دنیاست وازاینجهة جهان را برای ابنای آدم بمنزلهٔ مجلس انس ساخته وبافکار بشر بقدر جهان توسعه داده وحریت که هر گدارا در عالم خود پادشاه ومساوات که بدون سهیم نمودن کسی به مقدوریت مادون خود نایل کنند. بسعادت ما فوقش می باشند ، واصول ثروت با اینکه قیمت طلا را که اعز امثالست دائماً تزئید میکند بکهنه پاره ها واستخوان شکسته ها نیز مثل آن جوهر صاف قیمت میدهد ، وقوهٔ بخار که بانسان اقتدار شناوری درخشکی وگردش درعمان می بخشد وبجهة کمال سرعتی که درقطع مسافات وتا یك اندازه وکالتی که درخدمات شاقه ذوی العقول دارد مدت حیات ومقدار قدرت ابنای بشر را بیش از پیش می افزاید و بدون اینکه مثل زبان بی ادبان اطاله شود ازشرق بغرب ابلاغ پیام مینماید .

وخاصیت سیالهٔ برقیه که ازشمال بجنوب اسماع مرام میکند و نظر بحدسی که شبها دارد مانند ماهیت (گاز) که باطلاق مهتاب نیر افکار سزاوار است در اینمقاله نشان دادیم و یلکه هزار یك آنرا نتوانستیم بنمائیم .

وقواعد و وسائطی که سبب وجود چندین صد هزار فواید مدنیت است که ایجاد هر یك از آنها ورسانیدن بدرجهٔ ترقی حالیه درسایهٔ چه قدرها تعمیق نظر وچه مراتب اتعاب افکار بوجود آمده وچندین هزار نفر اصحاب کمال بی نظیر وبیمثال درراه این قبیل ایجاد

واصلاح سالهای زیاد شبها خواب وروزها استراحت خود را فدا ساخته اند .

وانکهی انظار از احاطه و تصورها از تصویر ثروت ومعموریت مملکت عاجز میباشند فقط ابنیه و عمارات عالیهٔ موجودهٔ شهر که هر یك با صرف ملیونها لیره بوجود آمده اگر پهلوی هم گذاشته شود قصر وسیع شاهانهٔ بزرگی بقدر اسلامبول بوجود می آورد .

جواهر و نفایسی که در بازارها موجود است انسان گمان میکند که تمام دفاین طبیعت وخزاین ثروت دنیا را یغما کرده و بآنجا آورده اند .

کثرت طلا که در بانك ها بوده و با ترازو وزن شده ودور می کند واهمهٔ اینکه جزیره ازثقلت آن منخسف شود بخاطرها خطور مینماید .

درتدقیق احوال معاملات تجارتی امنیت واطمینانی مشهود است که عقل ازباور کردن آن در تحاشی است ملیونها لیره وبا اوراق نقدیه شرکتها وتجارتخانه ها سپرده بدست امانت نویسنده هائی است که ماهی بیست و سی تومان مواجب دارند که جز دفاتر آنها هیچکس پارهٔ کاغذی مبین ثروت محفوظهٔ خود در بانکها در دست ندارد .

درمعاملات سرعتی مشهود است که وسایط ثروت در آنجا ها بثانیه شمار و در ممالك ما بدقیقه شمار ساعت ارتباط دارد (۱) اگر گفته شود اغراق ومبالغه نیست وبلکه این افاده برای بیان فرق تداول آسیا با اروپا کافی نخواهد بود زیرا که منبع ثروت ما زراعت است که منتها سالی یکی دو مرتبه ازجای خود حرکت ودور میکند ولی در آنجا بواسطهٔ تجارت روزی در یك جا نمی ایستد حتی در لندن امضا اوراق نقدی در حین دادن بکسی جزء عادات میباشد اغلب ازاوراق دیده میشود که دریکروز هفت وهشت بار بصندوق یك نفر

(۱) در مملکت ما هم بموجب ساعتهائی که روز وهفته و ماه را میشمارد بماه شمار آن مربوط میباشد وبلکه باید ساعتی اختراع شود که سال شمار داشته باشد که سرعت معاملات و وسایط ثروت بان مربوط باشد

تاجر داخل و خارج شده است .

کثرت دور وحرکت جمعیت وازدهام بدرجه ایست که شباهت بر گرداب عظیمی دارد که دور دائمی وجریان سریع داشته باشد که لا ینقطع از یکطرف بطرف دیگر انسان است سرازیر شده ومیرود .

درمیان شهر غیر از کالسکه و درشکه های اربابی زیاده از سی و پنج هزار درشکهٔ کرایهٔ و پانزده هزار دستگاه (اومنیبوس) و غیره (۱) دو مرکز بزرگ راه آهن شهری که روزی چهار ده ساعت که در هر دو دقیقه یك قطار شصت اوطاقی حرکت میکند با إعجال برای سوار شدن بترن و اومنیبوس منتظر نوبت شدن و در نقاط کثیر الازدحام شهر درشکه پیدا نکردن از حالاتیست که بسر همه کس می آید .

درمیان شهر بعضی نقاط هست که سه قطار راه آهن بواسطهٔ پل های آهنی از روی همدیگر میگذرند باغات دارد که درمواقع سیر وسیاحت پنجاه وشصت هزار کالسکه ودرشکه درون آنها دور میزنند .

سیاحتگاهی موسوم به (آینه سرای) دارد که اگر از دور مشاهده شود پارچه های علایم سمأ متحصل از انعطاف شعاع کوه مجوّفی از الماس را در روی زمینهٔ آبی روشن به پیشگاه نظر خیال مجسم میدارد .

روزها آبی که از فوارهٔ آن فوران دارد منارهٔ از نور متشکل میسازد و شبها همان ستونهای آب که غرق قوهٔ برقی است عمود صبح را نشان میدهد ونظر ازیکسر باغ تا سر دیگرش بلا اختیار میرود . آنچنان باغی که اگر کسی قادر بتماشای بهشت برین باشد دراین

(۱) چون اینمقاله چهل وپنجاه سال قبل نوشته شده شاید با حساب آن زمان صحیح باشد ولی اکنون ده مقابل آنکه مرحوم کمال بیك می نویسد اسباب نقلیه درلندن هست وسایر ترقیات انگلستان نیز از پنجاه سال باینطرف بهمین میزان است

محنت سرا به تقلید کاملتر از آن نمیتواند قیام واقدام نماید .

برای ملاحظهٔ سطوت دولت یکبار به کنار رود (تایمس) رفتن و یا بقلعهٔ کهنه داخل شدن کافی است ، کشتیهای زرهپوش بمثابهٔ مملکتی است که از آهن ریخته باشند .

آنقدر اسلحهٔ جدید الاختراع که بجهة ظهور ایجاد کاملترش متروك گشته مشاهده می گردد که اگر بیك جا گرد آورند توپخانهٔ اسلامبول را باتمام دوایر آن پر میکند .

اگر اطلاع ازمکنت مردم مطلوب باشد فقط با ملاحظهٔ دفاتر اعانه که درجراید اعلان میشود میتوان یك علم اجمالی بدست آورد .

یك نفر بیوه زن سیصد هزار لیره بمدرسهٔ ایتام اهدا میکند .

یکنفر کفش دوزی در وصیت نامهٔ خود بیست هزار لیره بفقرا می بخشد .

این سعادت و نیك بختی تنها بلندن یا بمجرد بانگلستان اختصاص ندارد بهر طرف فرانسه و آلمان وسوید و آمریك وغیره بدرجات متفاوته شامل میباشد .

درجاهائی که ممالك متمدنه می نامیم طبیعت بشر به طبیعت عالم تحکم می کند .

طفل بزرگ می کنند که هر کس اطفال یکسالهٔ آنها را به بیند متولد ازنوع دیگر و پرورش یافته در عالم دیگر می پندارد .

حیوان می پرورند که یك گاو هزار ودویست (وقه) ویك قوچ پانصد (قیه) ؛

قوهٔ نابتهٔ اشجار را می افزایند به حجم هندوانه گلابی بعمل می آورند .

به قوهٔ انباتیهٔ خاك فیض میدهند از هر یك تخم پنجاه تخم ثمر می چینند .

درصحاری یکوجب زمین یافت نمیشود که دست زارع ندیده ؛

در کوهها درختی نیست که دست باغبان نخورده ؛

درهیچ نقطهٔ مملکت اشتخری محتاج بپاك کردن — نهری بی پل — راهی بی انتظام — شهری بیراه آهن — ساحلی بی بندر ولنگرگاه — بندری بی رنجتم — دیده نمیشود و

اغلب بنادر غرق آهن شده و نهایت استحکام را دارند .

این صاحبان غیرت واین ارباب همت قدم بطریقی که نامش ترقی است گذارده لهذا ایام آنها یك عید فیروز سعادت ولیالی آنها یك چراغانی مسرت گردیده وبحو صحیح ازعمر خود استفاده حاصل میکنند .

غریبش این است دریك حکومتی بدین سطوت و صلابت برای محافظت خلق اثری غیر ازمأمورین پلیس درمیانه دیده نمیشود .

وکلاً ملّت نصف عمر خود را در صحرا ها امرار میکنند هزار یك امورات بدوائر دولت نمی آید .

شغل عمال پلیس هم اینست روزها نگذارند درشکه ها بهمدیگر مصادم بشوند ویا اینکه درشکهٔ اغنیاً بدرشکهٔ فقرا تقدم جویند وشب ها نیز پس از اسکات چندین نفر مست تا صبح بمحافظت ونگهبانی دکاکین وخانه های مردم مشغول باشند .

ازمردم آنها کسیکه هشتاد و نود سال داشته وازمتموّلین صاحب خزائن کثیره معدود است صبح زود بدکان یامغازهٔ خود رفته وتا عصر مانند خادمان مؤظف کار میکنند .

با قوت فکر حقیقت که همیشه بجهات علم وسعی مصروفست چنان عالم رفاهیتی بوجود آورده اند ، که برحسب خیالات شاعرانهٔ مملو از مبالغات ایران قلعه های جوهرین و قصر های زرین وگلستانهای رنگین درمقابل آنها بمنزلهٔ هیچ می ماند .

اگرچه مدنیت در آنجاها نیز عاری ازنقایص نبوده ودربعضی موارد مانند امتیازات مادّی که به نجابت و اصالت داده اند ، وتفاوت استفاده در بازی های (گونسولید) که از ایجابات خیانت میباشد ، و سیئات متحصله از ترجیح پارهٔ عادات قدیمه درقواعد تشریع باحکام عقل ، جهات معروضهٔ فوق باعث مظالم کثیره وسبب گرسنه ماندن نفوس وغیره است .

معهذا ترقی عدالت واکمال کمالات که در توسعهٔ معرفت و تزئید وسائط ثروت آن بآن

مشهود است بسیاری از تأثیرات نقایص اخلاقی منحوتهٔ فوقرا مستور میدارند (فاعتبروا یا اولوالالباب والابصار) (۱)

بقیهٔ احوال زردشتیان

همچنین راز نهفته که در دل داشت یزدان گفت پاسخ آمد که کنندهٔ نیکی وخواهان خیر وخوبیم ، بدی نکنم وبد کردن نفرمایم وبشر رضا ندهم ومردم را رنج وزیان نرسانم وبدی وشر سراسر کار اهریمن است وگروه اهرمن که در دوزخ بپاداش این کردار آنها را جاودان داشتن برمن واجب است وبیهوده بربد کردن من گواهی میدهند پس زردشت را بر گردش افلاك وحرکت ستارگان سعد ونحس دانا گردانید وبهشت پرنور وحور وقصور وامشاسفندان را بدو نمود ودانای همه اسرار وواقف همهٔ دانش ها گردانید چنانچه از آغاز هستی تا انجام واز همه را دانست واهرمن را در دوزخ تیره دید ، که زردشت را نگریسته وبرخروشید که از دین ایزدی برگرد تا در گیتی همه کام یابی .

(اهرمن راه نمایندهٔ بدیها وبعضی گویند شیطان است وبهمرسانندهٔ شر وفتنه وفساد میباشد)

چون زردشت آگاه راز یزدان گشت ــــ کده کوه آتش فروزنده دید به فرمان یزدان از آن برگذشت وبرتنش گزندی نیامد ودیگر زه (روی) گداخته بسی برسینهٔ

(۱) **ملاحظه** اگرچه اینمقاله چهل وپنجاه سال قبل نوشته شده ودر اینمدت طولانی فرق وتفاوت فوق العاده درکلیهٔ مراتب حاصل گردیده معهذا محتوی مطالب مفیده وسودمندی میباشد

معذرت ازآنجائیکه محررین ترك میل مفرطی در استعمال الفاظ مبهمه وکلمات مغلقه ولغات بیگانه از اذهان دارند با اینکه سعی ودقت زیاد درسادگی وسلاست ترجمهٔ مقاله مصروف داشتیم باز چنانکه می بایست موافق میل و دلخواه نگردید

سیم گون بی کینه اش ریختند ویك موی از اندام او کم نشد و دیگر بار شکمش شکافتند و آنچه بود بیرون کشیدند وباز بجای نهادند وزخم بهبودی یافت واثری از آن نماند.

دادار با زرادشت فرمود از کوه گذشتی و شکم دریده شدی بمردم بایدت گفت هر کس از دین بهی برگردد و با اهرمن بگرود از آن گونه خون در تنش ریزند و آتش در جای خود یابد و بخرم بهشت نرسد. و دیگر روی گداخته که بر سینهٔ تو رسید یخ وار افسرده وترا آزار نیامد نشان آنست که قومی بفرمان آباد من از دین سر بتابند واز آن پس که دین بهی در جهان آشکار شود مؤبد و مؤبدانی به بیکار ایشان کمر بندند بس آن روی بر تن خویش ریزند و از آن آسیب وزیانی نیابند وبدیدن این معجز مردم از دل وجان راه راست گیرند.

پس زرتشت از دادار درخواست که پرستندگان ستایش ترا چگونه کنند وقبلهٔ ایشان چه باشد خداوند پاسخ داد که کافه اش را آگاه کن که هر چیزی که روشن و فروغمند است فرزند من است در هنگام پرستش من رخ را آنسو کنند تا اهرمن از ایشان بگریزد وبهتر از روشنی در جهان وجودی نیست از نور بهشت وحور و نعیم آفریدم و از ظلمت جهیم پدیدار شد پس زرتشت را آوستا وزند آموخته وگفت این نامهٔ نامی را نزد گشتاسب شاه برخوان تا بدین دستگاه یابد و براو بگوی تا مرا نیکو داند وبیدادگر کسی نخواند و مؤبدان و همهٔ مردم را بگوی تا از دیو و جادو کنار گیرند. چون زرتشت کامیاب و مراد یافته ازپیش یزدان باز گشت اورا بهمن امشاسفند که دارنده وسالار گوسفندان است پذیره شده و گفت گوسفندان و رمهٔ ایشانرا بشما سپردم مؤبدان وروان و همهٔ مردم را بگوی تا ایشان را نیکو دارند و نگذارند تا کسی گوساله و بره و گوسفند جوان و همچنین همهٔ چارپایان را بکشند که از اینها مردم را سود است ومن گوسفندان را از یزدان در پذیرفتم و تو اکنون ازمن پذیرای باش وسخنهای مرا خوار مشمار وبه برنا وپیر باز گوی تا اطاعت کنند

زردشت از او پذیرفت.

مؤبد سروش گفتی یزدانیان گویند که چون بهمن چارپای جوان کشتن را منع فرموده عاقل داند که پیر هم نشاید بیجان کرد، یکی آنکه در جوانی خدمتها کرده مزد پرستاری نه این باشد، دویم اینکه در پیری باز از او جوان بهم میرسد. پس بعضی جاهلها که زردشت بغیر اسراف کشتن زنده بار جایز دانسته اشارت بدان است که صفات بهیمی را از خود دور کنند؛ واسراف نکردن در اینجا بمعنی آن است که بتدریج رذایل را ازخود دور نمایند چنانکه زیاد خوردن یکی ازصفات بهیمی است وبیك بار نتوان دست از آن کشید وبآهستگی خورش را بکاهد چنانکه در باب سهی کیشان گفته شد.

بعد از بهمن امشاسفند اردی بهشت پیش آمده به زرتشت گفت ای پذیرفتهٔ یزدان پیامی بگشتاسب شاه برده و بگو که کار آذر بتوسپردم بعزت برای هر کدام در هر شهری جایها سازند واوقات تعیین کنند و هیربدان یعنی خادمان بهر پرستش بدو گمارند وآن نوری از انوار یزدانی است نمی بینی که همه بدو نیازمندند و آن ازخلایق جز هیزم نمی جوید و چون حقیقت نمایان که اگر عطریات بر افروزی دماغ انجمن معطر سازد وازبوی ناخوش همان رساند و از رنج سرما رهاند چنانکه یزدان بمن سپرده است منهم بتو سپردم وهرکس سر ازپند واندرز ما پیچد گرفتار دوزخ آید و یزدان ازاو بیزار شود چون زرتشت از او درگذشت؛ شهریور امشاسفند پیش آمده با زرتشت گفت چون از سپهر برین بجهان فرودین خرامی بمردمان بگوی که اسلحه را روشن ونشان کشیده و پیراسته وآماده دارند روز جنگ جای نگذارند و بمردی کوشند که جای خود بدیگران نتوان سپرد؛

پس اسفندارمذ پیش آمده وپس از درود گفت فرمان یزدان آن است که زمین را پاکیزه دارند وخون وپلیدی و مرده را بموضعی برند که کشت وکار نباشد (اینجا باید سهو کرده باشد جائی برند که کشت وکار باشد زیرا که آنها کوت است وبرای کشت وکار

لازم است)

جون زرتشت از آنجا بگذشت ؛ خورداد پیش آمده و گفت نقاطی را که رستنی و نبات باشد بیهوده تباه نکنند وازجای نکنند وای وخشور خدا مؤبدان بگرد کشور بفرست ودرهر شهری دانائی را بگمار تا از این سخنها بمردم خبر بدهند و آوستا بدانند کشی را که نشان بهدینی و دینداری است برمیان به بندند وبکوشند تا چار گوهر پاکیزه دارند ، پس باید دانست که اینهمه ملایك که با زرتشت سخن راندند وحی بود و زیادتی مرتبت آنکه خود ایزد بیجون بی توسط ملائکه با زرتشت حرف زد وراز همه هستی باو وا نمود پس زرتشت سراسر رازها از یزدان یافته سوی گیتی عنصری آمد جادوان و نره دیوان بالشکر سهمگین راه او را بگرفتند سر جادوان ومهتر دیوان بزرتشت گفت که آوستا وزند را نهفته بدار وما را افسون وزرق تو درنگیرد اگر ما را بشناسی از اینها برگردی ، جون زرتشت این گفتار بشنید یکی در از آوستا وزند باآواز بلند خواند دیوان ازشنیدن آن بزیر زمین پنهان شدند وجادوان بلرزیدند ویك بهره ازساحران بمردند و بهرهٔ دیگر زینهار خواستند واز مؤبد سروش یزدانی شنیده شد که گفت درنامهٔ مهین سروش آمده که علماً بهدین گویند جون زرتشت بر دیوان فیروزی یافت وعزم دیدن گشتاسب شاه نمود . (بقیه دارد)

اهی جغتائی

فسانه ام بتو معلوم جون شود که ترا … هنوز حرفی از آن ناشنیده خوابگرفت

وله رباعی

گر باغم عشق ساز کار آید دل … بر مرکب آرزو سوار آید دل
گر دل نبود کجا وطن سازد عشق … ور عشق نباشد بچه کار آید دل

بهرام میرزای صفوی

بهرام در این سراچهٔ پر شر وشور … تا کی بحیات خویش باشی مغرور
کرده است در این بادیه صیاد اجل … در هر قدمی هزار بهرام بگور

جلال الدین سلجوقی

بوسی زد یار دوش بر دیدهٔ من … او رفت واز او بماند تر دیدهٔ من
زآن داد بر این دیده نگار نیم بوس … کاو جهرهٔ خویش دید دردیدهٔ من

حالتی

شکسته بالتر از من میان مرغان نیست … دلم خوش است که نامم کبوتر حرم است

ذوقی

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم … که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

سالم

تعالی الله ز ناز خوبرویان … مژه عاشق کش ولب غدر گویان
کشیدن خنجر مژگان که برخیز … گشادن غنچهٔ خندان که مگریز
ستم بر چشم و بر لب خنده را راه … عیان درجنك و پنهان آشتی خواه

سهیلی

گویند روز حشر بپایان نمیرسد … صد روز او بیك شب هجران نمیرسد

وله

بروز غم کسی جز سایهٔ من نیست یار من … ولی آنهم ندارد طاقت شبهای تار من

امیر محمد صالح

هر چه داری شب نوروز بمی ساز گرو … غم روزی جه خوری روز نو وروزی نو

جلال الدین محمد

دوشینه بکوی میفروشان … پیمانه می بزر خریدم
اکنون ز خمار سر گرانم … زر دادم و درد سر خریدم

اوراق پریشان

دانی که جام وبادم چه سود وثمر دهد　　کاهد زعقل وزر برد ودرد سر دهد
ابخایع هلاکت وبن جوهر ممات　　تأثیر سم خویش بقلب وجگر دهد
خون را بدل بمایهٔ تیزاب میکند　　وآنکه بکارخانهٔ امعا اثر دهد
علماً یقین شده است می امراض هر پدر　　از راه ارث و سهم بآل وپسر دهد
عاقل نمی فشاند تخمی که عاقبت　　درد وتعب بپرورد و مرگ بر دهد
هرگز سزد که مرد خرد اختیار خویش　　دست هوس سپارد وبرشور وشر دهد
هرکو دل لطیف به (آلکول) کند هدف　　ماند بر آنکه چشم دم نیشتر دهد
آذر چگونه صاحب مشعر کند حساب　　آرا که مرگ میخرد وسیم وزر دهد

قاموس الاعلام

حمیریان طبقهٔ از سلاطین عرب بوده اند که قبل الاسلام در یمن حکمرانی کرده اند از بزرگترین و متمدن ترین دول عرب محسوب میباشند که در زمان جاهلیت ظهور کرده اند و در زمان سلاطین مذکور در بلاد یمن و حضرموت آبادی ومعموریت خیلی پیش رفته بعضی سد وبندهای آب که امروزه خرابه های حیرت افزای آنها مشهود است تأسیس و بعضی باغات و عمارات محیرالعقول بنا کرده بودند که از آنجمله (باغ ارم) یا (سیل عرم) می باشد بزرگ ومشهورترین پادشاه ازطبقهٔ مذکور (شداد) است اگرچه مورخین عرب حمیریان را از عرب عاربه میشمارند ومبعوثیت حضرت هود را بقوم عاد در زمان طبقهٔ مذکور بیان میکنند وحال آنکه قوم عاد از اعراب بادیه معدود میباشند.

از حمیریان جهانگیری موسوم به (ذوالقرنین) وتصرف اغلبی از بلاد ورفتن وی بظلمات وعزیمت (افرنکیس) نام تا سواحل بحر سفید وتسخیر ممالک بربر وتسمیهٔ آفریک بمناسبت اسم او وتوسیع فتوحات (شمر) و (تبع) از حمیریان تا بلاد (چین) و (تبت)

در تواریخ عرب مذکور است، ولی هیچگونه فتوحات حمیریان در خارج جزیرة العرب در تواریخ ملل سایره ذکر نشده لهذا روایات مذکوره باید از قبیل مبالغه وخیالات باشد، فقط سفر بعضی از آنها برای تخریب کعبه وحمل حجرالاسود بشهر (سبا) و (صنعا) صحیح میباشد ومخابره ومکاتبهٔ ملکهٔ حمیری موسوم به (بلقیس) با حضرت سلیمان ع م وفرستادن تحف وهدایای گران بها وعزیمت مشارالیه بزیارت آنحضرت محقق است، ولی روایات مزاوجت او با نبی مشارالیه محل وثوق نیست، ودین حضرت موسی در آنزمانها در میان حمیریان انتشار یافته ودر زمان یکی از ملوک حمیری (ذو نواس) نام ازطرف نجاشی حبشی لشکری باسرداری (ابرهه) اعزام وممالک یمن ضبط ودولت حمیریان انقراض یافته ودر آن اوان (ابرهه) به حجاز نیز تاخته وواقعهٔ اصحاب فیل بوقوع رسیده وبعدها از بقایای حمیریان (سیف ذوالیزن) با امداد وتقویت (کسری) ایران حبشی ها را از یمن اخراج وبامناسبت ممالک یمن تحت حکم ونفوذ ایران داخل شده، وولات آن از جانب دولت ایران تعیین میشد که در زمان سعادت نبوی نیز در همین حال باقی بود ودر اواخر عمر حضرت نبی اکرم صلواة الله علیه بدایرهٔ اسلام در آمد.

حمیریان خط مخصوصی داشتند که با حروف مقطعه ازچپ براست نوشته می شد و مأخوذ ازخط (فینکی) ها بنظر می آمد وچنین استنباط میشود که در زمان وقوع مناسبات مابین حضرت سلیمان با بلقیس اخذ شده باشد ویا اینکه قبل از آن که فینکی ها در بحر احمر سیاحت وتجارت داشتند زبان خودشان را بحمیریان آموخته اند؛ آثار وکتیبه های بسیار بااینخط در یمن وحضرموت هست وارباب تحقیق صورت قرائت خط مذکور را کشف کرده اند وزبانی که در آثار مذکور مستعمل بوده اگرچه مناسبت ومشابهت با زبان عرب دارد معهذا تفاوتش بسیار است.

مرکز قدیم دولت مذکور شهر شهیر (سبا) بوده وبعد شهر (صنعا) را مرکز

قرار داده اند و ملوك حميری که در خطهٔ یمن حکمرانی کرده اند بر وجه ذیل سی و شش نفر می باشند :

۱	حمیر	۱۳	ذو القرنین	۲۵	تبع
۲	لهلان	۱۴	ذو المنار	۲۶	کیلرب
۳	وایل	۱۵	افریقس	۲۷	حسان
۴	سکسك	۱۶	ذو الازعار	۲۸	ذولاعواد
۵	یعفر	۱۷	سرحبل	۲۹	عبد کلال
۶	ذو اریاش	۱۸	هدهاد	۳۰	حارث
۷	لقمان	۱۹	بلقیس	۳۱	عمرو
۸	سمح	۲۰	ناشر	۳۲	بیعه
۹	شداد	۲۱	شمر	۳۳	صهبان
۱۰	لقمان	۲۲	ابرمالك	۳۴	ذوالجناح
۱۱	شدید	۲۳	عمران	۳۵	ذوشناتر
۱۲	حارث	۲۴	ذوحیشان	۳۶	ذونواس

و بآنهائی که بعد از تبع آمده اند تبع ثانی وتبع اصغر می گویند و بعنوان ملوك تبابعه معروف هستند .

(مخزن الانشأ)

کاغذیست که شاهزادهٔ امیر آخور باردشیر میرزا نوشته

فدایت امیدوارم حالت نواب والا بی کسالت باشد .

نمیدانم چرا بی هیچ بهانه از کاخ و کاشانه بیرون نمیآئید و دراینروزهای ابر وهواهای سرد آفتابی نمیشوید .

آفتاب منازل طی کرده ازجدی و دلو بحوت آمده شما هم مثل خورشید حرکت کرده و به جنبید اگر در دلو هم جای نمی گیرید اقلاً بجاه بیفتید تا نگویند نواب والا خدا نکرده زمین گیر است و بگویند (کوه در رقص آمد وچالاك شد) .

کاش درحکومت تبریز باقی بودید که کاهی زلزله شما را حرکت میداد .

چشم از کتاب ودست از کتابی نمیکشید و نصیحت امیر معزی را می شنوید

چون هوا سردی پذیرد جای ما کاشانه به .صحف ما ساغر و تسبیح ما پیمانه به

اگرچه در این فصل اصل همین کار است ولی بسر مبارك نزدیك است ازخانه بیرون آمدن نواب والا را اهل تنجیم مثل آمدن پرستو ولك لك وجنبیدن حشرات الارض لابالطول بل بالعرض در حاشیهٔ تقویم بنکارند ، یا شکارچیان از قبیل در آمدن خرس از چله و نیفتادن گرگ بتله بشمارند .

سالکان طریق عرفان یك اربعین چله نشین میشوند آنهم با اجازهٔ مرشد کامل ، و منتهی واصل که (ایصوفی شراب آنگه شود صاف که در شیشه بماند اربعینی) نواب والا را سنین عمر از خمسین گذشته انشأ الله از تسعین هم میگذرد وهمه را در اربعین نشسته اند .

آخر قربانت شوم هیچ خبر دارید که چه سرما گذشت وچه گرما رفت تابستان گذشت باثیر رسید ماه شعبان رفت رمضان آمد (قبل للیوم اول رمضان لیتنی مت آخر الشعبان) کار میخوران تباه وروزشان سیاه شد ، در میخانه بستند وباب مسجد گشادند —— بساط عشرت برچیده و سجادهٔ عبادت نهادند —مغنی رفت و مؤذن آمد —— رفیقان توبه جمع گشتند وحریفان باده پراگنده شدند —— واعظان برمنبر جهند ورندان ساغر شکنند .

مستان درخمار مسکرانند و مخموران درحالت سکرات .

مطربان خاموش شده ومقربان بخروش آمدند ـــ در مساجد صف جماعت می بستند ودرمنابر کف طاعت برای نجات بلند میکنند.

شیعیان درتسبیح وسنیان درتراویح .ـــ قاریان در قرائت وعاصیان ازعصیان برائت.
ـــ قومی یکماهه عابد شدند وگروهی سی روزه زاهد.

طایفهٔ من اول اللیل الی آخر الفجر درعبادت که اجر زیادی ببرند.

وزمرهٔ ازسپیدهٔ بام تا سیاهی شام درطاعت که بهشت را بعبادت بخرند. (تا چه پسند افتد وچه درنظر آید)

نواب والا را نمیدانم (عالم الغیب) واقفست که این بندهٔ باعیب نه در آن یازده ماه توانستم که باپای لنك باحریفان شوخ وشنك کام بگذارم وکام بردارم ونه در این یکماه قدرت داشتم که با ارباب صلاح حی علی الفلاح گویم، نه پای قیام وقعودم هست ونه دست رکوع وسجود، (منکه این هر دو ندارم عدمم به زوجود). خداوند وجود مسعود والا را صحت بدهد که صیغهٔ (تدحرج) را بهر نحو که باشد صرف کنند وتحرك را داخل حرف وخانه را ظرف مستقر ندانند. (۱)

(۱) ملاحظه برحسب طرز انشأ زمان خود از کملین محررین ونویسندکان بوده زیرا که در ازمنهٔ سابقه مغلق نویسی ومبهم نکاری را جزء فضیلت می شمردند چنانچه فاضل دانشمند میرزا ملکم خان درمقالهٔ اعتراضیه بطرز انشأ قدیم ایران میگوید (وقتی که میخواهند فضل وکمال مولفی را تعریف کنند میگویند بقدری عالم و فاضل است که از تألیفاتش هیجی نمیتوان فهمید) هر کس که تالیفاتش محتاج قاموس وبرهان وکنزاللغات وتبیان می شد اورا افضل واعلم می پنداشتند واین مکتوب شهزادهٔ امیرآخور نسبت بانشأ معمولهٔ آنزمان ساده وسلیس وقریب بفهم می باشد

دایر به بیطاری

مسلم است درمیان مطالعه کنندکان محترم ما بسا اشخاصی خواهند بود که مایل باسب سواری وعشق اسب نکاهداری خواهند داشت پس لازم است در فصل تابستان ملاحظهٔ حال اسب خود را بکنند زیرا که در این فصل مکسی تولید میشود که بفرانسه (استر) و بعربی (قمه) وبفارسی (مکس اسب) گویند وخسارت وضرر فوق العاده باسب میزند یکی از اقسام مکسهائی است که بطفیل اسب زندگی میکند ودور او میکردد (وز وز) میکند نه برای اینکه براسب بنشیند یا اورا بگزد بلکه برای زاد وولد کردن وتخم گذاردن دور او میکردد وهمیشه سینه وطرفین کردن ودستهای اورا بسایر اعضایش ترجیح میدهد همینکه نشست وتخم گذاشت پس ازچند روز ازتخم او کرمی تولید میشود وزیر موی اسب حرکت میکند وسبب خارش بدن آنحیوان شده که خودرا می لیسد وبادندان تن خودرا میخارد وغالب در وقت لیسیدن این کرم وارد دهان اسب میگردد وباآب دهان بمعده فرو میرود چون وارد معده شد باقلابهای خود بمخاط معده محکم میشود.

پس از نمو کامل ازمعده خارج شده وباطراف مقعد اسب می چسبد ورنکش سفید زود فام است واگر عدهٔ آنها درمعده زیاد شد اسب را سقط وتلف میکند.

زیرا که مدت ده ویازده ماه درمعدهٔ آن حیوان میماند وسبب کمی اشتهای آن میشود واورا ضعیف ونحیف ولاغر می‌کند واگر معالجه ننمایند اسب را تلف خواهند کرد.

علاج

شش سیر (بورك) را در یك چارك آب بجنه ودو سیر ونیم (روغن کرچك) بر آن اضافه نمایند ویك قاشق آشخوری (اطرسولفوریك) اضافه کنند وصبح قبل از آنکه اسب خوراك کرده باشد براو بخورانند ودو سه روز این کار را تکرار نمایند ووقت خوراندن لازم است آنرا بهم زد تا خوب مخلوط بشود.

برای اینکه (اطر) درمعده تبخیر میکردد و کرمها سست میشوند وازمخاط معده می افتند وبواسطهٔ عمل روغن کرچك ازمعده خارج وبرزمین افتاده وفرو میروند ومکس شده و در آینده مجدداً شروع بعمل مشئوم خود مینمایند.

دربرج اسد وسنبله باید سینه و کردن اسب را باید پاك وپاکیزه نکاهداشت ومکرر شسته و مالش داد که تولید کرم نشود.

عطف نظر بماسبق وافتخار بکردار وگفتار نیاکان باشوکت و فر

سابق براین وعده کرده بودیم که از اسناد افتخار تاریخی ایران نیز بملاحظهٔ شریف مطالعه کنندکان برسانیم اگرچه افتخار بگذشته از قبیل خواب وخیال و تلذذ از صورت و تمثال است ولی امیدواریم ابنای ایران آن ایام سعادت فرجام را درمد نظر مجسم نموده همان شرف گذشته را برای آتیهٔ ایران تهیه نمایند.

فتحنامهٔ هندوستان بادشاه جلالت آثار نادر شاه افشار بفرزند خود رضاقلی میرزا نایب السلطنهٔ کل ممالك ایران اثر خامهٔ میرزا مهدیخان منشی و مورخ دربار نادری عدم علم وسواد تحریرات این ادیب سخنور را درانظار ما ایرانیان مغلق و مشکل مینماید در تمام این فتحنامه منتها ده لفظ و کلمه که بالمره بیکانه از اذهان بود تغییر و تبدیل داده شد باقی کلمات والفاظ معموله است و نهایت سلاست را نیز دارد.

آنکه فرزند ارجمند کامکار رضاقلی میرزا نایب السلطنهٔ ایران بمراحم بینهایت بادشاهی اختصاص یافته بداند چنانکه آنفرزند اطلاع دارد پس از مقدمهٔ شکست اشرف افغان عالیجاه شهامت پناه علی مردانخان شاملو ایشیك آقاسی باشی دیوان اعلی را به ایلچیگری هندوستان مأمور واعلام شد که چون افاغنهٔ اشرار قندهار و کابل و غیره که از هر طرف منشأ فساد و مصدر اخلال بودند جمعی از طرف دولت هند تعیین گردد که هرگاه از آن جماعت احدی فرار نمایند سر راه برایشان مسدود دارند و محمد شاه بادشاه هندوستان

درجواب نامه تعهد برامطلب نموده بعد از معاودت ایلچی مشارالیه عالیجاه مقرب الحضرة العلیه محمد علیخان قاجار قور یساول باشی را برای تجدید امطلب روانه فرمودیم بادشاه معظم الیه بهمان ترتیب متعهد مدعا گشته پس از ورود رایات نصرت آیات بقندهار جمعی از غازیان شیرشکار برای تنبیه افاغنهٔ کلات وغزنین وکوهستان مأمور شدند و بعرض دربار والا رسانیدند که بهیجوجه اثری از تعهد بادشاه مذکور و قشون هندوستان درآنصوب ظاهر نیست دربار همایون ما مجدداً برای یادآوری امطلب عالیجاه مقرب الخاقان محمد خان ترکمان را بسفارت تعیین فرمودیم عالیجاه مشارالیه نیز عرضه داشت سدهٔ سنیهٔ والا نمود که بادشاه مذکور بنا را برتجاهل وتغافل گذاشته و ایلچی مزبور را نیز توقیف نموده و مانع معاودت میباشند لهذا لوای جهانگشای ما بعزم تنبیه افاغنهٔ کوهستان حرکت و بعد از تنبیه اشرار افاغنه چون تجاهل و تغافل بادشاه سابق الذکر و نفرستادن جواب و عدم رخصت معاودت به ایلچی ازحد دوستی گذشت نواب همایون ما متوجه شاهجهان آباد گردید بجهة تسخیر الکاء پیشاور ودارالسلطنهٔ لاهور که تختگاه سلاطین باعز و تمکین سابقه بوده قبل از این بآنفرزند رقم کالك گهر سلك گردیده و اطلاع حاصل نموده است نواب همایون ما در اواخر شوال سنهٔ ۱۱۵۱ همکی از دارالسلطنهٔ لاهور حرکت و روز پنجشنبه دهم ذیقعده به قصبهٔ (انباله) چهل فرسخی شاهجهان آباد روانه گردید و در آنجا خبر رسید که بادشاه هندوستان قشون وسپاه خود را درتمامی ممالك هندوستان وسرکردکان وسیصد هزار قشون و دو هزار عراده توپ و چهار صد زنجیر فیل و سایر اسباب جنك در کمال استعداد و آراستهکی حرکت داده و به (بانی پت) بیست فرسخی انباله وارد گردیده نواب همایون ما نیز بنه وآغروق را در انباله گذاشته با فوجی از دلاوران صف شکن بعزم مقاتله بطریق ایلغار روانه و محمد شاه از بانی پت حرکت وبمنزل موسوم به (کرنال) که با شاهجهان آباد بیست فرسخ مسافت دارد نزول چون درحین حرکت رایات جهانگشا ازانباله پنجهزار نفر

ازغازیان فیروزی نشان بعزم قراولی تعیین فرمودیم که رفته جا و مکان و عدت و کثرت و استعداد محمد شاه را ملاحظه نمایند قراولان تا ده فرسخی (کرپال) رفته بقدر ده هزار نفر قشون محمد شاه که مقدمة الجیش بودند برخورده و شکست فاحش برایشان داده سرکردکان ایشان را دستگیر و بحضور اقدس آورده بعد از وقوع آن شکست محمد شاه در همان کرپال لشکر عظیم و حصن حصین مرتب نموده و توپخانه را محیط لشکر ساخته و بنا را برجنك سنکر و توپخانه کذاشته و چون جمعی را نیز مأمور فرموده بودیم که از کرپال کذشته بسمت شرقی اردوی محمد شاه در سر راه مشغول قراولی باشند قراولان مذکور درشب سه شنبه یازدهم خبر رسانیدند که سعادت خان با سی هزار جمعیت وتوپخانه وفیلان وارد (پانی پت) کردیده وعازم اردوی محمد شاه میباشند ما نیز رایات نصرت آیاترا دو ساعت بصبح مانده بعزم سر راه کرفتن حرکت داده بسمت شرقی اردوی محمد شاه میانهٔ (کرپال) و (پانی پت) متوجه کردیدیم که شاید بآن تقرب از سنکر برآید یکساعت ونیم از روز سه شنبه کذشته که کوکبهٔ همایون ما ازسرحد کرپال کذشته و جمعی از قشون سعادتخان که از (عون) میآمدند کرفته بحضور آورده واز قرار تقریر ایشان معلوم کردید که سعادت خان در همان شب سه شنبه یکساعت از شب کذشته با قشون خود وارد سنکر محمد شاه کردیده چون از آنمکان تا اردوی محمد شاه یکفرسخ ونیم فاصله بود همانجا را مضرب خیام نموده ودرمقابل اردوی محمد شاه نزول اجلال فرمودیم بعد ازورود سعادت خان بهمه جهة رفع انتظار محمد شاه شده واستعداد خودرا درست نموده ودر کمال آراستهگی دیده در وقت ظهر دو حصهٔ توپخانهٔ خودرا برای محافظت اردو کذاشته ویك حصهٔ دیکررا با استعداد تمام وجمعیت مالا کلام با فیلان جنکی واسباب وآلات توپخانه از سنکر بیرون آورده تا نیمفرسخی اردوی همایون ما وارد وصف قتال آراسته وپادشاه مذکور خود درمیان صفوف پیش جنك واردوی خودرا پشت سر قرار داده وایستاده وجمعیت

ایشان بحدی بود که از نیمفرسخی که منزل جنك بود تا سنکر پشت برپشت صف بسته و ایستاده بودند وطول سپاه آنکروه تیره روزکار نیمفرسخ بنظر می‌آمد بهمه جهت سپاهی لشکر ایشان برحسب تخمین ده ودوازده مقابل لشکر عبدالله پاشا بود (۱) نواب همایون ما که آرزومند چنین روزی بودیم درحفیه جمعی را تعیین نموده متوکلاً علی الله بعزم محاربه مأمور شده ودوساعت نجومی با توپ وتفنك ونیزه وشمشیر هنکامهٔ جنك کرم بود تاآنکه بمدلول (وما النصر الا من عندالله) شفقت الهی یار وتائید ایزدی مددکار غازیان شیرشکار کشته بمضمون (کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف) شکستی برلشکر مخالفین افتاد همه کی بیکبار روی از معرکهٔ کارزار برتافته ومنهزم شدند وسعادت خان که رکن رکین سرکردکان بود بهمان نحو سواره وتمام اقوام مشارالیه دستکیر کشته صمصام الدوله دوران امیرالامرأ العظام بهادر خان که رئیس وصاحب اختیار کل ممالك هندوستان بود زخمدار کشته مظفر خان برادرش مقتول و (میناعاشور خان) برادر دیکرش وپسر بزرك آن دستکیر شدند خودش نیز روز دیکر از علت زخم وفات یافته واصلخان جرخچی باشی قشون خاص پادشاهی با ترابخان واعتبار خان وعلی احمد خان افغان وخوانین اوزبك (رزین رأی خان) امین توپخانه وقریب سیصد نفر از امرأ وخوانین وسرکردکان وجمعی ازقشون که قریب ده ودوازده هزار نفر بشمار می‌آمدند بقتل رسیدند محمد شاه با نظام الملك که وکیل السلطنهٔ مشارالیه است ومحمدالدین خان وزیر اعظم وجمعی از خوانین چون برذمت

(۱) مؤلف کوید اکر ده مقابل لشکر عبدالله پاشا فرض کنیم یك ملیون ودویست هزار نفر میشود زیرا که عدهٔ سپاه عبدالله پاشا را خود میرزا مهدی خان درتاریخ جهانگشای نادری وسایر مورخین آنزمان هفتاد هزار سواره وپنجاه هزار نفر پیاده ینکی چری قلمداد کرده اند ولی عدهٔ لشکر نادری را دراین جنك بطور صحیح تعیین نکرده اند

سنگر صف بسته بودند خود را بسنگر رسانیدند و ازصدمهٔ شمشیر غازیان بیست هزار نفر متجاوز بقتل رسیدند و جمعی که دستگیر شده بودند بعد از وقوع این فتح نمایان از چهار طرف بمحاصرهٔ لشگر ایشان مأمور فرمودیم که سر راه فراریان را مسدود نمایند و مقرر داشتیم که توپخانه و خمپاره ها را بخارج سنگر ایشان بردند وسنگر را محاذی ساخته و هموار نمودند چون کار آن جماعت باضطرار کشید سر رشتهٔ کار را گسیخته دیدند لابد و ناچار بفاصلهٔ یکروز روز پنجشنبه هفدهم ذیحجه نظام الملك از جانب محمد شاه وارد اردوی کیوان پوی شده در بارگاه بندگان اقدس والا عذر خواه مقدمهٔ این جنایت گشته و محمد شاه نیز باخوانین وامیران دو یوم دیگر وارد درگاه فلك دستگاه گردید ودر حین ورود او چون پادشاه مذکور از نتاج ترکانیه وسلیل سلسلهٔ گورکانیه بود فرزند ارجمند کامکار نصرالله میرزا را تا خارج اردوی معلی باستقبال روانه فرمودیم پادشاه مذکور وارد ومهر سلطنت را بموکب همایون ما سپرد وآنروز درخیمهٔ مبارکهٔ همایون ما میهمان بود بنا برعایت جنس ترکانیه لازمهٔ تلطف ومهربانی ولایقهٔ اعزاز شأن و خانمان باعز و تمکین سابقه در بارهٔ آن حضرت مبذول داشته وخیمهٔ نشیمن آنحضرت وسراپردهٔ حرم محترم اورا بملاحظهٔ پاس ایندولت والا درحرم سرادقات عز وشأن معلی قرار دادیم وبالفعل پادشاه مذکور با کوچ وبنه وتمامی امیران وخوانین وسرکردکان هندوستان دراردوی همایون در مقام اطاعت میباشند والاجاه مشارالیه که زینت خانوادهٔ گورکانی ودودهٔ سلسلهٔ جلیلهٔ صاحبقرانی است مطمح نظر اقدس ما آن است که باز درامر پادشاهی کل هندوستان استقرار داده و تاج و نگین سلطنت را بمشارالیه تفویض فرمائیم .

چون توپخانهٔ بسیار بدست غازیان شیرشکار آمده بود قریب بیست هزار نفر از ایران وتوران و بعضی از توپخانه وفیلان کوه توان از اردوی همایون روانهٔ حدود کابل فرمودیم البته آن فرزند ارجمند احوالات آن مفتحات را مفصل ومشروح عرضه داشت سدهٔ سنیه

والا خواهد نمود که بعد از وصول عریضهٔ آن فرزند جماعت مذکور از کابل عازم بلخ واز آنجا متوجه دارالسلطنهٔ هرات گردند و عالیجاه عاشور خان را مقرر فرمودیم بعد از نوروز روانهٔ بلخ نماید البته بنحویکه مقرر شده معمول داشته واین فتح نمایان مارا که اعظم عطایای الهی واز خزاین عنایات نامتناهی است سواد فرمان همایون را بتمامی ممالك محروسه ارسال دارید که دولتخواهان را باعث نشاط وسرور و بد خواهان را موجب خذلان و ثبور گردد ودر انتظام و انتساق امور ممالك ساعی بوده بعنایات سبحانی مستظهر و بالطاف سرشار خدیوانه مفتخر وامیدوار باشید که انشاءالله تعالی هریك از دور ونزدیك که در ایندولت درمقام مخالفت و ناسازکاری باشند بجزای عمل خود گرفتار وهر کدام که مستظهر اخلاص وخدمتگذاری بوده کامیاب آمال از ایندولت نادره خواهند گردید .

لطایف

از آنجائیکه اشتغال دائمی با جدیات موجب خسته گی اذهان وسبب عدم تمایل بمطالعه وقرائت میگردد محض رفع خسته گی اذهان صلاح چنان دیدیم مجملی از لطایف حکایات و ظرایف روایات بارعایت قواعد نکات ادب برای تفریح و تفنن خاطر قارئین عظام بنگاریم

حکایت دو نفر بایکدیگر عهد صداقت بسته وعقد شراکت درسرقت نمودند روزی یکی از آنها چیزی دزدیده و برفیق خود داد که برده در بازار سمسار ها بفروشد قضارا دزد دیگری که طرارتر بود بسرقت آنرا از ایمکار درربود مکار تیره بخت با حالت یأس و نومیدی بنزد شریك خود برگشت چون رفیقش از فروش وقیمت آن پرسید گفت چون بازار ها بسیار کساد بود بسرمایه فروختم .

حکایت فقیری بیکی از اغنیا گفت مصمم طواف بیت الله و ادای حج میباشم وپول ندارم پول حجی بمن اعطا نمائید غنی جوابداد که بااینحال ادای حج بر تو فرض نیست فقیر گفت من از شما پول میخواهم نه فتوی .

شخصی که با سورچرانی و طفیلی گری روزگار میگذرانید روزی بباغی رفت که چندین نفری مشغول سیر و سیاحت و عیش وعشرت بودند وموی دماغ برای آنها گردید یکی از آنمیان محض رفع این انکل گفت یکهفته دراینباغ مانده خوش بگذرانیم دیگری گفت بسیار خوب است مخارج اکل وشرب یکهفته بعهدهٔ من ثالثی گفت اجرت سازنده ونوازنده هم بعهدهٔ من رابعی گفت کرایهٔ باغرا هم من متعهد میشوم از طفیلی پرسیدند که شما چه چیز در عهده میگیرید گفت من هم اگر در این یك هفته پا از این باغ بیرون نهم لعنت خدا هم بعهدهٔ من باشد .

خسیسی خانهٔ خریده بود گدا ها اتصالاً آمده صدقه میخواستند خسیس هم بهر یك از آنها یك عدد (خدا بدهد) میداد روزی زنش گفت اینخانه را بفروشیم گفت برای چه گفت گدایش زیاد است خسیس جوابداد شما غصهٔ آنرا نخورید من خدا بدهد زیادتر دارم

شخصی رقعهٔ ذیل را بیکی از دوستان خود نوشت :

دوست عزیز من انفیه دان مرصع بنده فراموش شده در دولت منزل عالی مانده است مستدعیم از حامل رقعه ارسال فرمائید در حین امضاً مکتوب چون قوطی را پیدا کرد اینجمله را علاوه نمود قوطی پیدا شد بیهوده جستجو نکنید .

(بوادوبر) کشیش حکایات بسیار مضحکی ازشاعر مشهور فرانسه موسوم به (راکان) بجهة تفریح وتفنن (کاردینال ریشلیو) نقل میکرد وابنشاعر درسهو و نسیان نمرهٔ اوّل بوده چنانکه روزی میرفت در خارج شهر بایکی از دوستان خود دیدن نماید سوار اسب بلندی بود در بین راه شلاق از دستش افتاد ناچار از اسب پیاده شد چون چندان سر رشته در سواری نداشت رکاب تکیه گاه محکمی بنظرش نیامد پس خواست موضع مرتفعی بدست بیاورد تا بسهولت سوار شود و در تمام راه موضعی بدلخواه نیافت وجلو اسب در دست همچنان پیاده آمد تا بدر خانهٔ دوست خود رسید ودرآنجا صفهٔ سنگی دید وبا خود گفت

اگرچه این آن نیست که من می طلبیدم ولی باز میتوان سوار شد روی صفه رفته وسوار شد بدون اینکه بخاطرش برسد که سه فرسخ راه آمده قبلاً از دوست خود دیدنی نماید برگشت .

یکروز باران بسیاری باریده بود (راکان) در میان گل ولای راه میرفت تارسید بخانهٔ مسیو (بلغارو) که در آنجا منزلداشت چون بالا رفت راه اوطاق خودرا گم کرده بعوض اوطاق خود راست باوطاق مادام (دبلغارو) رفت مشارالیها با مادام (دلوژ) هر کدام دریکطرف بخاری نشسته بودند چون اورا دیدند دانستند سهواً آمده است چیزی نگفتند تا به بینند چه خواهد کرد مشارالیه مطلقاً ملتفت سهو خود نشده رفت و نشست و زنك زد پیشخدمتی آمد باو گفت تا چکمه های اورا کند گفت ببر تا من جورابهایم را بخشکانم آنگاه جورابهارا کنده وبرد یکی را بسر مادام بلغارو و دیگری را بسر مادام لوژ نهاد که دیگر آنها خود داری نتوانسته و خندیدند راکان متحیرانه با مبهوتی تمام گفت ببخشید خانمها من گمان کردم که شما دو (شنه) هستید (شنه اسبابی است از ادوات بخاری که روی آنها هیزم میگذارند)

در پاریس دختری بود پیر و سالخورد موسوم به (ماری لراز دموازل دغورنای) که در تاریخ این قصه هفتاد سال داشت و دموازل دغورنای کتابی نیز تصنیف کرده بود که در مغلق بودن عبارات بر تمام تألیفات آنزمان برتری داشت وآنرا (اومبر دلاموازل غورنای) نامیده بود با اینکه خود مشارالیها یکی از مصنفین معدود شده باز کمال احترام و تمجید را از شعرای بزرگ معاصر خود داشت و (دلامالارب) که از او بدش میآمد زیرا که باو جسارت کرده انتقادی از کتاب مشارالیها نموده بود پس چون کتاب ازطبع درآمد مشارالیها بنا برسم معمولی آنزمان نسخهٔ از کتاب خود به بعضی از فحول شعرا فرستاد که از جمله یکی راکان بود وقتی که اینکتاب را براکان آوردند (شوالیه دبویل) و (ایوراند)

در منزل او بودند راکان درحضور آنها بمادموازل غورنای بیغام تشکر خودرا داده و گفت فردا در ساعت سه خود آمده و از دموازل شکر گذاری خواهم کرد شوالیه و ابوراند بیغام را شنیدند و مصمم شدند در اینفقره نیرنکی زده واسباب محبق بدست آورند پس محض اینکار فردا در ساعت یك شوالیه بدر خانهٔ دموازل حاضر شده در را آهسته زد خدمتکاری آمده در باز کرد شوالیه باو گفت که مشتاق ملاقات خانم او میباشد مادموازل (ژامین) که اسم خادمه بود برگشت بخانم خود که مشغول گفتن شعر بود خبر داد که شخصی طالب ملاقات ایشان است پرسید که اینشخص که باشد گفت اسم خودرا نمیخواهد غیر ازشما بدیگری بگوید گفت چه وضع و حال و قد و قواره دارد گفت جوان خوشگلی است بسن سی تا سی وپنج وهیئت دلالت میکند که از خانوادهٔ بزرگی است گفت بیاور اگرچه مضمونیکه میخواستم درشعر به بندم مضمون خوبی بود اما شاید باز هم بذهنم وارد شود درحالتیکه اینجوان ممکن است که اگر برگردد دیگر نیاید چون اینکلام را تمام کرد جوان نیز داخل شد دموازل بوی خطاب کرده و گفت مسیو من شمارا بدون اینکه بشناسم وبپرسم که چه شخصی هستید اذن دخول دادم محض اینکه ژامین آگاهی داد که وضع وهیئت خوبی دارید حال که تشریف آوردید امیدوارم که اسم شریف خودرا بیان فرمائید شوالیه پاسخ داد که نام من راکان است مادموازل که راکان را نمیشناخت بغیر از اسم بوی تهنیت گفت که جوان خوش سیما وخوش هیئتی هستید و بسیار تشکر نمود که برای دیدار پیر دختری زحمت بخود داده اند شوالیه که شخص باکمالی بود با وی صحبت های شیرین نمود بقسمیکه مادموازل خدمتکار خود را صدا زد که ساکت نماید گربهٔ او راکه در اوطاق دیگر بانك میزد واخلالی در محاورهٔ آنها بهم میرسید اما شوالیه بیشتر از آن وقت نداشت بعد از سه ربع ساعت که صحبت داشتند ومشارالیها بقدری از این صحبت محظوظ گردید که مکرر میگفت که درمدت عمرم صحبتی باین شیرینی نشنیده بودم شوالیه

برخواست واجازهٔ رفتن طلبید ورفت درحالتیکه دموازل را بسیار خوشحال وبا انبساط خاطر گذاشت.

اینوقت موقع مناسبی بود برای مادموازل بجهة مضمونیکه میخواست درشعر به بندد که آمدن شوالیه مانع از یافتن آن گردید پس بکار نشست اما تازه نشسته بود ابوراند که مراقب وقت بود داخل عمارت شده وآهسته خودرا رسانیده بحرم شریفی که دموازل درآنجا بود ودر را باز کرد چون دموازلرا مشغول کار دید گفت بسیار باجسارت وارد شدم مادموازل اما مصنف (اوبیر) شأنی دیگر دارد که چون سایرین نباید با او رفتار کرد دموازل برگشت وگفت این تعارف ازجنس تازه ایست که مرا خوش آمد آنرا در تختهٔ یاد داشت خود خواهم نگاشت حال بفرمائید چه سعادتی مرا شرافت دیدار سرکار را نصیب ساخت ابوراند گفت من محض تشکر آمده ام ازالتفاتیکه فرموده وکتاب خودتانرا برایم فرستاده بودید گفت من مسیو کتاب از برای شما فرستاده ام فی الحقیقه بد کرده ام ژامین یك جلد اوبیر برای ایشان بیاور ابوراند گفت عرض کردم که یکی التفات فرموده اید ومن دارم وبا این دلیل که درفلان فصل فلان فقره را دارد ودرفلان فصل دیگر فلان چیز مسطور است گفت مسیو این تقریر شما زیادتر مرا خوش آمد زیرا که معلوم میشود که شما نیز از مصنفین هستید هرکتابی که نشر میشود آنرا مطالعه میکنید گفت چنین است مادموازل واینهم مجموعهٔ از اشعار خودم است که بشما هدیه میکنم بیادگاری درخدمت شما باشد دختر پیر اشعار را ملاحظه کرده وگفت عجیست که این اشعار از مسیو راکان است ابوراند ازجای برخواسته وسلامی کرده وگفت من بندهٔ شما راکان هستم دموازل متعجب شده وگفت مرا استهزأ میکنید مسیو گفت معاذالله من استهزأ نمایم دختر (مون تنی) بزرگ را. شاعر فحلی که درحق (لسس) میگوید (به بینیم این موز چه میوه خواهد داد) و (هینزوی) جوان میگوید (زنی که جرأت کرد با مردان میدانداری نماید برتری

می‌گیرد) دموازل ازاین تمجیدات بی اندازه برخود بالیده و گفت بسیار خوب بسیار خوب پس آنکه الان ازاینجا رفت او خواسته است مرا استهزاً نماید چه باید کرد جوانان همواره بر پیران می‌خندند باوجود اینها منکه ممنون وخوشحال شدم ازملاقات دو نفر اصلزادهٔ جوان وباکمال خیال ایوراند این نبود که دموازلرا مردّد بگذارد وتصوّر نماید که ابملاقات از روی شوخی بوده است پس دراثنای سه ربع ساعت که درنزد او نشست چندان صحبتهای خوب کرد که مشارالیها یقین نمود که این بار سهو نکرده و این همان مصنّف (وزری) است بعد ازرفتن ایوراند لحظهٔ نکشید که راکان آمد چون کلید در روی در بود واندکی هم ابتلا به ضیق النفس داشت پس منتظر اخبار نشد ونفس زنان داخل اوطاق شده ودر روی یکصندلی قرار گرفت بصدای در وجلوس او دموازل که مشغول یافتن آن مضمون بود که آمدن شوالیه از خاطرش محو ساخته بود برگشت وبحیرت دید که یك قسم روستائی کلفت وضخیم درروی صندلی نشسته نفس میزند وعرق پیشانی پاك میکند دموازل خدمتکار خود را صدا زده وگفت ژامین ژامین زود بیا اینجا ژامین بشتاب رسید که دموازل باو گفت تماشا کن اینصورت وهیئت مضحکرا ببین پس خندهٔ بلندی کرد راکان که نه مخرج رأ ونه مخرج کاف را داشت رأ را لام وکاف را تا تلفظ مینمود چنین گفت مادموازل (بقدل لبع ساعت مهلت بدهید بشما خواهم تفت نه چلا اینجا آمده ام حال قدلی بتذالید نه نفس بتشم چقدل دل بلندی منزل تلده اید آه چقدل بلند چقدل بلند

بدیهی است صورت (راکان) اسباب خندهٔ دموازل شد این لهجه وتلفظ را که شنید بیشتر گردید بطوریکه خودداری نمیتوانست بکند اما چون هر چیزی نهایتی دارد خنده نیز بپایان رسید.

بعد ازآنکه (دموازل) از خنده و (راکان) ازنفس کشیدن فراغتی یافتند دموازل گفت ربع ساعت که مهلت خواسته بودید منقضی شد بفرمائید که برای چه تشریف آورده‌اید

راکان گفت نه آمده ام ازشما تشتل نمایم ازهدیهٔ نه فلستاده بودید پرسید از کدام هدیه گفت تتاب اومیل خودتان گفت کتاب اومیر من گفت آلی تتاب اومیل شما دموازل روی به ژامین کرده وگفت این بیچاره مسیو را از اشتباه بیرون بیاور که من کتاب خود را بکسی نفرستاده ام الا بدو نفر یکی مسیو (مالرب) که بمن پاداش داد که باید هرگز فراموش نکنم ودیگری بمسیو راکان که هم اکنون از اینجا بیرون رفت راکان متعجب پرسید چه طول از اینجا لفت این منم نه لاتان هستم دموازل متعجب شده پرسید لاتان کیست منکه شما را نمیشناسم راکان گفت بشما نه تفتم لاتان تفتم لاتان بیچاره راکان سعی کرد وکوشش نمود بلکه اسم خود را که از بدبختی مشتمل بود بدو حرفی که او نمیتوانست تلفظ نماید بگوید وبفهماند نشد بقسمیکه دموازل بستوه آمده گفت شما میتوانید چیز بنویسید گفت البته نه میتوانم بنویسم دموازل گفت ژامین قلمی بمسیو بده راکان با خطی واضح وخوانا نوشت راکان ژامین بانك زد راکان دموازل نیز بانك زد که شما راکان هستید مشارالیه خوشحال شد ازاینکه زبان او را فهمیدند گفت آلی آلی و گمان میکرد که چون اسم او را فهمیدند وضع تغییر خواهد کرد واز او احترام خواهند نمود اما برخلاف دموازل برآشفت روی بژامین کرده وگفت می بینی ژامین که این شخص با این خوشکلی وطلاقه لسان وحسن بیان میخواهد چه نامی برخود بگذارد باز آندو اوّلی اقلاً جمالی وکمالی داشتند راکان گفت مادموازل چه معنی دالد این نه شما می فلمائید گفت اینمعنی میدهد که این شخص سیم است که امروز با این اسم نزد من آمده اند گفت مادموازل من بلاستی لاتان هستم دموازل هم بهمان آهنك گفت من هم چیزی نمیدانم الا اینکه تو از این سه نفر احمق تر وابله تری من تحمل نمیکنم که کسی مرا استهزاً نماید فهمیدی مسیو بعد از گفتن این سخن دموازل برخواسته وچون امپراطریس با دست اشاره به بیرون رفتن او نمود راکان نفهمید که چه کند برخواسته

کتاب شعری از اشعار خود باو عرضه کرده و گفت مادموازل چنانچه تمتم بلاستی لانان هستم ته اتل باول ندالید بکیلید این تناب لاتامن اشعال اولا ازحفظ بلای شما بخوانم گفت مسیو در اینصورت شما اشعار او را هم مثل اسمش دزدیده اید و بالصراحه میگویم اگر الان از اینجا بیرون نروید مردم را بامداد خواهم طلبید گفت اما . . . . مشارالیها کلام اورا قطع کرده بژامین گفت فریاد کرده مردم را بامداد بطلب راکان دیگر منتظر نشد که این تهدید از قوه بفعل بیاید بسرعت برخواسته با وجود ضیق النفس چون تیر شهاب از پله ها پائین رفت

همانروز (مادموازل دغورنای) از تمام قصه مطلع شد و بی اندازه دلگیر شد چون فهمید که از این سه (راکان) همانکه راکان حقیقی بود او را بی احترامی کرده وازمنزل خود بیرون ساخته فوراً (کاروسی) کرایه کرده بمنزل مسیو (بلغارو) که منزل راکان آنجا بود رفت راکان هنوز خفته بود ولی این پیر دختر بیچاره شتابداشت که زودتر تقدیم معذرت نماید گوش بحرف ملازم راکان که گفت خوابیده است نداده بسرعت داخل اوطاق شده ویکسر رفت تا بپهلوی خوابگاه و پردهٔ خوابگاه را پس کرد راکان بیدار شد چون مادموازل را در برابر خود دید گمان کرد که مشارالیها او را دنبال کرده خود را ازخوابگاه پائین افکنده با همان یك پیراهن فرار و خودرا باوطاق کشیده در را بسته وخود پشت در ایستاده گوش میداد بعد از اندکی مطلب واضح گردید.

شکر و سپاس افزون ازحد وقیاس خدا را که با عنایت بلا نهایت خود در اوایل شعبان از سال هزار و سیصد و سی و چهار هجرت مطابق اواسط برج جوزای لوبی ئیل ترکی ما را موفق باتمام تألیف وتحریر اوراق پریشان گردانید ازهواخواهان علم وادب جز غمض عین ازسهو و غلطات و تعمق و تدقق درمطالعهٔ آن هیچ خواهش واستدعائی نداریم.

الاحقر آذر

فهرست مندرجات «اوراق پریشان»





اعتذار

ازآنجائیکه ازبدو شروع تألیف وتحریر این پریشان ورقپاره ها گردش روزکار دون وچرخیدن چرخ بوقلمون موانع واشکالات گوناگون پیش میآورد ایام طبع آن نیز بیك زمان بسیار پریشان وشیرازه ازهم کسیخته یعنی بحبوحهٔ جنك عالم خراب کن بین‌الملل مصادف آمده وبجهة انسـداد طرق و قلت و فقدان اسباب لازمهٔ طبع آن بطوریکه دلخواه و مطلوب بود اسباب فراهم نیـامد چنانکه برای طبع آن بدواً کاغذ نمره شش خریده ویکجزء نیز چاپ شد چون کاغذ مذکور صاف وبراق وحروفات سربی موجوده بالتمام کهنه وپوسیده وتحصیل حروفات تازه وکار نکرده بجهة مسدودی راه‌ها واشدّ لزوم سرب درمیادین جنك خارج از امکان و اغلب کلمات درکاغذ مذکور محکوك و لم یقرء از طبع در می‌آمد بنا برجهات معروضه بطبع آن درکاغذ نمره هفت مجبوریت حاصل آمد معهذا امتنان بسیار از ادارهٔ محترمهٔ مطبعهٔ امیـد ازمدیر وکارکنان آن داریم که باوجود اشکالات ونقایص مذکوره وفقدان اسباب مقتضیه نهایت همت وغایت دقت درطبع اینورق پاره ها مبذول وبهتر از اغلب کتب مطبوعه در ایام بموانع واشکال باحلیه طبع آراستند و گذشته ازاینها ظرافت ونفاست کاغذ وخط سخن را مفیـد وسودمنـد نمیکند چنانکه شخص عالم وهنرمند اگر با بلاسپاره ملبس گردد معزز و محبوب است . الاحقر آذر



تبریز مطبعهٔ « امید »

